



مطالعة معارف بهائی  
شماره ۱۳

# سفینه میثاق الہی

دکتر امین الله مصباح

۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی

ISBN 1-896193-17-X

مؤسسه معارف بهائی

P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

مطالعه معارف بهائی شماره ۱۳  
سفینه میثاق الہی  
نوشتہ دکتر امین اللہ مصباح  
مؤسسہ معارف بهائی دنداس، انتاریو، کانادا  
چاپ اول در ۱۰۰۰ نسخه  
۱۵۴ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی  
شماره بین المللی کتاب X-۱۷-۱۹۶۱۹۳-۱

## شرح احوال جناب دکتر امین الله مصباح علیه غفران الله

بیت العدل اعظم الهی پس از صعود جناب دکتر امین الله مصباح بملکوت ابهی که در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۲ در شهر هگن هایم Hegenheim در فرانسه اتفاق افتاد تلگراف زیر را به محفل ملی فرانسه مخابره فرمودند.

«از صعود امین الله مصباح مروج ثابت قدم و فداکار امرالله عمیقاً متأثر و متألم هستیم. خدمات مهاجرتی او در سه قاره و فعالیت علمی و ادبی او و روحیه ایثار و فداکاری کامل او همواره بیاد خواهد ماند و مایه الهامی برای ستایش گران بی شمار او خواهد بود. همدردی مقرون به محبت ما را به اعضای خانواده ابلاغ کنید. در عتبات مقدسه برای ارتقاء روح شریف او در ملکوت ابهی دعا می کنیم.» (بیت العدل اعظم) (ترجمه).

این تلگراف که روح ایمان و ایثار و فداکاری و فعالیت علمی و ادبی و خدمات دکتر مصباح را در سیل تبلیغ و مهاجرت امرالله توصیف می کند خلاصه ای از شرح حیات این فانی آستان قدس الهی است و با آنکه اکثر یاران عزیز شرح احوال این شخص جلیل را در مجلات بهائی خوانده و با معدودی از مقالات و اشعار او آشنائی حاصل کرده و یا از نزدیک شاهد خدمات صوری و معنوی این منجذب درگاه جمال کبریا بوده اند، هنوز بواسطه عدم دسترسی بآثار او عشق و وله سرشار این مفتون محبت الله و تلاطم امواج قلبی او آنطور که شاید آشکار نیست و چون هر زبانی برای ارائه این عواطف و احساسات قاصر است حال قصد اطناب کلام در این مقام نیست تنها امید است که دیوان اشعار او که در دست طبع و انتشار است این سکوت را ترمیم کند و بویژه مواهب مکنونه ضمیر او را آشکار سازد.

اما خلاصه احوال صوری دکتر مصباح بشرح زیر است:  
 او فرزند ارشد جناب عزیزالله مصباح ادیب و دانشمند شهیر و قدسیه خانم دختر جناب ناظم الحکماء و خواهر ایادی امرالله جناب شعاع الله علانی است. دکتر مصباح پس از تحصیلات ابتدائی و متوسطه در مدرسه تربیت و دارالفنون در سال ۱۹۲۶ پس از موفقیت در مسابقه ای که وزارت فرهنگ وقت برای اعزام محصل به اروپا ترتیب داده بود عازم فرانسه گردید و در رشته طب تحصیل کرد و پس از تکمیل آن رشته و اتمام رساله دکتری خود در ترشحات داخلی به اعزاز درجه افتخاری بزرگ موفق گردید. سالیانی چند در دانشکده پزشکی ایران سمت کرسی استادی را داشت و کتابی نیز در رشته تخصصی خود تألیف کرد که از طرف دانشگاه طهران بچاپ رسید و جزو کتب درسی دانشجویان قرار گرفت.

دکتر مصباح مادام که در طهران اقامت داشت چندسالی به عضویت محفل روحانی طهران مفتخر بود سپس مهاجرت به افغانستان کرد و چون در آن کشور ابواب خدمت را بر روی خود بسته دید مجبور به مراجعت به ایران گردید و در نقشه دهساله شرکت جست و به اتفاق قرین خدوم و عالیقدرش به آسمارا مهاجرت نمود و با سایر یاران به خدمت ذیقیمتش توفیق یافت و چون عدد مهاجرین و احبای بومی در آن کشور ازدیاد یافت باتفاق همسرش به کشور مغرب عزیمت نمود و سالیانی چند عضو محفل روحانی کازابلانکا بود و سپس افتخار عضویت محفل ملی مغرب را یافت.

در سالهای اخیر حیات دکتر مصباح، در شهر هکن هایم (۱۹۷۵) — (۱۹۸۲) در شرق فرانسه ساکن و به خدمات ذی قیمت و تألیف و تحریر آثار خود مألوف بود که در اثر کسالت غیرمنتظره بر اثر خونریزی مغزی در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۲ رخت از عالم برکشید و به جهان ملکوت پرواز نمود و تقدیر با همسر فداکارش این بود که بعد از ۴۷ سال زندگانی مشترک و حیات پرثمر، سه ماه و نیم از این مفارقت طول نکشید که در ۱۴ آوریل ۱۹۸۳ ژان (Jeanne) مصباح به ملکوت

جاودانی به همسر دل‌بندش پیوست. روح و روان پاک این دو طیر آسمانی در عوالم الهی پرفتوح و شاد باد.

آثار قلمی دکتر مصباح:

\* دیوان قصائد و اشعار (به نام گنجینه امین به چاپ رسیده است)

\* تاریخ منظوم امر مبارک در دو بخش عهد اعلی و عهد ابهی (نا تمام) بچاپ نرسیده.

\* مقاله ضمیمه در باره عهد و میثاق الهی.

\* مبشرین امر مبارک در غرب تحت عنوان «مبشرین غرب» از انتشارات مؤسسه ملی مطبوعات امری بسال ۱۳۱ بدیع.

\* رساله «دین عبارت از روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء است» از انتشارات مؤسسه ملی نشر آثار امری ۱۰۳ بدیع.

مقالات متفرقه

\* تصادف و اراده، مندرج در آهنگ بدیع سال ۲۸ شماره‌های ۵ و ۶.

\* مسأله نشو و ارتقاء بدو زبان فارسی و فرانسه در جواب عالم و مؤلف مشهور گای موریس Guy Murchic که ترجمه آن در مجله آهنگ بدیع انتشار یافته است.

\* وجهه حقیقی دیانت از مقالات منتشره در اندیشه بهائی.

\* شرح نگین اسم اعظم به فرانسه.

\* مشاکل پزشکان در حال حاضر خطابه‌ای در مجمع Rotary Club.

\* شرحی در باب لوح طبّ.

\* مقاله در باره علت غائی خلقت و وجود مشیت اولیه طیّ نامه به یکی از دانشمندان بلند پایه انستیتو پاستور در پاریس.

## مقدمه

پاک و مقدّس است غیب منیعی که سبیل شناسائی ذاتش مسدود است و طلب معرفتش مردود. چه ستایش فرع عرفان است و کمال عرفان اذعان بعجز. حمد و ثنا شایسته مظاهر صفات و کمالات اوست که آینه داران کمالات غیبند و مبری از شائبه هر عیب. مشیت ازلیه اند و اراده قدیمه «لا اوّل لهم و لا آخر لهم» «انّ مشیته اب العالم و ارادته امّ بنی آدم و القدر مقام هندسه الاشیاء لدى الله فاطر السّماء و القضاء هو حکمه المحکم المتین». (نسخه خطی از الواح جمال مبارک)

مشیت قدم و کینونت ازل با خود نرد عشق می باخت، عاشق جمال خویش اراده دیدار کرد پس امکان پدید آمد و هیکل انسان آینه تمام نمای کمالات ذات گشت.

از روز ازل هرچه از ملک عدم پا بدائرة وجود نهاد بمنزله تمهید مقدمات بود تا مظهر تجلی الهی یعنی جمال قدم بر کرسی جلال مستقر آید و از اشراقات آن نیر اعظم روی زمین بهشت برین شود و سطح غربا جلوه گاه ملاً اعلی گردد.

از جمیع حقایق وجود که در مشیمه مشیت الهی در حال نشو و نما بودند عهد وثیق و میثاق دقیق اخذ شد که جز طریق محبت جمال مبین نپویند و از سنن و احکامش انحراف نجویند، در کور آدم این عهد قدیم و پیمان قویم بندای مهیمن «الست برّبکم» (قرآن ۱۷۱،۷) از مکمن غیب و پاسخ «بلی» محکم گشت و این خلق بدیع بوعدۀ شش روزه «و خلق الله السّموات و الارض فی سّته ایّام» «و کلّ یوم عند ربّک کالف سنه مما تعدّون» از نوید «ثم استوی علی العرش» (قرآن ۲۲، ۴) مستبشر گردید.

در هر ظهوری از ظهورات رشته این میثاق محکّمتر می شد تا نوبت

به خاتم انبیاء صلوات الله علیه رسید. بشارت نبأ عظیم و نوید «هل ينظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل من الغمام» (قرآن ۲، ۲۱۰) عالم امکان را مستعد لقای پروردگار کرد. جمال قدم و اسم اعظم بر عرش جلال مستوی گردید، اهل بهاء را کبیین سفینه حمراء که پاسخ «الست» را در ذر بقاء «بلی» گفته بودند در عالم عیان نیز آن را اجابت و به پیمان الهی وفا کردند، بصر عینیت و فضل در ظل رایت او در آمدند و به جبل ولای مرکز عهدش و ولایت امرش متمسک گردیدند و حال نیز بحکم منصوص در حصن حصین اطاعت کامل از بیت العدل اعظم از هر آفتی محفوظ و از هر مخافتی مصونند. اینان به نوید و طید مستبشرند که در این دور عظیم بر خلاف ادوار قدیم کلمه اثبات بر نفی مقدم است و اختلافی که در ادوار سابقه بروز کرده، رخنه در وحدت این آئین نازنین نخواهد کرد و بهیچوجه باعث انشقاق نخواهد بود. از این گذشته شاهراه مستقیم در این دور عظیم بقدری واضح و صریح و آیات الهی برای راهنمایی طریق بحدی بارز و روشن است که قلم حیا می کند در توضیح و اضحات در جولان آید. بیش از ثلث آیات جمال ابهی و الواح حضرت غصن اعظم و مقداری از توقیعات حضرت غصن ممتاز در باره عهد و میثاق است ولی افسوس چون شخصی را پرده شقاوت در مقابل دیده فرود آید چه قضاوت در خصوص آفتاب حقیقت در باره او توان داشت. بوم شوم دشمن نور است و مایل به شام دیجور و جعل از رائحه طیب در فرار و در طلب بوی کریه بیقرار.

هرچند این بنده مسکین بضاعت مزجاة خود را می شناسم و باستطاعت خود آگاهم ولی با ثقه تام و امید و طید شمول تأییدات لاریبیه الهیه عدم لیاقت خود را نادیده انگاشته متوکلاً علی الله و متوسلاً باذیال فضل و عنایته بتحریر این مقاله که مزین بنصوص مقدسه است مبادرت می ورزم.

مندرجات این رساله برای ایضاح مطلب به چند فصل منقسم است:

فصل اوّل عهد و میثاق کلی الهی.

فصل دوم عهد و میثاق در هر دوری از ادوار.

فصل سوم عهد و میثاق در این دور اعظم.

فصل چهارم صعود حضرت ولیّ امرالله، ختم ولایت و دوره فترت.

فصل پنجم بیت العدل اعظم و ابلاغیه های محکم آن هیأت مجلّل.  
خاتمه.



## فصل اول عهد و میثاق کلی الهی

اهل بهاء برآنند که عالم لایتناهی را بدایت و نهایتی متصوّر نیست. حضرت احدیت را بدایت ذاتی و عالم حدوث را قدمت زمانی است زیرا نه انفکاک خلّاقیت از واجب‌الوجوب ممکن است و نه عدم محض را قابل وجود توان دانست. جز ذات حقّ که لنینیتغیر است. جمیع کائنات در حرکت جوهری است. برای فحص و تحقیق در حقائق اشیاء چاره‌ای جز در حصر و تحدید نیست.

کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست

اول و آخرین کهنه کتاب افتاده است

گویند یکی از فلاسفه بی نظیر قرن اخیر در اروپا حضور حضرت من طاف حوله الاسماء بقصد حلّ مشکلات فلسفی خود مشرف گردیده و باستماع جوابی چنان مشعوف و خرم می شود که گوئی مجهولاتش مکشوف شده با نهایت آرامش و سکون بعد از ادای تحیت و تشکر فراوان مرخص می شود. و آن سؤال این بوده: در این جهان لایتناهی که آغاز و انجامش معلوم نیست فحص و تحقیق آن بچه نحو ممکن است؟ حضرت مولی‌الوری روح ماسواه فداه در هیأت اختصار جوابی فصل الخطاب باین مضمون عنایت می فرمایند:

«برای آگاهی به مواد بحری بی کران تجزیه و تحلیل ظرفی از آن کفایت می کند تا پی بریم این دریای بی پایان از چه مرکب است». چون این مفتاح بدست این فیلسوف زمان افتاد خود را از سؤالهای دیگر مستغنی یافت و با نهایت سرور مرخص گردید. معلوم است آدمی محدود به عوالم لایتناهی الهی آگاهی حاصل نکند مگر آنرا بر

حسب سعة خویش محصور نماید و چون بدقت ملاحظه گردد در عالم حدوث جمیع اشیاء مکاناً و زماناً محصور و محدودند و هر شیء وظیفه بخصوص و خاصیت معلومی دارد که از آن کیفیت تجاوز ننماید این همان عهد و میثاقی است که در نهاد طبیعت نهاده شده و هیچیک از اشیاء برای رشد و نما و ادامه حیات ادنی تعلل و فتوری در اجرای وظیفه خود ظاهر نمی‌سازد «و ان من شیء الا یسبح بحمده» (قرآن ۱۷، ۴۴) هریک از ارکان جزء به مساعدت و معاضدت اجزاء دیگری پرداخته حقایق کلی‌تری بوجود می‌آورد و این خلق جدید بنوبه خود وظائف مخصوصی دارد این تعاون و تعاضد و تجاذب عالم وجود از جماد و نبات و حیوان که قوای متضاده و عناصر متنافره را بهم مربوط می‌کند و از ترکیب و اتحاد آنها حقائق و شؤون جدید انشاء می‌گردد جز بدست عالمی محیط بحقایق اشیاء و قادری مسلط بتألف و تجاذب حقایق قابل ادراک نیست. این ترکیب و تحلیل کائنات همان تسبیح و تهلیل نسبت به صانعی خبیر و جلیل است که آنچه در نهاد هریک ودیعه نهاده شده است بی کم و کاست ظاهر می‌سازد. نظامی گنجوی در بیان این مطلب داد سخن داده و کمال بلاغت ادب را بجای آورده است.

خبر داری که سیاحان افلاک	چرا گردند گرد توده خاک؟
در این محرابگه معبودشان کیست	وزین آمد شدن مقصودشان چیست
چه می‌خواهند از این محمل کشیدن	چه می‌جویند از این منزل بریدن
چرا آن ثابت است این منقلب نام	که گفت آن را بجنب این را بیارام
قبا بسته چو گل در تازه روئی	کمر بسته پرستش را تو گوئی
مرا حیرت برون آورد صدبار	که بندم در چنین بتخانه زتار
ولی چون کرد حیرت تیز گامی	عنایت بانک برزد کای نظامی
مشو فتنه بر این بتهاکه هستند	که این بتها نه خود را می‌پرستند
همه هستند سرگردان چوپرگار	پدید آرنده خود را طلبکار

در این گردش نه مستند و نه هشیار  
 همه تا زو خط فرمان نیابد  
 تو نیز آخردر این پست و بلندی  
 چو ابراهیم با بُت عشق می باز  
 چرا بتخانه را در در نبندی  
 ولی بتخانه را از بت پرداز  
 چرا کاین نقش دائم سرسری نیست  
 یکی زین نقش ها آوردی آواز  
 بجز گردش چه شاید دیدن از دور  
 بلی در طبع هر داننده ای هست  
 که با گردنده گرداننده ای هست  
 اهل بهاء در موقع صلوات اگر این آیه مبارکه را تلاوت می کنند  
 «اشهد بما شهدت الاشياء...» برای آنست که قبل از هر چیز از شهادت  
 اشياء عبرت گیرند و از این گردندگان بی اراده به گرداننده آنها بگردند  
 و صلاهی جانفزای «اَنَّا اِنْتَ اللهُ لا اله الا انت» از سر جان برآورده  
 ظهور سر مکنون و رمز مخزون را که اقتران کاف و نون یعنی خلق  
 عالم وجود باو راجع است بیابند و بستایش او قیام نمایند. اگر با نظر  
 فحص و تحقیق بارکان عالم وجود بنگریم ملاحظه خواهیم کرد که  
 جمیع اشياء از حرکات دوری بوجود آمده در حالتی که جزء و کلّ  
 زماناً و مکاناً در دوران است به نشو و ارتقاء خود ادامه داده در  
 طریق سیر الی مالانهایه در عروج و ترقی هستند. بحث این موضوع  
 از حوصله مقاله ما خارج است ولی بطور کلی با این امثال مطلب  
 معلوم و مفهوم می گردد. هر روز را ساعاتی و هر سالی را فصولی و  
 هر فصلی را ایامی و هر دور را قرونی و عصری و هر کوری را  
 ادواری است. نسیم سحری را لطافتی بهجت انگیز است و هوای صبح را  
 طراوتی مشگبیز. آفتاب ظهر را حرارتی پرحدّت و اشعه طلانی عصر  
 را در آفاق جلوه ای بانزهت. ساعات قریب غروب را تفرّج و سیر  
 مطلوب و هنگام شام را استراحت و آرامی لازم. فصل بهار را لازمه  
 ضروری باران است و طوفان و برق و رعد آسمان آنقدر بگرید که از

عیون انهار جاری گردد. سینه زمین بشکافد و مردگان طبیعت سر از قبر بیرون آرند. جمیع ارکان بکار افتد و از کان کره خاک جواهر تابناک بیرون آرند، توده غبرا حله دیبا در بر کند و درختان عریان جامه خضرا و ارغوان پوشند اگر زاده آدم مکرر این نو شدن سال را در آفاق و تجدید عهد و میثاق را ندیده بود از شدت خوف قالب تهی می کرد و یا لااقل این انقلابات از هر قبیل مانند رعد و برق و هدم و خرق و سیل و طوفان را می دید هراسان می شد ولی چون بدیدن آن خو کرده و تجدید شدن سال را مکرر در عمر خود دیده چشم عبرت نمی گشاید و یوم «تبدل الارض غیر الارض» او را از خواب بیدار نمی کند.

کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحند

نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار

هر که امروز نبیند اثر قدرت او

غالب آنست که فرداش نبیند دیدار (سعدی)

چنانکه آثار قدرت او را در اشیاء ندیدند و از لقاء پروردگار محروم ماندند.

انقلاب بهاری سپری شود و تابستان آید و بستان بیاراید و اشجار ببار آید و عالم طبیعت کما هو حقّه بعهد و پیمان قدیم وفا کند و اثمار وجود ظاهر سازد تا باز باد خریف بوزد و موسم خزان برسد.

خونی که بود درون هر شاخ

قاروره آب سرد گردد

نرگس بجماره برنهد رخت

سرمای سمن شکست گیرد

تا عاقبت زمستان رسد برف و بوران و برودت و جمودت عالم را

احاطه کند سطح زمین ناامید از حیات کفن سفید در بر کند و بانتظار موت بنشیند.

ولی از فیض مستمر الهی دوباره آفتاب جلوه‌ای بی اندازه کند و جهان مرده را حیاتی تازه نماید. این توالی ایام و لیالی را می‌توان صورت و مثالی برای سیرویه حرکت عالم وجود پنداشت زیرا ادوار و اکوار الهی نامتناهی است ولی جمیع محصور طبیعت و از فرمان او ادنی تجاوزی غیرمقدور.

بین جمیع کائنات از جماد و نبات و حیوان نوع انسان بتشریف شریف خرد نائل آمد و تاج «فتبارک الله احسن الخالقین» به تارک او نهاده شد. هرچند این ثمر عالم وجود اشرف موجودات و کائنات است ولی شکی نیست همان قسم که تمام شجر در حبه مکنون است این اعجوبه محیرالعقول یعنی انسان در روی کره زمین نسبت بسایر موجودات چون ثمر و نتیجه ظهور و بروز در آخرین مراحل شجره حیات بوجود آمده و تا مدتی در روی کره خاک مشتبه با آنان بوده است و چون علائم عقل و دانائی در او هویدا نیامده بود آثار تاریخی باقی نگذاشته است. آدم صفی اولین انسانی نیست که در روی کره ارض بوجود آمده بلکه از هزاران سال قبل آثاری باقی مانده که می‌توان بطور تخمین موقع بروز و ظهور عقل را در آدمی حدس زد چه از موقعی که توانست برای دفاع خود از حیوانات ضاربه و عوامل مدهشه اسباب و آلاتی تهیه نماید آثار آن در کره ارض باقی مانده است ولی بتدریج این ثمر عالم امکان بواسطه ابتکارات روزافزون خود را از تنگنای طبیعت نجات داده بسیاری از عوامل کون را در قبضه اختیار خویش قرار داد تا بحال امروز رسید که از کرات کبیره تا ذرات صغیره را کشف نموده و روابط ضروریه حقایق عالم وجود را معلوم داشته است ولی متأسفانه این علم بروابط حقایق اشیاء از عالم جماد گرفته تا بجوامع عالم انسانی جز انهدام و قطع روابط ضروریه بین حقایق او را مفید نیامده اگر عنایت الهی دستش نگیرد از جاده اعتدال بکلی خارج شده خاک بوار بر فرق خود بریزد و چنان بیفتد که دیگر برنخیزد زیرا هرچند

زمام طبایع عناصر را در دست دارد ولی پیمان و میثاق الهی را فراموش کرده بشکستن آن عهد زمام اختیار را از دست رها کرده است چنانکه آثارش امروز مشهود. این قوای مکنونه ارض و آلات مخربه که در مخازن ممالک عالم مخفی است با اشاره‌ای ممکن است روابط ضروریّه حقایق ممکنات را یکباره بگسلاند.

حال باید قدری در این میدان خِنگ خرد را بجولان آوریم، این عهد و پیمان کدام است که باعث نظم و ترتیب و واجد نشو و ترکیب است و نسیان و فراموشی این پیمان چرا علت اختلال و اضمحلال ارکان عالم وجود است. در عالم طبیعت چنانکه گذشت عوامل و اسباب همه با نظم و ترتیب غیر قابل تغییر در اجرای نوایای خویش در کارند و بر حسب ضروریات ذاتی هر کدام بنحوی خاصّ دوران حیات را طیّ می‌کنند اما انسان که از میوه درخت دانش چشید و تمیز خوب و بد داد در کشاکش خیر و شرّ گرفتار شد. از طرفی ترقّی او بطرف کمال او را بجائی می‌رساند که مظهر «و لنعمَلن الانسان علی صورتنا و مثالنا» می‌گردد و از طرف دیگر سوق او بسوی نقصان و خسران او را بهایه سقوط می‌دهد که ارذل و اهون مخلوقات می‌شود. این دو جنبه ضدّ که در نهاد آدمی حکمرانی می‌کند بواسطه عطیّه عقل است که اوّل ما خلق الله می‌باشد و آدمی را اختیار در انتخاب خوب و زشت داده مخیر در قبول صراط دوزخ و بهشت کرده اگر از ظلّ مشیت الله خارج شود و به عهد و میثاق خداوند باقی نماند سقوط و هبوط او در مهاوی ذلّت و مساوی بر حسب درجه ارتقاء او در تمدّن مادی سریع و شدید خواهد بود. زیرا شناختن روابط و ضوابط حقایق اشیاء باعث تحکیم آن نگردد و این جذب و انجذاب که در جمیع ذرات موجودات برقرار است جز جاذبه محبت نیست که در جمیع کائنات ضروری و اجباری ولی در انسان اختیاری است و این اختیار جزئی شبحی از اختیار تجلی الهی است که باو عطا گردیده ولی از او عهد قویم گرفته شده که در ظلّ

مشیت الله وارد گردد و برای ارتقاء بمعارج کمال و اکتساب فضائل و مناقب از شرائع و سنن الهی پیروی کند.

آنچه تاریخ بما نشان می دهد و در کتب مقدّسه مسطور است خلق عالم امکان که در عهد آدم صفی شروع شد مدت شش روز که هر یوم هزار سال است بطول انجامید و خداوند از آدم و ذریّه او عهد وثیقی گرفت که او را بشناسد و همانطور که جواب «الست برّکم» (قرآن ۷، ۱۷۲) را بلی گفتند به میثاق خود باقی بمانند ولی افسوس که غفلت و نادانی آدمی پیمان شکن را از جاده مستقیم و منهج قویم منحرف کرد عهد «الست» را بشکست و میثاق یزدان را بر طاق نسیان نهاد «و اذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و اشهدهم علی انفسهم الست برّکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القيامة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشکر آبائنا من قبل و کنا ذریّه من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون». (قرآن ۷، ۱۷۲ - ۱۷۳)

هرچند در این مدت انبیاء و رسل برای تحکیم این عهد و پیمان خلق را بوعود و انذارات شدید تشویق و تهدید فرمودند ولی باز در موقع رستخیز اعظم این خطاب از قلم اعلی بخلق فراموشکار صادر گردید «ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده اید و ملاً اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم البتّه غرور و نافرمانی آن را از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم». (کلمات مکنونه فارسی) ولی فضل و عنایت الهی «سبقت رحمته کلّ شیء» خلق را از نوم غلیظ بتدریج بیدار و مأیوسان لقاء پروردگار را امیدوار خواهد فرمود. حضرت اعلی می فرمایند:

«اَنَا نَحْنُ لَمَّا عَرَضْنَا فِي مَشْهَدِ الدَّرِّ الْاَعْظَمِ هَذَا الْاِسْمَ الْاَكْبَرَ عَلٰى الْحَقِّ بِالْحَقِّ فَقَدْ سَبَقُوا النَّبِيِّونَ بَعْضُهُمْ عَلٰى الْعَزْمِ فَجَعَلَهُمُ اللّٰهُ لِلْعَالَمِيْنَ بِالْحَقِّ

على الحقّ اماماً و منهم من وقفوا اقلّ من اللّمة من عين البعوضة  
 فيأخذهم الله بالاسقام كآدم و شعيب و يونس و ايتوب حتّى اقرّوا لك ثمّ  
 قد سبقوا بالاجابة اوصياء النبيّين فكذلك قد جعلهم الله ائمة الارض ثمّ  
 سبقوا الذين قد سبقت لهم العناية من الذّكر و تأخّروا من النّاس بما  
 قد حكم الكتاب بتأخيرهم و ما من شىء الاّ و قد احصيناه فى ذلك  
 الكتاب مبيناً)). (قيوم الاسماء سورة المرثه)

در ادوار گذشته در روى کره زمین آثار عقل و نهی از انسان چنانکه  
 باید ظاهر نشده بود و گیتی مراحل طفولیت می پیمود بخلاف امروز  
 که به سنّ بلوغ رسیده بازی طفلانه را به بحث و فحص حقایق تبدیل  
 کرده و در آسمانهای علم و کمال بلندپروازی های محیرالعقول می کند  
 بناچار عهد و پیمانی عظیم و میثاقی قویم لازم تا اعضاء و ارکان  
 عالم انسانیت را کاملاً بهم مربوط ساخته ادامه حیات او را میسر  
 سازد و الاّ ممات و بوار مسلم و محتوم است زیرا تنها وسیله بقاء  
 حیات الفت و ارتباط منظم اعضاء و جوارح است و این روابط در بین  
 جوامع و افراد انسانی جز به عشق و محبت ممکن و متصور نیست و  
 غیر از خداوند دانا کسی قادر بر ایجاد دوستی و اتحاد در بین قلوب  
 عباد نیست.

«ولو انفق ما فى الارض جميعاً ما ألّفت بين قلوبهم ولكن الله الف  
 بينهم». (قرآن ۸، ۶۳)

امروز که کشف اسرار و رموز مفتاح کنوز مکنونه ارض را در دست  
 آدمی گذارده و جمیع وسائل را برای آسایش و رفاه او آماده کرده  
 اختلاف و تباعد ملل و امم بقدری شدید و ارتباط معنوی بین بنی آدم  
 بحدی سست و ضعیف است که امید تقرب و التیام مفقود می باشد.  
 سران قوم هریک از باده غرور و خودپسندی چندان سرمست و بیخود  
 که عاقبت وخیم خود را بکلی فراموش کرده هرروز بر قوای جهنمیه  
 خویش که مخرب عالم انسانی است می افزاید بامید اینکه خوف



متقابل مانع مخاصمت و عتّت محافظت خواهد بود عهد و پیمانی از روی بیم متقابل ردّ و بدل می گردد غافل از اینکه عهد و میثاق باید بر اساس مهر و محبت باشد نه بر قواعد کین و عداوت و الاّ اختلافات و اختلالات هر روز رو بتزاید رود تا عاقبت خاک بوار بر فرق تمدّن امروزی بریزد.

اهل بهاء مسرورند و مطمئن که در بحبوحه بی نظمی و اغتشاش، نظم بدیعی در مشیمه عالم ایجاد گردیده که چشم جهان نظیرش را ندیده است و می دانند که عالم امروزی بواسطه آنکه عهد و میثاق الهی را شکست، جمیع روابط الفت و اتحاد در بین بلاد و عباد را گسسته است و جز هلاکت او را چاره ای نیست ولی نظم بدیع حضرت بهاء الله جای آن را خواهد گرفت. این آیات باهرات که از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به مبشر فریدش صادر شده عتّت این انقلابات را واضح و مبرهن می سازد قوله الاحلی:

«و اشهد بان من اول كلمة خرجت من فمه و اول نداء ارتفع منه بمشيتك و ارادتك انقلبت الاشياء كلها و السماء و ما فيها و الارض و من عليها و بها انقلبت حقایق الوجود و اختلفت و تفرقت و انفصلت و اختلفت و اجتمعت و ظهرت الكلمات التكوينية في عالم الملك و الملكوت و الظهورات الواحديّة في عالم الجبروت و الآيات الاحديّة في عالم اللاهوت و بذلك النداء بشرت العباد بظهورك الاعظم و امرک الاتم فلما ظهر اختلفت الامم و ظهر الانقلاب في الارض و السماء و اضطربت ارکان الاشياء و به ظهرت الفتنة و فصلت الكلمة و بها ظهر الامتياز بين كل ذرة من ذرات الاشياء و بها سمرت الجحيم و ظهر النعيم طوبى لمن اقبل اليك فويل لمن اعرض عنك و كفر بك و باياتك في هذا الظهور الذي فيه اسودت وجوه مظاهر النفي و ابيضت وجوه مطالع الاثبات». (مناجاة ص ۱۹۷)

آری چون ندای «الست» بارديگر از لسان مبشر جمال قدم بلند شد جز

اقلّ قلیلی اجابت نکردند ولی این کلمه عالم را منقلب ساخت و از آن عدهٔ قلیل جنین امر منعقد گردید. در بحبوحهٔ بی‌نظمی و آشوب آهسته آهسته نظم بدیع در نهایت استحکام شروع برشد کرد. چقدر مثال عالم امکان به بیضه‌ای حقیر مشابهت دارد یا که در حقیقت نموداری است از خلقت که در درون آن جرثومهٔ خرد جای دارد، هنگامی این بیضه در زیر بال مرغ قرار گیرد و حرارت لازم باو برسد جرثومه شروع برشد نماید ولی همین حرارت مرغ زردهٔ تخم را نیز تجزیه و تحلیل کرده عفونتی منفور در او ظاهر می‌گردد که ذوق سلیم ابداً تناول آن نمی‌کند هرقدر جنین نمو می‌کند از مواد تحلیل رفته متعفنّ تقلیل می‌یابد تا بالاخره تمام جزو جنین می‌گردد و تخم مبدل به جوجه مرغ می‌شود.

تطبیق این مثال با عالم امر کاملاً موافق است یعنی کلمهٔ الله خلق را بدو قسمت می‌کند عدهٔ قلیلی که عهد الست را فراموش نکرده در ظلّ شجرهٔ انیسا آن میثاق را بیاد می‌آورند و قسمت بسیار عظیمی که آن عهد را بکلی بر طاق نسیان نهاده‌اند.

از آن عدهٔ حقیر نظم بدیع و از این جمع کثیر آشوب و انقلاب حاصل می‌شود هرقدر این فئهٔ قلیل با انتظام و ترتیب رشد و نما می‌کند از عصبهٔ کثیر پرآشوب می‌کاهد تا بالاخره نظم بدیع الهی عالم وجود را احاطه می‌کند و جمیع را در پناه خود جای می‌دهد. جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم در امّ‌الکتاب یعنی کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

«انّ النّاس نیامٌ لوانتبهوا سرعوا بالقلوب الی الله العلیم الحکیم و نبذوا ما عندهم ولو کان کنوز الدنیا کلّها لیذکرهم مولیهم بکلمهٔ من عنده کذلک ینبئکم من عنده علم الغیب فی لوحٍ ما ظهر فی الامکان و ما اطّلع به الاّ نفسه المهیمنه علی العالمین قد اخذهم سکرالهوی علی شأن لایرون مولی الوری الّذی ارتفع ندانه من کلّ الجهات لا اله الاّ انا العزیز الحکیم» (اقدس آیه ۳۹)

## فصل دوم عهد و میثاق در هر دوری از ادوار

شمس حقیقت هر بامداد که از مطلع احدیت بر آفاق ناسوت پرتو اشراق می‌افکند جمیع حقائق کون به جنب و جوش و حرکت و خروش می‌آید. هرچند مرایای صافیه مستقیماً از آن نور مستفیض می‌گردند ولی جمیع ذرات کائنات از این فیض و موهبت عظیم من غیر مستقیم بهره‌مند می‌شوند قوله الاعلی:

«اشهد بان من اول کلمة خرجت من فمه و اول نداء ارتفع بمشیتک و ارادتک انقلبت الاشياء کلها». (مناجاة ص ۱۹۷)

چون حقایق ناسوت مستعدّ گردید و بقدر سعه و استطاعت از انوار الهی متأثر شد اول پیدایش فرا می‌رسد و باغ جهان از نو آرایش می‌گیرد. ولی پس از آنکه نور سماوات و ارض در زجاجه هیکل عنصری بدرخشید و به عالم ناسوت حیات جدید بخشید بناچار مشکاة عنصری بشکند و بر حسب ظاهر از اشراق ممنوع آید.

ذرات ممکنات و حقائق کائنات که به حیات جدید فائز گردیده‌اند و هریک بنوبه خود و بقدر سعه و استعداد از فیوضات مکتسبه بهره‌گرفته‌اند مبدأ فیض شده اسرار مودوعه را از حیز غیب به معرض شهود می‌آورند این خلقت جدید آثارش در عالم ناسوت در تکوین و تدوین هردو موجود و مستفیض و مستمدّ از انوار غیب ملکوت است. از طرفی آیات و کلمات الهی از آثار مظهر ظهور در بین خلق باقی است و از طرف دیگر روح حیات جدید که در حقایق نفوس و اشیاء علی قدر مراتبهم ایجاد گردیده در نشو و تکامل است و فیوضات مستمره غیبیه در این دو در جریان و سریان است. حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه در یکی از الواح می‌فرمایند:

«هو الله ای مقرب درگاه کبریا نامه شما در وسط محیط دریا قرائت گردید با وجود امواج جواب مرقوم می شود ولی باختصار مفید. حقیقت کلیه را در این جهان طلوع و غروب، شب و روزی. ایام ظهور مظاهر مقدسه یوم اشراق است یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است، پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است وقت غیاب است لیل هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر، نظر بافتاب فرما شمس حقیقت را مثال آفتاب آسمانی است، اما این طلوع و غروب نسبت بعالم خلق است نه حق زیرا شمس حقیقت لم یزل در مرکز تقدیس خود مقدس از طلوع و غروب بوده همواره انوار ساطع و اشراق دائم و فیض مستمر است نظیر آفتاب ظاهر ملاحظه فرما که همواره در مرکز انوار بوده او را در ذات خویش طلوع و غروب نیست ولی طلوع و غروبش بالنسبه بکره ارض است پس اگر نفسی گوید که آفتاب در مرکز تقدیس خویش لم یزل و لایزال ساطع و لامع است صحیح گفته و لکن اگر بگوید در کره ارض شبی نیست، همواره آفتاب موجود، این تصور مخالف حقیقت است و وهم صرف لهذا از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی لیل بوده، ایام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است و ایام افول مظاهر الهیه ایام هجران است هذا هو الحق المبین و علیک البهاء الابهی. ع ع». (مانده ۹، ۱۳)

هرچند روز شهود موقع اشراق است و هنگام وصال ولی شام بطون نیز وقت مراقبه است و هنگام مکاشفه، در این شامهای ظلمانی بسیاری از تشنگان وادی حیرانی بسرچشمه آب حیات رسیده زندگانی جاودانی می یابند ولی شب هجران است و عاشقان جمال دوست در آتش سوزان الم نالان، حضرت اعلی در کتاب بیان می فرمایند:

«این است که عارف بابیه در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او به اشد الم از هر ذالمی زیرا که کل الم در ظل این الم

است نظر کن در فراق طفل از شیر چون ممسک ذات عنصری او است این نوع متألّم می گردد و چیزی که ممسک ذات فوآد اوست اگر محتجب از او گردد چقدر متألّم از او می گردد و این حبّ های ظاهری که در بعضی بهم می رسد از حبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق دون مؤثّر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حبّ بالنسبه به حبّ روح ذکر نمی شود و همچنین حبّ روح بالنسبه به حبّ فوآد ذکر نمی شود». (بیان فارسی باب سادس، واحد رابع )

در خصوص ایّام بطون حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه مطلبی می فرمایند که معرفت و تعمّق در آن برای مزید تبصّر و آگاهی بسیار لازم و ضروری است:

«بیانید این مسأله مهمّ را بذهن بسپارید شخصی از طهران نوشته است که مشیّت کلیه همیشه بر عرش ظهور مستوی است یعنی همیشه حقّ در لباس خلق است. من مؤکداً جواب نوشتم بشما هم می گویم آگاه باشید در بین ظهورین ایّام بطون است. هرچند برای شمس حقیقت در مرکز تقدیس خود غروب و افولی نیست ولی از مقتضیات عالم امکان طلوع و غروب است اشخاصی که در ایّام بطون و فترت حقّ را به لباس خلق ظاهر می گویند که هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد آنها سبب اختلاف و تفرقه حقّند. اینگونه عنوانات بهانه است و مقصدشان آنکه خود را مرکز آثار گویند لهذا باید بآنچه در الواح و آثار منصوص است بظاهر تمسک نمود و سر موئی تجاوز جائز نه». (سفرنامه ۱، ص ۲۳)

ایّام بطون در هریک از شرایع بنحوی خاصّ بود و چون زاده آدم در جمیع اقطار عالم مراحل طفولیت را طیّ می کرد و نمی توانست بحقایق مطالب آن طوری که باید و شاید آگاهی حاصل نماید بر حسب استعداد آنها مقدرات دیگرگون بود. بعد از افول آفتاب حقیقت اختلاف در بین اصحاب باعث انشقاق می شد حتّی در اغلب اوقات حروفات

نفی مقدّم بر اثبات بودند زیرا نظر بمصالحی مرکز عهد و میثاق بتصریح تعیین نشده بود باین سبب ابلیس خبیث چون گرگ پرتدلیس در لباس چوپان جای می گرفت و باعث تفرقه در بین خلق می گردید. حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در یکی از الواح می فرمایند:

«در هر عهد و عصر مظاهر مقدّسه الهیه نه عهدی و پیمانی و نه ایمانی و میثاقی. در عصر حضرت ابراهیم در حقّ اسحق برکت دعائی و در عصر موسوی یوشع بن نون را از لسان حضرت مختصر مدح و ثنائی و در ظهور عیسوی در حقّ شمعون بانث الصّخرة و علی هذه الصّخرة ابنی کنیستی بیان مجملی و در طلوع شمس محمّدی در غدیر خم من كنت مولاه فهذا علی مولاه عبارت مختصری». (مکاتیب ۱، ص ۳۴۳)

برای تبصّر و آگاهی احوال ماضی تا این کور اعظم و دور مفخّم و تلویح مطالب لاحقّه دو مثال از شرایع سابقه را انتخاب نموده نظری اجمالی بکیفیت این اختلاف می افکنیم. زیرا هرکدام از این دو شریعت یعنی مسیحیت و اسلام بنحوی خاصّ دستخوش تفرقه و انشقاق شدند پس از آن حصن حصین امرالله را که بدرع میثاق از حملات اهل شقاق و نفاق محفوظ و مصون خواهد ماند در نظر آورده این عدم امکان انشقاق را که بنصّ قاطع جمال قدم بآن مستبشریم و بزرگترین سعادت های عالم انسانی و اعظم مناقب است مورد مطالعه قرار می دهیم.

دیانت مسیحیه - پس از آنکه روح مسیحانی که در مدّت سه سال و نیم باحیاء نفوس پرداخت و شمس وجودش عالمی جدید بوجود آورد پیمان شکنان موسوی عهد قدیم را گسستند و با نهایت شقاوت آن مظلوم عالم را مصلوب و رحمت و نعمت الهی را از خویش مسلوب کردند پس از شهادت آن حضرت مؤمنین مخصوصاً حواریین که همیشه ملازم آن حضرت و از تعالیم جان پرور آن ناجی عالم حیاتی جدید یافته بودند از شدّت الم و اندوه دچار یأس و ناامیدی شدند. مدّت سه

روز و نیم مبهوت و خاموش و پریشان بودند ولی بار دیگر یکی از ملائکه حیات یعنی مریم مجدلیه روح مسیحائی را در آنان چنان برانگیخت که از قنوط و ناامیدی به قنوت و فداکاری برخاستند و از رخوت و سستی در نهایت شهامت و درستی قد برافراشتند و عهد و پیمان قدیم را محکم و قویم کردند. نار عشق و محبت محبوب که جان خود را فدای نجات عالم کرده بود چنان در قلوب آنان مشتعل شد که جز عشق دوست همه چیز را فراموش کردند یکدل و یک کلام هم عهد و هم پیمان شدند که این نار موقده را بجان عالم زنند و روح حیات بار دیگر به جمع بنی آدم بخشند و راستی این گروه دل سوخته چنان شعله برافروختند که عالم را مشتعل ساختند و بالاخره رومان و یونان و ایران و هند و چین و اقصی نقاط مکشوف زمین از نار محبت الله برافروخت و حجاب غلیظه اوهامات خلق را بسوخت.

چون جز روح محبت و اتحاد که تنها وسیله التیام قلوب است حرفی در میان نبود حقایق مختلفه و عقاید متباغضه بواسطه جاذبه عشق بهم نزدیک شده در نهایت اتحاد این فئه قلیله بر اقوام کثیره فائق آمدند. در اوائل حال که امر در شرف رشد و کمال بود قلوب صافی که از محبت الهی نصیب وافی داشت تا اندازه ای که خلق آن روز را در امکان بود عادات و آداب قبائل و ملل مختلفه را در تحت لوای یکرنگی در آورد و شریعت سمحای مسیحائی توسعه عجیب گرفت ولی پس از آنکه ضعف ظاهری مبدل به قوت شده و سلاطین بزرگ در ظل این دیانت آسمانی درآمدند از گوشه و کنار اختلافات بسیار جزئی که در بدو امر شروع شده بود بتدریج عظیم گشت و علت اصلی آن دو موضوع بود یکی آنکه در نصوص الهی در خصوص ولایت صراحتی نبود. دیگر آنکه کتاب آسمانی انجیل راجع به اصل و اساس الوهیت و امثال آن تلویح و توضیحی نداشت.

هرقدر سادگی و بساطت اولیه و روح محبت و اتحاد جوامع مسیحیه

ببحث بی‌فایده فلسفی و اصول الوهیت و اتحاد یا اختلاف اقانیم تبدیل می‌شد افتراق عقاید و انشعابات دیانت الهی بیشتر می‌گردید و قوه و نیروی آسمانی آن شریعت سمحا را از عمرانی و آبادی باز داشته به خرابی و تباهی می‌کشاند و مردمان را از جاده حقیقت دور کرده به گمراهی می‌نشانند.

مسأله خلافت و ولایت در انجیل هرچند ارجحیت و اولویت شمعون صفا یعنی پطرس را بیان می‌داشت ولی چون در مواضع دیگر بطور عموم بسائر حواریین نیز همین خطابات شده لذا خلافت پطرس و اولویت و ارجحیت او از سایرین مورد شک قرار گرفت یکی از رسولان که ابتداء جزء حواریین نبود و بعد بآنها منضم گردید بولس بود. این مرد که یکی از علمای عصر خود محسوب می‌شد اول بمخالفت قیام کرد ولی بعداً بواسطه خوابهائی که دید بمسیح صبیح‌گروید و بخدماتی فائقه نائل گردید با وجودی که در پیشرفت و انتشار دیانت الهی عامل بزرگی بود ولی بصراحت با پطرس حواری از در مخالفت در آمد و معلوم بود خود را از او بالاتر و یا لا اقل برابر می‌داند.

«و هنگامی که عیسی بنواحی قیصریه فیلیپی آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟ گفتند بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیاء یا یکی از انبیاء. ایشان را گفت شما مرا که می‌دانید؟ شمعون پطرس در جواب گفت که تونی مسیح پسر خدای زنده. عیسی در جواب گفت خوشا بحال تو ای شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمان است. و من نیز ترا می‌گویم که تونی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت و کلیدهای ملکوت آسمان را بتو می‌سپارم و آنچه بر زمین بندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشائی در آسمان گشاده شود. آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که



بهیچ کس نگویند که او مسیح است» (متی ۲، ۱۳-۲۰)

ولی در مواضع دیگر انجیل همین مطلب یا مطالبی شبیه راجع به جمیع حواریون ذکر شده بطوری که جای تردید و شک را مفتوح می‌کند. همین بود که بولس با همه افتخاراتی که در خدمت بدیانت مسیح نصیب او شد جسارت ورزیده چنانکه خود می‌گوید، با پطرس از در مخالفت درآمد.

«اما چون پطرس به انطاکیه آمد او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب با امّتها غذا می‌خورد ولی چون آمدند از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده باز ایستاد و خویشان را جدا ساخت و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند بحدّی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد ولی چون دیدم که براستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کند پیش روی همه پطرس را گفتم اگر تو که یهود هستی بطریق امّتها نه بطریق یهود زیست می‌کنی چونست که امّتها را مجبور می‌سازی که بطریق یهود رفتار کنند. ما که طبعاً یهود هستیم و نه گناهکاران از امّتها».

(غلاطیان ۲، ۱۱-۱۵)

هرچند این جسارت و گستاخی نسبت به پطرس ذنبی عظیم بود ولی آن خلیفه بحق باین مخالفت نابحقّ وقعی ننهاد و نگذاشت که در اوائل حال رخنه‌ای در اتحاد آنان راه یابد ولی همانقسم که بعدها واضح شد همین مخالفت جزئی باعث انشعاب و انشقاق دیانت مسیح به ارتودکس و کاتولیک گردید.

موضوع دیگر که باعث اختلافات شدید و انشاقات در مذهب عیسویّه گردید بحث و جدال بی‌اصل در اصل الوهیت و اختلافات عقاید در اقانیم آب و ابن و روح القدس بود که تفصیل آن باعث اطناب کلام است ولی همین قدر عرض می‌شود که اراقهٔ دماء و حرق و خرق بلاد که از این قال و قیل‌های موهوم پیش آمد بقدری است که شرح آن را

کتابها کفایت نکنند. این مباحث که در قرون وسطی شروع شد هنوز هم خاتمه نیافته و هرروز موضوعی تازه در مقام و رتبهٔ قدّیسین مطرح بحث و مطمح نظر است «و ان تعدّوا سبل الجحیم لاتحصوها» ولی مطالعه و تصفّح آن تواریخ مایهٔ عبرت آیندگان است.

شریعت اسلام - در این شریعت سمحاء موضوع اختلاف بلافاصله بعد از غروب شمس حقیقت شروع گردید و چندان دلخراش و جانکاه بود که روح اسلام را در همان اوائل حال از این دیانت آسمانی اخذ کرد و آثار آن روز بروز اشتداد یافت و خلاصه مطلب آنکه پس از افول آفتاب رسالت در افق یثرب اقوام عرب که تازه وارد شریعت الله شده بودند و نهال ایمان در قلوب آنان ریشه ندوانده بود شروع به مخالفت کردند آنان که به حرب و اجبار داخل دیانت اسلام شده از در صلح و سلام خارج گردیده به نزاع و جدال قیام کردند و چون زمان ادعوا الی ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنه تمام شده بود و هنگام "وجادلهم بالتی هی احسن" رسیده حکمت الهی چنین اقتضا می کرد با قومی نیم وحشی و خشن جز بوسیلهٔ سلاح موجبات صلح و صلاح فراهم نیاید همانقسم که خود آن حضرت از پیش خبر داده بود و رؤیاهای آن وجود مقدّس دلالت می کرد توسعهٔ اسلام در بین قبائل و اقوام بوسیلهٔ شمشیر عمر زودتر انجام می گرفت تا حکمت حضرت امیر. باین ترتیب اگرچه نرد اسلام مسلّم شد ولی روح شریعت آن درهم گردید . . . . .  
 خبر را دانیال نبی در رؤیای خود نیز ذکر فرموده و تفسیر آن را حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه چنین می فرمایند و دانستن آن برای اهل بهاء نهایت اهمّیت دارد چه همانقسم که در شریعت ابهای جمال مبارک غلبه اثبات بر نفی قطعی است در دیانت اسلام غلبهٔ نفی بر اثبات مسلّم بود. در تفسیر باب یازدهم از مکاشفات یوحنا بعد از آنکه چهل و دو ماه را به مدّت دورهٔ حضرت رسول که هزارو دویست و شصت روز است تعبیر می فرمایند و دو شاهد را به حضرت رسول

اکرم و حضرت امیر علیهما سلام الله تفسیر می کنند این آیه را چنین تشریح می فرمایند:

«آن وحش که از هاویه بر می آید با ایشان جنگ کرده غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت. مقصد از این وحش بنی امیه است که از هاویه ضلالت هجوم نمودند ... و می فرماید با این دو شاهد جنگ نمود مراد جنگ روحانی یعنی بکلی مخالف تعلیمات و روش و سلوک آن دو شاهد حرکت نمایند و فضائل و کمالاتی که بقوه آن دو شاهد در میان اقوام و قبائل منتشر شده بود بکلی زائل و شؤن حیوانیه و شهوات نفسانیه غالب خواهد گشت ... و دین الله را پایمال خواهد نمود و باقی نخواهد ماند مگر یک جسد مرده بی روحی، بعد می فرماید و بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی به سدوم و مصر مسمی است جایی که خداوند ایشان مصلوب گشت خواهد ماند. مقصود از بدنهای ایشان شریعة الله است و مقصود از شارع عام معرض عمومی است و مقصود از سدوم و مصر جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت این قطعه سوریه است و بالاخص اورشلیم چونکه بنی امیه در اینجا سلطنت داشتند و شریعة الله و تعالیم الهیه اول در اینجا از میان رفت و یک جسد بی روحی باقی ماند ... بعد می فرماید و گروهی از اقوام و قبائل و زبانها و امتهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می کنند ولی اجازت نمی دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند، چنانچه از پیش بیان شد باصطلاح کتب مقدسه سه روز و نیم عبارت از سه سال و نیم است و سه سال و نیم عبارت از چهل و دو ماه و چهل و دو ماه عبارت از هزار و دویست و شصت روز است و هر روز بنص کتاب مقدس عبارت از یکسال است یعنی هزار و دویست و شصت سال که عبارت از دوره فرقان است امتهای و قبائل و اقوام جسد ایشان را نظاره می کنند یعنی شریعة الله را تماشا می کنند لکن بموجب آن عمل نمی نمایند ولی اجازت

نمی‌دهند که بدنهای ایشان یعنی شریعة الله به قبر سپرده شود یعنی اینها بظاهر شریعة الله تشبّث نمایند و نگذارند که بکلی از میان برود و جسد بکلی محو و نابود گردد. بلکه بحقیقت ترک نمایند ولی بظاهر شریعة الله را ذکری و اسمی باقی بگذارند و مقصود از این قبائل امم و مللی بود که در ظلّ قرآن محشور هستند که نگذارند بکلی امرالله و شریعة الله بظاهر ظاهر نیز محو و نابود گردد چنانچه نماز و روزه در میان بود ولی اس اساس دین الله که آن اخلاق و رفتار و اسرار و روحانیات است از میان رفت... و ساکنان زمین برایشان خوشی و شادمانی کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو که این دو نبی ساکنان زمین را معدّب ساختند. مقصود از ساکنان زمین ملل و اقوام سائره چون امم اروپا و اقصی بلاد آسیاست که چون ملاحظه نمودند که اخلاق اسلام بکلی تغییر کرده و شریعة الله را ترک نموده‌اند و فضائل و حمیت و غیرت از میان رفت اخلاق تبدیل یافت خوشی و شادمانی نمودند که فساد اخلاق در ملت اسلام حاصل گشت مغلوب اقوام متأثره خواهند شد چنانچه این قضیه در کمال وضوح ظاهر شد ... بعد می‌فرماید بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان در آمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خونی عظیم فرو گرفت ... بعد از سه روز و نیم که باصطلاح کتب مقدّسه ۱۲۶۰ سال است دوباره آن تعالیم الهیه و فضائل و کمالات رحمانیه و فیوضات روحانیّه بظهور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بهار جان پرور رسید». (مفاوضات صص ۴۰-۴۳)

این تقریر و بیان حضرت مولی‌الوری در تفسیر این سفر کریم کاملاً معلوم می‌دارد که این داهیه عظمی یعنی نقض عهد شریعت سمحای الهی را چگونه از علوّ مقام به تباهی کشاند. این غلبه نفی بر اثبات نظر بحکمت‌های بالغه الهی بود که ولیّ بحق زبان بریست و خلیفه

ناحق بجای او بنشست زیرا بیم آن بود که نائرهٔ اختلاف شریعت جدید را بکلی از بین برده زائل نماید و حدیث مشهور که حضرت اعلیٰ جلّ اسمہ در بیان آن را نقل فرموده‌اند «ارتدالنّاس بعد النّبی الاّ ثلاثه» شدت ادبار و مشکلی کار را می‌رساند این بود که حضرت امیر از حقّ خود بگذشت و خلافت را بدست ابوبکر بگذاشت نتیجهٔ این سکوت و خاموشی بر حسب ظاهر بنفع اسلام تمام آمد و در مدّت قلیلی علم اسلام در ممالک مجاور منصوب و دولت روم مغلوب و دولت ایران ویران گردید اعراب بادیه‌نشین کاخ ایران زمین را تصاحب کردند و تمدّن اسلام در جمیع اقطار مکشوف آن زمان معروف گردید ولی همانقسم که دانیال نبی در رؤیا دیده بود اسم بی‌مسمی و جسم بی‌روح مدّت هزارو دویست و شصت سال بر روی زمین مطروح بود. امروز اهل بهاء واقف و آگاه شدند که آنچه پیش آمد و دیانت اسلام را باین روز نشانند در باطن بارادهٔ خداوند بود و احدی بر این سرّ واقف نگردید جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم بصراحت تام می‌فرماید:

«آنچه در ارض مشاهده می‌نمائی ولو در ظاهر مخالف ارادهٔ ظاهریّهٔ هیاکل امریّه واقع شود ولیکن در باطن کلّ بارادهٔ الهیّه بوده و خواهد بود». (مجموعهٔ چاپ مصر، ص ۱۲۹)

اما فداکاری و شهامتی که از حضرت حسین ابن علی و اصحاب در دشت کربلا بعمل آمد و آن روح از خود گذشتگی و جانبازی که از ثمرهٔ بتول و قرهٔ عین رسول بظهور رسید آفتاب حقیقت را از خلال ابرهای مظلمه تا اندازه‌ای نمایان ساخت. حضرت بهاء الله جلّ اسمہ الاعظم در کتاب بدیع در ذکر آن شهید دشت کربلا روحی لدمه المرشوشهٔ فدا می‌فرمایند:

«آیا نشنیده‌ای که حسین ابن علی روح من فی ملکوت الابداع فذاهما بچه شوق و اشتیاق جان در ره حقّ باخت و اگر بگوئی چنانچه ملحدین گفته‌اند که بین یدی اعداء مبتلی شد و چاره جز کشته شدن نداشت

هذا القول بغی منک و منهم علی الله المهیمن القیوم چه که در حینی که از مدینه حرکت می فرمود بهمین نیت و اراده حرکت فرمود فوالله بشوق لقاء محبوب حرکت نمود و طلباً بوصاله قطع مراحل فرمود چنانچه در حین خروج آن جمال احدیه از مدینه مخصوص وداع بروضه مقدسه ساذج وجود من الغیب و الشهود جدّ مطهر خود تشریف برده و باین کلمات ابداع احلی ناطق: و انت تعلم یا محبوب ما اردت لوجه الله معتمداً و انّ الصبر منقطع منی لحبی جمال الله منکشفاً و انت تعلم ما اراد ابن الزنا فی دمی متعمداً لا و حضرة عزک لا ابایع به لا خفیه و لا جهراً. الله قرّب یوم دمی ثم دمی علی التراب متشکياً فیالیت یومی یوم دمی کنت بالثری متعطشاً تالله برایحه من رویح التی هبت من رضوان حبّه لله محبوبه عطر کل الوجود و استجذب اهل ممالک الغیب و الشهود و من کلماته فی ذلك المقام تحیرت اهل ملاً الاعلی و کلّ الوجود ناح نوح المشتاقین و بکی بکاء العاشقین و بنار حبّه اشتعلت مشاعل الحبّ بین الارض و السماء و بتوجهه الی ارض الطّف لفاء نفسه لله قد توجهت امکانات الی شطرالله». (کتاب بدیع صص ۱۳۰-۱۳۱)

آری دماء برینه آن شهداء، شجره لاشرقیه و لاغربیه الهی را سقایه کرد تا با همه صعوبات و اشکالات ثمر عالم وجود را ظاهر و عیان گردانید و بعبارة اخری همانطور که در مکاشفات یوحنا مذکور است «بعد از سه روز و نیم روح حیات از خداوند بدیشان درآمد که بر پاهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت». (مکاشفات ۲، ۱۱) شریعت اسلام که هیکل بیجان بود بهیجان آمد و روح حیات در او دمیده گردید و حضرت اعلی و جناب قدوس آن دو شاهد بودند که دوباره برخاستند و عهد و میثاق قدیم را تجدید و تحکیم فرمودند تا جهان عرش رحمان شود و جمال قدم از مکمن غیب بعرضه شهود آید و بر کرسی خود جالس گردد.

حال که علل و بواعث تقدّم حروف نفی بر اثبات در ایّام گذشته معلوم گردید و بفرموده جمال مبارک واضح شد که علت اصلی این اختلاف بحکمت‌های بالغه سبحانی بود که کلمه نفی یعنی لا برکلمه الآّ مقدّم بود ولی این دور اعظم که ظهور مظهر کلی الهی است و سرآورده یگانگی برافراشته و جمیع را در تحت خیمه یکرنگی خواهد کشاند و وحدت عالم انسانی اعلام خواهد گردید بنصّ قاطع جمال اقدس ابهی حرف اثبات بر نفی مقدّم است چه می فرماید:

«ای سلمان قلم رحمن می فرماید در این ظهور حرف نفی را از اول اثبات برداشتیم و حکم آن لوشاء الله از سماء مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت.» (مجموعه چاپ مصر صص ۱۳۰-۱۳۱)

و این بسی واضح است که اشاره به کتاب عهدی است که در آن مبین منصوص تعیین شده است بعد از این بشارت عظمی و نوید فرحبخش معلوم است که شیطان لعین باید در این ظهور اعظم همانقسم که وعده کتب و صحف است در کنج خسران اسیر و ذلیل شود و اهریمن پلید که جهان را از ناپاکی پر کرده بود مغلوب و منکوب یزدان پاک گردد این بود که عهد بر بنیان متین قرار گرفت و راه شبهه و ریب را بکلی مسدود فرمود.

چون جمال قدم جلّ ذکره الاعظم آگاه بودند که نار حسد و بغضاء که در زیر خاکستر تزویر و ریا مخفی و پوشیده است بعد از صعود هیکل مقصود بعنان آسمان زبانه خواهد کشید. برای آگاهی اهل بهاء و جلوگیری از هرنوع تحریف کلام و تزییف شریعت ربّ الانام مکرّر احبّاء را مطلع ساختند من جمله این آیات باهرات است:

«انشاء الله باید اهل بهاء که از اصحاب سفینه حمراء در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لایق این امر اعظم و یوم مبارک است. امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کلّ بیان است بشهادة الله و شهادة من ظهر

من قبل و بشرالناس بهذا النبأ العظيم. در الواح عراق و ارض سرّ و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و به ظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجّین و الواح نار اخبار دادیم تا کلّ بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ماعندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابه جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریحی متحرّکند و باندک نسیمی منقلب. کذلک علّمکم العلیم و عرفکم العارف الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم». (اقتدارات ص ۲۷۰)



## فصل سوم عهد و میثاق در این دور عظیم

در فصول گذشته ملاحظه گردید که این ظهور اعظم موعود جمیع امم است و عهد و میثاق غلیظ که از حقایق کائنات گرفته شده بود در ادوار نبوت از حضرت آدم تا حضرت خاتم رسول اکرم برای عرفان «یوم الله» و یوم «یقوم الناس لرب العالمین» این پیمان مستحکم گردید چون نوبت به سلطان رسل و مبشر بلافصل موعود کل رسید بظهور خود عهد قدیم را تجدید و عهد اطاعت از کل گرفت تا ادنی تأملی در عرفان «من یظهره الله» که موعود جمیع امم بود بمیان نیاید لکن آنچه را او متمایز از سائر انبیاء و رسل می کرد بشارت به میثاق موعود امم و محیی رمم بود قوله الاعلی:

«أنا نحن قد اخذنا میثاقک عن النبیین و الملائکة و الناس علی الحق بالحق جمیعاً فسوف یأخذالله عن الناس فی یوم الاکبر میثاقاً علی الحق بالحق غلیظاً». (قیوم الاسماء سورة ۹۸)

یعنی همان عهد و پیمان که در صحف عهد قدیم و عهد جدید و قرآن مجید بود بنحو اتم در آیات ربّ اعلی از جمیع کائنات اخذ شد چنانکه خطاب به مرایا می فرماید:

«یا شمس المرایا اذا اشرقت علیکم شمس البهاء اذا فاسرعوا الیه لانکم ما خلقتم الا للقاءه انتم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون». (پنج شأن). علاوه بر آن بموجب نویدی که از حضرت نقطه اولی عالم مستبشر شده بود در این دور بدیع میثاقی جدید مستحکم گردید و بنص صریح کتاب عهدی مشیت ازلیّه آن را بتوجه بمن اراده الله یعنی غصن اعظم و سرالله الاکرم، من طاف حوله الاسماء، حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه قرار داد. در اهمیت این عهد و میثاق مرکز پیمان

می فرماید:

«ای یاران الهی سراج میثاق نور آفاق است و حقیقت عهد موهبت اشراق، کوکب پیمان مه تابان است و اثر قلم اعلیٰ بحر بی پایان. ربّ مجید در ظلّ شجرهٔ انیسا عهدی جدید بست و میثاق عظیمی نهاد». (قرن بدیع، ۴۷۲)

و همچنین می فرماید:

«قوة میثاق مانند حرارت آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشو و نما بخشد، همچنین نور میثاق عالم عقول و نفوس و قلوب و ارواح را تربیت نماید». (قرن بدیع، ص ۴۷۲)

این عهد و میثاق بقدری عظیم است که بشارت آن را یوحنا در مکاشفات قریب دو هزار سال پیش داده «قدس خدا در آسمان ظاهر گشته و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد». (مکاشفات ۱۱، ۱۹).

حضرت عبدالبهاء در تفسیر این آیه می فرماید:

«یعنی کتاب عهد او در قدس او ظاهر شود و لوح میثاق ثبت گردد و معانی عهد و پیمان آشکار شود اهل نقض خوار و ذلیل شوند و اهل ثبوت عزیز و جلیل گردند. زیرا به کتاب عهد متمسکند و در میثاق ثابت و مستقیم». (مفاوضات ص ۴۸)

برای ایضاح ابن میثاق و تشریح عظمت و اهمیت آن توجه بدو مطلب لازم و ضروری بنظر می رسد:

اولاً نصوص قاطعه در معرفی طلعت میثاق بقلم جمال اقدس ابهی که آیات محکّمات است و ابدأ شائبهٔ تردید در آن راه نیافته و نیابد و الواح دیگر که در توصیف و تعریف غصن الله الاعظم و مؤید آیات محکّمات است و همچنین اشارات و بشارات حضرت اعلیٰ در خصوص سرالله الاکرم که در قیوم الاسماء و سایر آیات ربّ اعلیٰ دلیل بعظمت مقام و رتبهٔ بلند اعلای طلعت میثاق است.

ثانیاً دقت و تمعّن در اشراقات میثاق و حیات بی مثیل و عدیل

حضرت مولی‌الوری که مرآت صافی انوار اسم اعظم است و آثار و الواحی که از قلم معجزشیم آن فرع منشعب از اصل قدیم صادر گردید.

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در کتاب مستطاب اقدس ام‌الکتاب دور بهائی که ناسخ کلّ کتب و اجلی و اعلیٰ ثمره آئین اعزّ اکرم ابهی است و اصل و اساس نظم بدیع دور بهائی در آن مدّون و مسطور است عهد و میثاق عظیمی از جمیع اهل عالم گرفت بطوری که مستظّل در ظلّ خیمه یکرنگی او را ادنی شبهه نماند و جای تردید و ریب برای احدی باقی نگذارد و آن کلمات ممکنات این است:

«اذا غبض بحرالوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذاالاصل القدیم». (اقدس، آیه ۱۲۱)

وهمچنین می فرمایند:

«یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذاالاصل القدیم». (اقدس آیه ۱۷۴)

از این دو آیه محلّ توجّه اهل بهاء و محور امور و مبیّن کتاب بعد از مظهر ظهور، فرع منشعب از اصل قدیم ثابت و تعیین گردید. پس از افول شمس حقیقت همان قسم که در کتاب اقدس مسطور بود برای ادامه فیض ظهور از منبع نور حقیقت مستور بوسیله لوح عهدی مکشوف و معلوم آمد و در روز نهم صعود کتاب عهدی که به صحیفه حمراء موصوف است مفتوح گردید و معلوم آمد که مقصود از «من اراده الله» «غصن اعظم» است قوله الاحلی:

«طوبی للامراء و العلماء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط الوجود. در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است یا اغصانی در

وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او وصیة الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طراً به غصن اعظم ناظر باشند. انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا لاصل القدیّم. مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذلک اظهرنا الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه انه هو الامر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امراً من لدن علیم خبیر». (ادعیه محبوب، ص ۴۱۰)

با وجود این نصوص مرصوص و این عهد و پیمان مخصوص و آیات محکّمات دیگر که رافع و هادم جمیع شبهات است و احدی را مجال تردید نمی گذارد، میرزا محمدعلی بمخالفت برخاست و ظلال مبین بانور سماوات علیین مقاومت خواست. این واضح و معلوم است و سنت الهی چنین اقتضاء می نماید که با هر نوری ظلمت مقابلی کند و با هر صفائی کدورت ظاهر گردد. جمال اقدس ابهی در لوح «قد احترق المخلصون» علّت ظهور مخالفت و حکمت بروز مقاومت را چنین بیان می فرمایند:

«ان یا قلم الاعلیٰ قد سمعنا ندائک الاحلیٰ من جبروت البقاء ان استمع ما ینطق به لسان الکبریا، یا مظلوم العالمین لوالالبرودة کیف تظهر حرارة بیانک یا مبین العالمین و لوالالبلیّة کیف اشرقت شمس اصطبارک یا شعاع العالمین. لا تجزع من الاشرار قد خلقت الاضطبار یا صبر العالمین ما احلیٰ اشراکک من افق الميثاق بین اهل النفاق و اشتیاقک بالله یا عشق العالمین». (ادعیه محبوب ص ۱۷۶)

مرکز نقص و اعوانش بدشمنی و عداوتی قد برافراشتند و تخم کین و عداوتی کاشتند که روی دشمنان دیرین و ناقضین آئین رب العالمین را سفید کردند. یوسف میثاق در جبّ حسد عدوان برادران بی وفا افتاد و

عصبه اخوان و اعوان جفائی نبود که ظاهر نساختند و سهم کینه و بغضائی نماند که بر سینه مطهر هیکل میثاق وارد نیاوردند. این کلمات که دلالت بر مظلومیّت کبری آن غصن بهاء دارد تا ابد از عیون عاشقان رویش انهار سرشک جاری خواهد ساخت:

«هو الله ربّ و رجائی و منائی و مجیری و معینی و ملاذی ترانی  
غریقاً فی بحار المصائب القاصمة للظهور و الرّایا المضيقة للصدور و  
البلايا المتشّتة للشّمل و المحن و الآلام المفرقة للجمع و احاطتني  
الشّدائد من جميع الجهات و احدقت بي المخاطر من كلّ الاطراف خائضاً  
فی غمار الطّامة الكبرى واقعاً فی بئر لاقرار لها مضطهداً من الاعداء  
و محترقاً فی نيران البغضا من ذوی القربى الّذين اخذت منهم  
العهد الوثيق و الميثاق الغليظ ان يتوجّهوا بالقلوب الى هذا المظلوم و  
يدفعوا عنّي كل جهول و ظلم و يرجعوا ما اختلفوا فی الكتاب الى  
هذا الفريد الوحيد حتّى يظهر لهم الصّواب و يندفع الشّبّهات و تنتشر  
الآيات البيّنات و لكنّهم يا الهی تراهم بعينك الّتی لا تنام نقضوا  
الميثاق و نکصوا على الاعقاب و نکثوا العهد بكلّ بغض و شقاق و  
قاموا على النّفاق و اشتدّ بذلك السّاق بالسّاق و قاموا على قصم  
ظهري و كسر ازري بظلم لا يطاق و نشروا اوراق الشّبّهات و افتروا على  
بكلّ کذب و اعتساف و لم یکتفوا بذلك بل زعمیهم تجاسر يا الهی  
بتحريف الكتاب و تبديل فصل الخطاب و تبغيض آثار قلمک الاعلى  
و تلصيق ما کتبه بحقّ اولّ ظالم ظلمک و انکرک و کفر بآياتک  
الكبرى بما انزلته بحقّ عبدک المظلوم فی الآفاق حتّى یخدع النّاس و  
یوسوس فی صدور اهل الاخلاص كما اقرّ و اعترف به زعمیهم الثّانی  
بخطه و ختمه و نشره فی الآفاق فهل يا الهی ظلم اعظم من هذا  
و لم یکتفوا بذلك بل سعوا بكلّ فساد و عناد و کذب و بهتان و افتراء  
و ازدراء عند الحكومة بهذا القطر و سائر الجهات و نسبوا الى الفساد و  
ملاوا الآذان بما یשמئز منه الاسماع فخشيت الحكومة و خاف السّلطان

و توهم الاعيان فضاقت الصدور و تشوّشت الامور و اضطربت النفوس و اضطرمت نيران الحسرة و الاحزان فى القلوب و تزلزلت و تفرقت اركان الاوراق المقدسة و سالت اعينهنّ بالعبرات و صعدت من قلوبهنّ الزفّرات و احترقت احشائهنّ بنار الحسرات حزناً على عبدك المظلوم بايذى هولاء الاقرباء الاعداء ترى يا الهى يبكى على كلّ الاشياء و يفرح ببلائى ذوالقربى فوعزتّك يا الهى بعض الاعداء رثوا على ضرى و بلائى و بكوا بعض الحساد على كربتى و غربتى و ابتلائى لأنهم لم يروا منى الا كلّ مودة و اعتناء ولم يشاهدوا من عبادك الا الرأفة و الولاء فلما رائونى خائضاً فى عباب المصائب و البلاء و هدفاً لسهام القضاء رقوا لى و تدمعت اعينهم بالبكاء قالوا نشهد بالله باننا ما رأينا منه الا وفاءً و عطاءً و الرأفة الكبرى و لكنّ الناقضين الناعقين زادوا فى البغضاء و استبشروا بوقوعى فى المحنة العظمى و شمروا عن الساق و اهتزوا طرباً من حصول حوادث محزنة للقلوب و الارواح ربّ اتى ادعوك بلسانى و جنانى ان لا تواخذهم بظلمهم و اعتسافهم و نفاقهم و شقاقهم لأنهم جهلاء بلهاء سفهاء لا يفرقون بين الخير و الشرّ و لا يميّزون العدل و الانصاف عن الفحشاء و المنكر و الاعتساف يتبعون شهوات انفسهم و يقتدون بانقصهم و اجهلم. ربّ ارحمهم و احفظهم من البلاء بهذا الاثناء و اجعل جميع المحن و الآلام لعبدك الواقع فى هذه البئر الظلماء و خصصنى بكلّ بلاء و اجعلنى فداء بجميع الاحبّاء فديتهم بروحى و ذاتى و نفسى و كينونتى و هويتى و حقيقتى يا ربّى الاعلى. الهى الهى اتى اكبّ بوجهى على تراب الدّلّ و الانكسار و ادعوك بكلّ تضرّع و ابتهاج ان تغفر لكلّ من اذانى و تعفو عن كلّ من ارادنى بسوء و اهاننى و تبدّل سيئات كلّ من ظلمنى بالحسنات و تزرّقهم من الخيرات و تقدّر لهم كلّ المبرّات و تنقذهم من الحسرات و تقدّر لهم كلّ راحةٍ و رخاء و تختصّم بالعتاء و السراء انك انت المقتدر العزيز المهيمن القيوم». (نفحات ٣ صص ٢٧-٣٠)

اما ان قمر لامع سماء آئین بهاء چنان طالع شد که ظلمت شقاق محو و زائل گردید و نور وفاق بقدرت میثاق چنان پرتو بر آفاق افکند که طیور لیل در حفرهٔ خمول بذلت کبری خزیدند و از نکبتشان جمیع اهل عالم آرمیدند حضرتش جمیع مصاعب و مصائب را تحمّل فرمود تا اهریمن زشت بقعر زندان افتد و شیطان پلید از انظار ناپدید شود. این بود که با نهایت بشاشت و سرور در اواخر ایام اهل بهاء را باین ندای احلی بشارت فرمود:

«ای احبّای الهی المنّة لله که علم مبین عهد و پیمان آنا فآنا بلندتر گشته و درفش غلّ و غش منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند قبر مطمور شده و مانند خفّاش کور در زاویهٔ گور خزیده و از آن سوراخ گاهگاهی بمشابهٔ وحوش فریادی برآرند سبحان الله ظلمت چگونه مقاومت نور منیر نماید و حبال سحر چگونه مقاومت شعبان مبین بنماید<sup>۱</sup> و اذا هی یلقف ماهم یؤفکون<sup>۲</sup> افسوس که خود را افسانه افسون نمودند و بهوسی بی نفس کردند. عزّت ابدیه را فدای نخوت بشریّه نمودند و بزرگواری دو جهان را قربان نفس اماره نمودند. هذا ما اخبرناکم به فسوف ترون المجانین فی خسران مبین. ربّ و رجائی اید احبّائک علی الثبوت علی عیثاقتک العظیم و الاستقامة فی امرک المبین والعمل بما امرتهم فی کتابک المنیر حتی یكونوا اعلام الهدی و سرج الملاء الاعلی و ینابیع الحکمة الکبری و نجوم الهدی فی افق العلی انک انت القوی المقتدر القدیر» (مکاتیب ۲ ص ۲۱۰)

اما الواحی که از یراعهٔ جمال قدم خطاب به حضرت مولی الوری نازل شده و کاملاً بر رفعت مقام و عظمت و رتبهٔ این غصن برومند حکایت می کند بسیار است برای تبصّر و آگاهی سورهٔ غصن کفایت می کند بعضی از مضامین آن سورهٔ مبارکه این است که بطور وضوح صدور این لوح را با عذاب مشرکین پرکین و سرور مؤمنین مطابق فرمودند موحّدین را بنصرالله بشارت و منکرین میثاق را باضطراب عظیم انذار

می فرمایند. قوله الاحلی:

«قد نزلت جنود الوحي بربايات الالهام عن سماء اللوح باسم الله المقتدر القدير اذا يفرحون الموحدون بنصرالله و سلطانه و المنكرون حينئذ في اضطراب عظيم».

بعد می فرمایند:

«قد انشعب من سدرة المنتهى هذا الهيكل المقدس الابهي غصن القدس فهنيئاً لمن استظل في ظلّه و كان من الراقدين قل قد نبت غصن الامر من هذا الاصل الذي استحكمه الله في ارض المشية و ارتفع فرعه الى مقام احاط كل الوجود. فتعالى هذا الصنع المتعالى المبارك العزيز المنيع. ان يا قوم تقربوا اليه و ذوقوا منه اثمار الحكمة و العلم من لدن عزيز عليم ... قل قد فصل من لوح الاعظم كلمة على الفضل و زينها الله بطراز نفسه و جعلها سلطاناً على من على الارض و آية عظمته و اقتداره بين العالمين ليمجدن الناس به ربهم العزيز المقتدر الحكيم ويسبحن به بارئهم و تقدسن نفس الله القائمة على كل شىء ... فاشكروا الله لظهوره و اته لهو الفضل الاعظم عليكم و نعمته الاتم لكم و به يحيى كل عظم رميم. من توجه اليه فقد توجه الى الله فمن اعرض عنه فقد اعرض عن جمالى و كفر برهانى ... انه لوديعه الله بينكم و اماتته فيكم و ظهوره عليكم و طلوعه بين عباد المقيمين ... ان استنشقوا رائحة الرضوان من اوراده و ... اغتموا فضل الله عليكم و لا تحجبوا عنه و اتا قد بعثناه على هيكل الانسان ... ان الذين هم منعوا انفسهم عن ظل الغصن اولئك تاهوا في العراء و احرقتهم حرارة الهوى و كانوا من الهالكين. ان اسرعوا يا قوم الى ظل الله ليحفظكم عن حر يوم الذي لن يجد احد لنفسه ظلاً و لا مأوى الا ظل اسمه الغفور الرحيم. ان البسوا يا قوم ثوب الايقان ليحفظكم عن رمى الظنون و الاوهام ... اتخذون الجبت لانفسكم معينا من دون الله و تتبعون الطاغوت رباً من دون ربكم المقتدر القدير. دعوا ... ذكرهما ثم خذوا



كأس الحيوان باسم رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ تالله بقطرةٍ منها يحيى الامكان». (آثار قلم اعلى جلد ۴، صص ۳۳۲-۳۳۳)

آیا بعد از زیارت این رِقّ منشور و صحیفه نور و آیات باهرات چه می توان در باره منکرین مرکز عهد و میثاق و غصن منشعب از اصل قدیم تصوّر کرد؟ آیا ممکن است ذره ای ایمان به جمال اقدس ابهی در مشاعر و قلب کسی موجود باشد و انکار این غصن اعظم نماید؟ آیا ممکن است مظهر ظهور را قبول کرد و بیانات او را نکول نمود؟ این است که ناقضین عهد و ناکشین بر عقبه جهل را در این دور اعظم هیچ عذر و بهانه ای موجود نیست. به نقض این پیمان جمیع عهود قدیم را شکستند و بکلی از ذیل رحمت الهی بگسستند و بخاک مذلت بنشستند. جمال قدم در یکی از الواح می فرمایند:

«هل يمكن بعد اشراق شمس وصيترك من افق اكبر الواحك ان تنزل قدم احد عن صراطك المستقيم قلنا يا قلمي الاعلى لك ان تشتغل بما امرت من لدى الله العلى العظيم. لا تسأل عما يذوب به قلبك و قلوب اهل الفردوس الذين طافوا حول امرى البديع لا ينبغى لك بان تطلع على ما سترناه عنك ان ربك فهو السّتر العليم توجه بوجهك الانور الى المنظر الاكبر». (النالى الحكمة ص ۱۱۴)

با همه این اتمام حجّت ها آن عالم غیب و شهود می دانست چه حوادث دلخراشی غصن اعظم برومندش را در انتظار است و چه نار بغض و حسدی در زیر خاکستر تزویر و ریا در خفاست قوله الاحلی:

«تالله يا قوم يبكى عيوني و عيون على رقيق الاعلى و يضحّ قلبى و قلب محمد فى السّرادق الابهى و يصيح فؤادى و افئدة المرسلين عند سدرة المنتهى ان انتم من النّاظرين و لم يكن حزنى من نفسى بل على الذى يأتى من بعدى فى ظلل من الامر بسلطان لانح مبين لانّ هؤلاء لا يرضون بظهوره و ينكرون آياته و يجحدون سلطانه و يحاربون بنفسه و يخادعون فى امره كما فعلوا بنفسه هذا فى تلك

الایام و کنتم من الشاهدین». (آثار قلم اعلیٰ ۴، ص ۲۹۳)  
 این آیات باهرات بر هر ذی بصری لایح و واضح می سازد که نقض  
 عهد و میثاق را علّت سقم روحانی است، کبر و غرور و حسادت و  
 بغضاء اثرات و علائم آن بلای ادهم است مخصوصاً در این دور اعظم  
 که صراط مستقیم ممدود و منهج قویم روشن و واضح. اگر شقاوت و  
 عناد مانع نشود هرکس بدون هیچ زحمت می تواند آگاهی حاصل نموده  
 خود را از گمراهی نجات دهد حضرت اعلیٰ جلّ اسمه می فرمایند:

«انّ شرّ الانفس عندالله المنکث لعهده بعد العهد و المنقص بامرہ بعد  
 الاخذ من امره و انّ الله قد کان بالحقّ علی العالمین غنیاً من شاء  
 بشیء فقد شاء لنفسه و انّ العزّة لله و لاولیائه و قد کان ذلک الحکم  
 فی امّ الکتاب مکتوباً». (قیوم الاسماء، سورة القتال)

الواح جمال قدم راجع به فرع منشعب از اصل قدیم هرکدام آیتی است  
 در معرفتی مقام متعالی حضرت عبدالبهاء و حکایتی است از کمال این  
 غصن اعظم بحدّی که ممکن است انسان را از جاده اعتدال خارج کرده  
 مقام مرکز میثاق را برابر با مظهر ظهور قرار دهد. ولی شکر بارگاه  
 ربّ الجلال که در این دور اعظم جمیع ابواب اختلاف مسدود شده و  
 مقام هریک از این سه هیكل مقدّس آئین نازنین در این ظهور اعظم  
 بقلم مصون غصن ممتاز معلوم و مبرهن شده تجاوز از آن ذنبی عظیم  
 است علاوه بر همه جمیع این نعوت و فضائل را حضرت مولی الوری  
 مبین آیات الهی بکلمه عبدالبهاء تعبیر فرموده و با نهایت الحاح اهل  
 بهاء را می خواند که حضرتش را باین کلمه بنامند زیرا جمیع نعوت  
 در این کلمه مندرج و مندمج است و برای آنکه کسی از جاده حقیقت  
 انحراف نیابد در الواح وصایا اهل بهاء را باین کلمات درّیات آگاه  
 می سازد.

«اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلیٰ مظهر  
 وحدانیّت و فردانیّت الهیّه و مبشرّ جمال قدم. حضرت جمال ابهی روحی

لاحبائہ الثابتین فداء مظهر کلیۃ الہیہ و مطلع حقیقت مقدسہ ربانیہ و مادون کلّ عباد له و کلّ بامرہ یعملون». (نفحات ۳ ص ۳۱)  
 اما حضرت ولیّ امراللہ ارواحنا لرمسہ الاظہر فداء می فرمایند:

«حضرت عبدالبہاء در رتبہ اولیٰ مرکز و محور عہد و میثاق بی مثل حضرت بہاء اللہ و اعلیٰ صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلای تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیۃ صفات و فضائل بہائی و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و غصن الامر و حقیقت من طاف حولہ الاسماء و مصدر و منشاء وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سماء این شرع مقدس بودہ و الی الابد خواهد بود و نام معجزشیم عبدالبہاء بنحو اتمّ و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کلّ این اسماء عنوان منیع سراللہ است کہ حضرت بہاء اللہ در توصیف آن حضرت اختیار فرمودہ اند و با آنکہ بھیچوجہ این خطاب نباید عنوان رسالت آن حضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آن است کہ چگونہ خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الہی در نفس عبدالبہاء مجتمع و متحد گشتہ است». (دور بہائی ص ۵۶)

در لوح بیروت جمال قدم حضرت مولی الوری را باسم «سراللہ الاکرم» خطاب می فرمایند. باین اسم نیز در سنّ شباب در بین احباب مشہور بودند و حضرت اعلیٰ در کتاب پنج شآن می فرمایند:

«الباب السّادس و العشر من الواحد الثّالث من شهر الثّالث فی معرفۃ اسم الغفور هل تعرفون بہاء اللہ او لا تعرفون ذلک بہاء من یظہرہ اللہ مالکم کیف لا تعرفون و هل تعرفون سراللہ و لا تعرفون ذلک اول من آمن لمن یظہرہ اللہ فمالکم کیف لا تعرفون». (رحیق مختوم زیر نام بہاء اللہ)

در قیوم الاسماء اغلب ذکر «سراللہ الاعظم» و «سراللہ الاکرم» و «سراللہ» شدہ ملاحظہ ہر محل برای تبصر و آگاهی لازم و ضروری است مثلاً در سورۃ الکلمہ می فرمایند:

«الا يا ايّها المؤمنون انّ سرّ الله الاعظم لدى الله موليكم الحقّ قد كان في امّ الكتاب عظيماً».

اما تاريخ زندگي آن حضرت مترسّلين بليغ و مورخين دقيق در حقايق حيات و دقايق اوقات حضرت عبدالبهاء كه آئينه تمام نماي آئين بهائي است كتابها خواهند نوشت حاشا كه قلم شكسته و نطق فروبسته اين عبد ذليل بتواند بحركت و جولان آيد و در اين ميدان پرفساحت خنگ فصاحت براند. اما چون موضوع كلام عهد و پيمان است بايد در اين صفايح كلمه اي چند از سوانح حيات مركز ميشاق كه جميع عهود و مواثيق در حول آن دوار است نگاشته گردد «ما لا يدرك كَلَه لا يترك كَلَه».

تولد آن حضرت شبی بود كه خلق عالم امكان در شرف اتمام بود و شجره لاشرقیه و لاغربیه كه در دور حضرت آدم غرس شده بود بشمر می رسید. شامی بود كه ظلمت ديچور به صبح نور علی نور مبدل می گشت. لیلی بود كه پس از شش هزار سال متوالی كه از ارسال انبياء عظام و پيغمبران پاك روان می گذشت سلطان رسل با عظمت و جلال بر اريكه اقتدار جالس می شد و قرب ظهور مظهر كلی الهی یعنی يوم لقاء را اعلام می داشت. در چنین شب مبارکی عباس ولد اب آسمانی بجمال منيرش عالم امكان را روشن و منور كرد. از همان ایام طفولیت در تحمل بلایا و محن با جمال قدم شريك و سهيم بود. هنوز بيش از نه سال از عمر شريفش نرفته بود كه سجن سیاه چال جانكاه پدر را دید و حالت ضعف و جراحت گردن مبارك را از حمل ثقل فادح سلاسل مشاهده كرد و اين مؤلمه چنان در قلب لطيفش تأثیری شديد كرد كه در تمام عمر ياد آن ایام پرمحنت از لوح سينه اش محو و زائل نشد. در مسافرت به عراق با وجود ضعف و بیماری شدت و ناهمواری سفر را تحمل و بردباری فرمود و در هجرت جمال مبارك به سلیمانیه روحی خسته و دلی شكسته داشت. تنها

تشفی و تسلی خاطرش این بود که آیات حضرت اعلیٰ را در لوح سینه بسپارد و محفوظ کند.

اغلب اوقات سر به گریبان تفکر و مراقبه فرو برده در حال مکاشفه بود، پس از دو سال بوصول پدر بی مثال نائل آمد تعلقش به جمال اقدس ابهی از موضوع پدر و پسری گذشته بود به عشق و پرستش رسیده دقیقه‌ای غفلت نمی رفت و برای تهیهٔ وسائل راحتی اب حنون آنقدر که مقدر بود دمی آرامی نمی جست. در ارض «سر» آنی در تبلیغ امر الهی فتور و تآنی نکرد عظمت و اقتدار را با رفق و محبت توأم داشت و اهل آن دیار را از آشنا و بیگانه مفتون و مسحور خود ساخت.

در جمیع بلایا که بجمع اهل بهاء وارد می شد سهم و شریک بود بل نخستین هدف سهم اشقیاء قرار داشت. بحد امکان در تهیهٔ وسائل راحتی سائرین با تدبیری فائق و همّی لائق کوشا بود.

در ورود به عکا جمیع اصحاب از عفونت آب و کدورت هوا ملازم بستر شدند پرستار این جمع حضرتش بود که یگه و تنها حمل شدائد کرد تا عاقبت خود نیز مریض گردید و بیماری چندان اشتداد یافت که امید بهبود نبود ولی چون به مشیت الله این وجود مقدس باید مصون مانده انواری را که تماماً از شمس حقیقت دریافت می داشت به شرق و غرب جهان منعکس نماید مرض بکلی رفع و صحت عود نمود.

در عکا نیز صیت بزرگواری و آوازهٔ سروری و سالاری سرکار آقا بلند گردید وجودش را رحمت پروردگار می انگاشتند و قدمش را مبارک و مسعود می داشتند. معلوم است بعد از افول شمس حقیقت آتش فراق چه بآن پروردهٔ دست عنایت پروردگار آورد و چگونه آن قلب لطیف را مکدر و محترق کرد. اما رنج و بلانی که از دست اخوان بی مهر و وفایش تحمّل نمود شمه‌ای از آن در گذشته مذکور شد ولی راستی هیچ نویسنده‌ای قادر بر شرح آن نیست. هر قدر مهر و وفا و فداکاری

حضرتش عظیم بود حقد و جفا و کبر و خودخواهی اهل نقض شدید. بجمیع وسائل متشبّث شدند که مرکز میثاق را بنیان بر کنند و امر الهی را ویران کنند ولی شدت نفاق بر قوت میثاق افزود و جمیع آفاق را احاطه نمود. پس از آنکه در نهایت قوت و قدرت در بحبوحه اشکالات علم امراالله را مرتفع فرمود آن بانی هیکل عرش ربّ اعلیٰ را در کوه کرمّل در همان مقامی که اصابع جمال قدم بآن اشاره فرموده بودند مستقر فرمود و دیری نگذشت که طبل آزادی نواخته شد و حضرت عبدالبهاء از سجن عگا به صفحات اروپ و امریک رهسپار و نفات مشکیبیز پدر آسمانی را در آن اقطار منتشر و عهد و پیمانی را که حضرت بهاء الله از جمیع خلائق گرفته بود مستحکم فرمود.

اما شاهکار آن مرکز میثاق که ولوله در سبّ طباق افکند و از شوق ملائک ملکوت را بهلهله آورد و حقائق اشیاء را که از مشیت الهیه خلقت بدیع یافته بودند باوج رفیع کشانید الواح سرالله الاعظم است که بقدر رأس ابره یکی از اسرار الهی را فاش و آشکار ساخت و پرده از آن سرّ مستتر برانداخت آسمان امر الهی را بطلوع قمر جدیدی نوید بخشید و نظم بدیع را که حضرت اعلیٰ مبشّر و جمال اقدس ابهی بانی و مؤسس بودند در نهایت مهارت طراحی و مهندسی فرمود و باینوسیله در بحبوحه انقلاب جهان جنین نظم بهاء الله شروع به رشد و نما کرد. حضرت ولیّ امراالله ارواحنا فداه راجع بالواح وصایا می فرمایند:

«قوای خلاّقه منبعثه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابله سندی بوجود آورد که می توان آن را بمنزله منشور نظم بدیع عالم که در عین حال افتخار این کور اعظم و نوید آن است تلقی نمود. لذا الواح وصایای مبارکه را می توان بمنزله ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قوه مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل

برگزیده آن قوه بوجود آمده. چون الواح وصایا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شارع و هم وارث مبین شریعت الله. لهذا نمی توان آن را نه از موجد قوه فاعله اولیه و نه از آنکه آن را مآلاً ببار آورده مجزی نمود». (دور بهائی ص ۷۱)

این وصیت نامه که در اوان طفولیت حضرت ولی امرالله تدوین یافته بود از انظار کاملاً مخفی و مستور بود. در یکی دو لوح حضرت عبدالبهاء راجع به آینده از این سر مصون و در مکنون اشاراتی شده بود ولی نزد اهل بهاء آن الواح موجود نبود چون بدر طالع میثاق از افق ادنی افول نمود هرچند عده ای بسیار قلیل بالهامات غیبیه تا اندازه ای مطلع از سر مستتر شدند ولی کافه احباء در وادی بهت و حیرانی بودند. تحمل این ثقل فادح را از عهده جوانی بیست و پنج ساله خارج می دانستند. برحسب ظاهر از بیانات شفاهی و قراین چنین بنظر می رسید که بعد از هیکل مقدس حضرت عبدالبهاء بیت العدل اعظم است که مرجع جمیع امور است مخصوصاً آنکه بر حسب ظاهر در کتاب اقدس از ولایت امر صحبتی در میان نبود. حضرت ورقه علیا، بقیه البهاء در حیات بودند و زمام امور را در کف کفایت گرفتند. نویسنده این اوراق هرچند تازه بسن بلوغ رسیده بود و مایه و پایه آن را نداشت که در اینگونه امور مراقبه و تفکر نماید ولی در آن ایام از گوشه و کنار می شنید قبل ازتشکیل بیت العدل امور در دست حضرت ورقه علیا خواهد بود.

صعود حضرت عبدالبهاء که بدوره رسولی خاتمه می داد در نظر احباب یوم پریمن ظهور را بشام ظلام بطون تبدیل می نمود قلوب و اکباد را گداخت و سیل اشک از دیده ها جاری ساخت. اهل بهاء را چنان ماتم و اندوه احاطه کرد که یاد آن ایام جانکاه هنوز از خاطر نرفته است. الواح ایام اخیر آن مربی عالم انسانی که حکایت از فراق می کرد قلوب را آماده ساخته بود و نصایح و مواعظ آن حضرت و

اشارات به حوادث و سوانح آتیه واضح و لایح می‌داشت که هنوز آتش حسد خاموش نشده بلکه در زیر خاکستر تزویر و ریا اخگری پنهان است که نائره آن به عنان آسمان خواهد رسید و امتحانات شدیده بمیان خواهد آمد. در یکی از الواح که چندی قبل از صعود از یراعه میثاق صادر شد جملاتی است که برای پند و عبرت بسیار سودمند است در این اوراق درج می‌شود.

«احبای الهی در نهایت صدق و صفا و بی‌خبر از این حقد و جفا ماران بسیار نرم و پرمدارا و در نهایت وسوسه و دسیسه و حيله و خداع. بیدار باشید هوشیار باشید المؤمن فطین و الموقن قوی و متین دقت نمایند اتقوا من فراسة المؤمن انه ينظر بنورالله. مبادا کسی سراً رخنه اندازد حصن حصین را سپاه رشید باشید و قصر مشید را لشکر شجیع. بسیار مواظب باشید و شب و روز مراقب گردید تا معتسفی صدمه‌ای نزنند. لوح ملاح القدس را بخوانید تا بحقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک وقایع آتیه را از پیش خبر داده‌اند. ان فی ذلک لعبرة للمتبصرین و موهبة للمخلصین» (مکاتیب ۳، ص ۴۲۵)

هرچند آتش فراق که از خبر وحشت‌آور صعود حضرت مولی‌الوری حادث شد بسیار شدید بود ولی زود خاموش شد و تلگراف حضرت ورقه علیا و زیارت وصیت‌نامه مبارک که عکس آن به جمیع اقالیم منتشر گردید باعث التیام قلوب مجروح بود و مایه تقویت و فتوح جسم و روح گشت. دیده‌ها یجمال ولی‌امر روشن شد و اراضی دلها گلشن گردید. شام فراق به صبح وصال مبدل آمد زیرا در آن رق منشور و صحیفه نور تجلیل و توصیف حضرت شوقی افندی فرع برومند منشعب از دو اصل بقدری بلند و متعالی بود که اهل بهاء مطمئن شدند هنوز غصن از عالم ادنی منفصل نشده بلکه چنانچه در لوح غصن بآن اشاره شده «قد نبت غصن الامر من هذا الاصل الذی استحکمه الله فی ارض المشیة وارتفع فرعه الی مقام احاط



کَلَّ الوجود فتعالی هذا الصَّنَع المتعالی المبارک العزیز المنیع». (ایام تسعه، ص ۱۷۸)

آن فرع اصل قدیم تمام کائنات را احاطه کرد و آن ماه تابان که از شمس حقیقت کسب انوار می نمود بی هیچ نقصانی دوباره طلوع نموده و بیان حضرت اعلیٰ در وسط السَّماء لائح و آشکار شده قوله عَظَم شأنه: «و اَتَى انا الطَّوْر فى الطَّوْر مجلیها و اِنَّ الشَّمْس هذا على افق العماء قد طلع على الحقّ و قد كان اليوم لله العلیّ مشهودا و اِنَّ القمر هذا قد جلی فتجلی و قد كان اليوم بالحقّ من حکم النَّار تجلیها فى امّ الكتاب مقضیا». (قیوم الاسماء سورة القدر)

از آنچه در این اوراق مسطور رفت مستور نماند که عهد و میثاقی که از ذرّ بقا از جمیع کائنات از روز ازل اخذ شده بود الی یومنا هذا تجدید و تشدید و تقویت می یافت. در هر مرحله از مراحل گذشته ظهورش اقوی و استحکامش اجلی از پیش بود تا به الواح وصایا رسید بحقیقت و راستی و بدون ذره ای اغراق چنین عهد و پیمانی در تاریخ بنی آدم بی مثل و نظیر است چشم روزگار چنین میثاقی ندیده و گوش دهر چنین پیمانی نشنیده اگر برای تبیین و تشریح و تجزیه و تحلیل آن نظری باین توفیق منیع اندازیم و مطالب آن را یک یک در مدّ نظر آریم مشاهده خواهیم کرد که تمام الواح خارج از سه موضوع نیست. اول معرفتی غصن ممتاز بسمت ولایت امر. دوم تشریح دسائس مرکز نقض و اعوانش و انفصالشان از شجرة الهیّه. سوم طرح و مهندسی نظم بدیع امرالله که در رأس آن بیت العدل اعظم قرار دارد. همین خطبه اول لوح وصایا که نمونه کاملی از فصاحت و بلاغت و دارای روح مهیمن و لحن الهی است کافی است که عالمی را در حصن حصین میثاق پیروراند و محفوظ نگاه دارد چه اهل عالم را نوید می دهد که هیکل امر بدرع میثاق از حمله اهل شقاق محفوظ مانده و خواهد ماند و ظهور «رجال لا تأخذهم لومة لائم و لا تلهیهم تجارة

و لاعزّة و لا سلطه عن عهدالله و میثاقه الثابت بآیات بیّنات من اثر القلم الاعلیٰ فی لوح حفیظ» (نفحات ۳، ص ۷) را باعلی النّدا بشارت می دهد و بعبارة آخری آنچه را جمال قدم در آیات محکّمت خود اهل بها، را بآن بشارت فرمودند که بر خلاف سایر ادیان در این دور اعظم حروفات اثبات بر نفی مقدّم خواهند بود بطرزی ملیح بیان می شود و پس از حمد و ثنای پروردگار تحیت و ثنا و بها بر غصن مبارکی که از سدره رحمانیه از دو شجره ربّانی منشعب شده ابراز می فرمایند و صفات و کمالات آن جوهره ابداع و فریده عصما را که در خلال بحرین متلاطمین متلاً است به عالمیان ارائه می دهند. بعد فرع دوحه قدس که افنان سدره حقند و در یوم تلاق ثابت بر میثاق ماندند نام برده آنگاه ایادی امر را که به نشر نفحات الله ناطق و به تبلیغ دین الله و ترویج شریعت الله منقطع از ماسوی الله بایقاد نار محبت الله در قلوب بندگان خدا مشغولند ذکر می فرمایند و آنهایی که بعد از حضرتش نوری را که از فجر هدایت درخشیده و تابان است یعنی فرع مقدّس مبارک منشعب از دو شجره مبارکه را پیروی و متابعت می نمایند بیاد آورده طوبی و خوش آمد به مستظّلین سایه ممدود او می گویند. پس از این خطبه با بیانی بدیع حبس و ضرب و شهادت مبشّر این امر اعظم و زحمات و لطمات لاتحصای مظهر ظهور و هجرت و سرگونی آن موعود کلّ امم و مرارت و مشقّات مؤمنین اولیه را بیاد آورده در مقابل جسارت یحیای بی حیا و دسائس آن ناقض عهد پروردگار را تشریح می فرمایند تا بشرح ضغینه و بغضای مرکز شقاق میرزا محمّد علی می رسد. در اینجا با بیانی واضح و صریح انحراف کلّی او را لائح می فرمایند و بحکم جمال مبارک «اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود» (نفحات ۳، ص ۱۲) انفصال او و اعوانش را از شجره مبارکه اعلام می فرمایند. سپس ثابتین بر پیمان را خطاب فرموده آنها را به تبلیغ امرالله در جمیع

اقطار عالم بر مثال حواریون مسیح دلالت می فرمایند. بار دیگر جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی را متوجه به فرع دو سدره مبارکه که از دو شجره مقدسه انبات شده می فرمایند (نکات دقیقه این قسمت را که راجع به نظم بدیع و بیت العدل اعظم است در فصلی علیحده مورد مذاقه قرار می دهیم)

در آخر الواح وصایا توصیه کامل راجع به مواظبت غصن ممتاز و اطاعت کامل او را به جمیع اهل بهاء و وصیت فرموده و می فرمایند: «جمیع افنان و ایادی و احبای الهی باید اطاعت او نمایند و توجه باو کنند. من عصا امره فقد عصی الله و من اعرض عنه فقد اعرض عن الله و من انکره فقد انکر الحق». (نفحات ۳، ص ۳۹)

بعد اهل بهاء را تهدید می فرمایند که مبادا این کلمات را کسی تأویل نماید و بالاخره می فرمایند:

«نفسی را حق رأیی و اعتقاد مخصوصی نه باید کلّ اقتباس از مرکز امر و بیت عدل نمایند و ما عداهما کلّ مخالف فی ضلال مبین و علیکم البهء الابهی». (نفحات ۳، ص ۳۹)

با این سند تمام عیار حضرت شوقی افندی غصن ممتاز، آیت الله، ولی امرالله و فرع منشعب از دو شجره مقدسه روحی و روح العالمین لرمسه الاطهر الفداء در سنّ بیست و پنج سالگی زمام اموری بسیار عظیم را بدست گرفتند موقعی بود که مشاکل از همه طرف هجوم آورده عصبه اشقیا و ناقضین عهد ابهی که در حفره خمول خفته بودند به جنب و جوش آمدند. دشمنان دیرینه امر که از سطوت میثاق خاموش شده بودند به غوغا و خروش افتادند. از طرفی امر عظیم الهی که در اروپا و آمریکا بواسطه حضرت عبدالبهاء تازه بلندآوازه شده بود احتیاج به نصرت و یاری داشت و بذور افشانده شده آبیاری می طلبید. از طرف دیگر شرق که اهالی آن از نظم و ترتیب بی بهره و نصیب بودند نیاز وافر بدستوراتی برای تشکیلات امری داشتند. از

جهتی بعضی از پیران قوم که هریک خود را از کمّین قوم می دانستند العیاذ باللّه اطاعت جوانی را در ریعان شباب دور از حزم و صواب تصوّر می کردند. از جهتی چه در شرق و چه در غرب مردمانی خودخواه و جاه طلب در بین احباب ساده لوح تخم شقاق می کاشتند و از همه مشکل تر در ارض اقدس نیز از همان اوائل حال موجبات ملال و نارضایتی هیکل مبارک را فراهم آوردند. اگر الواح سنین اولیّه آن مولای حنون را کسی بدقت ملاحظه کند از شدت تأثر و تحسّر خون از دیده اش جاری گردد چه ملاحظه می نماید که آن فرع منشعب از دو شجره ثابتة الهیّه بنحو اکمل و اتمّ تمام محنت و آلام دو اصل را تحمّل فرمود. بحدی عرصه بر آن مظلوم بیهمتا تنگ آمد که چندین بار ارض اقدس را گذاشت و برای کسب نیرو از ملکوت ابهی در گوشه نامعلوم منزوی گردید. تنها محلّ اتکاء و یکتا دلخوشی آن مولای بیهمتا حضرت ورقه علیا بود که حضرتش را یاری و همراهی می فرمود و حدّت الم و شدت مصاعب را تخفیف می داد. دستخطهای آن بقیّة البهاء خانم اهل بهاء تمام حاکی از حزن شدید آن غصن ممتاز منشعب از اصل قدیم بود. آن مکاتیب موجود و زیارت آن مایه عبرت و بیداری است. جودت و ذکاوت سلطه و اقتدار قدرت عمل و نیروی تحمّل کار و از همه بالاتر احاطه کامل به خفایای امور که بآن آیت الهی عطا شده بود از نظرها محو بود. سهل است وصایای سرالله الاعظم نیز آنطور که شایسته مقام منیع او بود اهل بهاء را آگاه نکرد. شرق که احتیاش نازپرورده دست مکرمت حضرت عبدالبهاء بودند و در ظلّ فضل و عنایت و احسان آن مولی الوری روزگاری طیّ کرده پس از افول کوکب میثاق منتظر همان رویّه مولای قدیم بودند تا با چشم عفو و اغماض رفتار و اعمال همه بندگان را ستر کند و مثل سابق با عدم مراعات نظام بهائی و فقدان مبالات باحکام و قوانین امری امور انجام گیرد. غرب که تازه از امر الهی آگاهی حاصل کرده

بود نه از اصول و مبانی امر مطلع، نه بوظائف خود باخبر. حضرت بهاء الله را مربی عالم انسانی می دانستند و بوسیله خطابات حضرت مولی الوری مطالبی از مبادی این امر عظیم بگوش آنها رسیده بود. سبحان الله این چه حکایتی بود و این غصن ممتاز چه آیتی. این چه قوه و قدرتی بود و این چه احاطه و سلطنتی که عالم وجود را چون مشتی طین در دست داشت و روح حیات در قالب اجسام دمید. و حقایق کون را منقلب و دیگرگون کرد این بنده بیمقدار هم اوضاع و احوال ایران را که مهد امرالله است در خاطر دارم و هم محافل و مجالس بهائی را در اروپا مشاهده کرده ام هر وقت سر به جیب تفکر و مراقبه فرو می برم و احوال آن ایام را در خاطره خطور می دهم در وادی بهت و حیرانی از کمال خلقت و احاطه و سلطه حضرت ولی امرالله سرگردان می گردم آنوقت این بیان حضرت اعلیٰ جل اسمه را کاملاً مطابق حضرتش می یابم:

«هی الولاية استوت علی عرش العطاء و يعطی کلّ ذی حقّ حقّه و یسوق الی کلّ ذی روح رزقاً». (تفسیر سوره العصر)

در مدت قلیل چنان زمام امور را در دست قدرت گرفت و هر ذره حقیر را که بعهد و میثاق متشبث بود بپرورد و کوكب لامع کرد و هر پشه ضعیفی را که در هوای دوست در پرواز بود نسر طائر ساخت و هر معرض پلیدی را اگرچه در بین احباب جلوه و شکوه داشت از دائره امر دور و آن کوه را کاه کرد و دیگران را آگاه نمود. در ظلّ عنایتش رجالی تربیت شدند و در کنف حمایتش ابطالی بظهور رسیدند که هیکل امر را ایادی قاهره اند و آسمان آئین الهی را کواکب باهره. توابع منیع به سه زبان انگلیسی و فارسی و عربی خلق نفوس مقدسه در شرق و غرب کرد و از این ارتباطات روحانی این دو نیمکره چون دو پیکر دست در آغوش هم افکندند.

شگفت انگیزتر از همه آنکه در موقع اختلافات و اختلالات شالوده

ایتلاف و اتحاد می‌ریخت و در موقع تشتت و بی‌نظمی در ایران یاران را امر بنظم و ترتیب آیات و جمع‌آوری آثار امری می‌فرمود. در بحبوحه انقلابات سیاسی در فلسطین بنای ساختمان اساسی مقام اعلیٰ را اراده فرمود. اموری که در نظر احباب در درجهٔ ثانی اهمیت بود در پیش نظر صائبش نهایت اهمیت را داشت و بعکس مسائلی را که در نظر خلق بسیار مهم بود در پیش دیده دوربینش چندان ضروری و قابل التفات نبود. آن عالم به خفایای امور چنان روابط ضروری حقایق را تلفیق و تألیف می‌کرد که از آنها حقایق عظیم تری بوجود می‌آورد. این حقایق را بهم ایتلاف و شرق را به غرب مربوط و متصل می‌ساخت. باین ترتیب عالم امکان را باهتزاز و حرکت آورد و میثاق و پیمان الهی را در آفاق و انفس برقرار کرد و طلیعهٔ وحدت عالم انسانی را ظاهر و باهر فرمود. الواح و مکاتیب چون غیث هاطل از سماء ولایت می‌ریخت و در سه زمان مختلف مزرعه‌های قلوب را در شرق و غرب سقایه می‌کرد و از بادهای سموم حفظ و وقایه می‌نمود. اجل و اهمّ جمیع امور که آن مبین کلام الهی اقدام فرمود و اثرات آن از حیطةٔ تصوّر ما خارج است ترجمهٔ آیات و آثار مقدّسه است آن عارف بحقایق هرچه مقتضی زمان بود، از الواح برگزیده بزبان انگلیسی منتقل فرمود و این آثار که نخستین منشآت کریمهٔ الهی در عالم غرب است بطور نمونه و انموذج برای آیندگان باقی خواهد ماند تا بقدر وسع و استعداد مترجمین و نویسندگان بآنها تأسی نموده شناوری‌آموزند تا در بحر لایتناهی الهی غوص کرده در شاهوار به ساحل ریزند چه در حقیقت بعد از ترجمهٔ هیکل انور ولی‌امرالله معانی بعضی از آیات جمال قدم که از انظار پوشیده بود پردهٔ مستوری بر گرفت و عروس معانی با جلوه‌گری تمام در بین انام ظاهر و عیان گردید.

بالاخره موضوعی که در این رساله مورد بحث و مطالعه است عهد و

میثاق و مندرجات الواح وصایا است که مبدع و حافظ و حامی نظم بدیع الهی در این دور اعظم و کور افخم است و حصن حصین امر را از جمیع آفات نابالغین نگاهداشته جای مخافات در قلوب متمسکین باقی نگذارد، مقتضی چنان بود بیت العدل اعظم که منصوص کتاب اقدس است بطرز و طراحی الواح وصایا تأسیس گردد تا مرجع امور و ملجاء جمهور قرار گیرد.

از ابتدای جلوس بر اریکه ولایت این مقصد اسنی مورد التفات حضرتش بود بطوری که در توابع اولیه مذکور است دستور لازم به تمهید مقدمات برای اجرای این منظور جلیل صادر فرمود. ولی معلوم است تا پایه و اساس محکم نباشد و شالوده صحیح ریخته نگردد ساختمان بنائی مستحکم غیرممکن است. باین جهت توجه مبارک در وهله اول باتساع عدد محافل محلی قرار گرفت تا سطح زمین بتمامها اساس این بنای رفیع البنای نظم بهاء الله باشد و بر روی این محافل محلیه عمودهای محکم یعنی محافل ملیه استوار گردد و بالاخره بر روی این اعمده کاخ عظیم الشان بیت العدل اعظم منصوص آیات الهی و کتاب اقدس بر روی پایه های مرصوص استقرار یابد تا اَقْلًا مَدَّت هزارسال از رخنه اهل ضلال و آسیب و اضمحلال مصون و محفوظ ماند.

همانطور که مرقوم آمد از ابتدای تصدی ولایت بدستور آن آیت رحمان این نظم بدیع با طرز منیع و وضع متین بتدریح و بتآنی در مدت سی سال رو به رشد و نما بود تا آنکه عزم همایون بر این قرار گرفت یا مقتضیات جهان چنین ایجاب می کرد و یا نشو و نمای چنین امر که مراحل اولیه را پیموده بود لازم داشت که در رشد و بسط سرعتی بی سابقه حاصل آید و یا هر سه این عوامل موجب آن گردید که از مصدر ولایت امریه ای صادر گردد الهی و نقشه ای طرح شود ربّانی و ندائی بلند آید آسمانی تا اهل بهاء در روی کره زمین بین جمیع اقوام

و مثل متشکّلت گردند حتّی جزائر کوچک و نقاط بسیار دور افتاده را نیز از فیض مدارار سبحان مکرمت محروم نفرمود تا لااقل ندای حقّ بجمیع خلق واصل گردد و از این حروفات مختلفه متشکّته کلمات تامّات که بمنزله محافل محلّیه اند احداث شده از محافل محلّیه محافل ملیّه که مانند آیات باهراتند بمنصه ظهور رسد و بالمآل از این آیات کتاب تکوین در نهایت نظم و اتقان ظاهر و نمایان شود تا عالم تکوین کاملاً صورت جهان تدوین پیدا نماید.

هرچند قبل از طرح این نقشه مخصوصاً محافل ملیّه امریکا با امر ولیّ امر یکتا نقشه هائی طرح کرده و بموقّیّت هائی نائل آمده بودند ولی این نقشه ده ساله که آن عالم بخفایای امور طرح فرموده بود جمیع اهل بهاء را از وسعت دائره و بسط مشروعات متنوّعه آن دچار بهت و حیرت نمود و اگر ایمان تمام به علم و دانائی آن مولای اهل بهاء نبود دیو یأس همان روز اوّل جبل امید همه را بریده بود و ابدأ کسی را جرأت و جسارت مبادرت به عمل باقی نمی گذاشت ولی آن کس که طرح این نقشه محیرالعقول فرمود اهل بهاء را سلاح اطمینان بخشید و درع امید پوشید و جرأت و شهامت بی مانند عطا فرمود. نوید داد که فیالق تأیید و جنود توفیق طائف حول اقدامند حرکت کنید تا برکت یابید بکوشید و بجوشید و ترک وطن کنید که جیش عمرم الهی در انتظار شماست قوله الاحلی:

«ای برادران و خواهران روحانی، حال وقت قیام است و یوم خروج و هجوم و خروش و زمان زمان مهاجرت و مجاهدت و نشر انوار هدایت و جنگ و ستیز با ظلمات ضلالت، ایام در گذر است فرصت را باید غنیمت شمرد والّا یا حسرة علینا علی ما فرطنا فی جنب الله ... الوحا الوحا یا معشر المؤمنین و المؤمنات العجل العجل یا عباد الله و امائه فی المدن و الدیار قوموا علی النصر بکلیتکم و دعوا الدّتیا و زخرفها عن ورائکم و اترکوا اوطانکم و اوکارکم و ذوی قرابتکم و شدّوا ظهرکم



و بَلِّغُوا النَّاسَ مَا بَلَّغْتُمْ رَبِّكُمْ وَ بَارئْتُمْ وَ بِشْرِهِمْ بِمَا وَعَدْتُمْ  
 مَقْصُودَكُمْ وَ مَحْبُوبَكُمْ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بِقِيَامِكُمْ عَنِ مَقَاعِدِكُمْ  
 تَهْتَطَلُّ شَأْبِيبَ فَيْضِ مَوْلَاكُمْ وَ مَوْجِدِكُمْ وَ بِمَهَاجِرَتِكُمْ أَوْطَانَكُمْ تَظْهَرُ  
 خَفِيَّاتِ أَمْرِ مَعْبُودِكُمْ وَ مَسْجُودِكُمْ وَ بِاسْتِقَامَتِكُمْ يَتَزَعَزَعُ بَنِيَانِ أَعْدَائِكُمْ  
 وَ خَصْمَائِكُمْ وَ بِانْقِطَاعِكُمْ تَنْدَكُّ جِبَالُ أَوْهَامِ رُؤْسَائِكُمْ أَنْ تُبْتَمَّ أَقْدَامِكُمْ  
 عَلَى هَذَا الصِّرَاطِ فَوْعِزَّةَ رَبِّكُمْ وَ جَلَالَهُ وَ عَظَمَتَهُ وَ عِلَائِهِ رُوحَ الْقُدُسِ  
 يَنْفِثُ فِي فَمِكُمْ وَ رُوحَ الْإِمِينِ يُلْهِمُكُمْ فِي قُلُوبِكُمْ وَ رُوحَ الْإِعْظَمِ يَحِيطُ  
 بِكُمْ عَنِ يَمِينِكُمْ وَ يَسَارِكُمْ وَ خَلْفِكُمْ وَ قَدَامِكُمْ. أَنْ اسْتَبَقُوا فِي خِدْمَةِ  
 أَمْرِ رَبِّكُمْ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا تَطَّلَعُ الشَّمْسُ عَلَيْهَا أَنْ أَنْتُمْ بِأَمْرِهِ مَوْقُونُونَ  
 وَ هَذَا خَيْرُ النَّصْحِ مِنِّي عَلَيْكُمْ أَنْ أَنْتُمْ تَقْبَلُونَ وَ التَّحِيَّةَ عَلَيْكُمْ وَ  
 عَلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ». (توقيع نوروز ۱۱۱)

از اثر آن روح حیات که از این کلمات در جامعه برگزیده اهل عالم  
 یعنی متمسکین به ذیل میثاق دلبر آفاق دمیده شد دلدادگان رویش و  
 آشفتهگان مویش با اطمینان تام در سراسر ارض منتشر شدند و پیام  
 بهاء الله را بجمیع من علی الارض رساندند دیری نگذشت که چنان  
 نصرت و ظفری نصیب آنان شد که مافوق تصور جمیع بود. این است  
 صلاهی جانفزای آن قائد و سپهسالار جند عمرم الهی که اهل بهاء را  
 جانی تازه و فرحی بی اندازه عطا فرمود قوله الاحلی:

يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ اجْبِيبِكُمْ مِنْ هَذِهِ الْبَقْعَةِ الْإِحْدِيَّةِ الْمُبَارَكَةِ  
 الْمَقْدَسَةِ الْمُطَهَّرَةِ النَّوْرَاءِ بِقَلْبٍ خَافِقٍ بِمَحَبَّتِكُمْ وَ فَوَادٍ مُنْجَذِبٍ  
 ذَكَرَكُمْ وَ لِسَانٍ نَاطِقٍ بِشَنَائِكُمْ وَ مَحَامِدِكُمْ وَ عَيْنٍ دَامِعَةٍ لَضْرَكُمْ وَ  
 اضْطِهَادِكُمْ وَ رُوحٍ مَهْتَزٍ بِبِشَارَاتِكُمْ وَ عَظِيمٍ وَ لَائِكُمْ وَ وَلِهَكُمْ وَ اشْتَغَالِكُمْ  
 وَ صَبْرِكُمْ وَ اصْطِبَارِكُمْ وَ ثَبَاتِكُمْ وَ اسْتِقَامَتِكُمْ وَ خِدْمَاتِكُمْ وَ  
 مَجْهُودَاتِكُمْ وَ فَتُوحَاتِكُمْ تَكْرِيماً لِاسْمِهِ الْإِعْزَّ الْعَزِيزِ وَ أَجْلَالاً بِظُهُورِهِ  
 الْإِمْنَعِ الْمُنِيعِ وَ اعْزَاراً لِمِشَاقِهِ الْإِمْتِنِ الْمَتِينِ وَ تَعْظِيماً بِشَعَائِرِ دِينِهِ  
 الْإِقْوَمِ الْقَوِيمِ وَ اثْبَاتاً لِأَصُولِ نَظْمِهِ الْإِبْدَعِ الْبَدِيعِ وَ أَمْدَاداً لَجِهَادِهِ الْإِكْبَرِ

الكبير و كشافاً لاسرار شرعه الامجد المجيد و تمهيداً لاعلان امره  
الاعور الافخم الانور الاقدس المبرم الخطير . صلوات الله و الطافه و عزه  
و بهائه عليكم يا احبّاء الله و امائه و خيرة خلقه و دعاة اغنامه و  
مشاعل حبه و مصابيح هدايته و امناء امره طوبى لكم الف طوبى  
لكم يا عزاً لكم و يا روحاً لكم بما اجبتم ندائه و وفيتم بميثاقه و ثبتتم  
اقدامكم على صراطه و اعتصمتم بحبله و حملتم الشدائد فى سبيله و  
تركتم اوكاركم و هجرتم اوطانكم تنفيذاً لامره و افتقرتم من اقاربكم و  
فديتم راحتكم طلباً لرضائه و دعوتكم الناس فى مشارق الارض و  
مغاربها لاستئصال فى ظله و اقتديتم بالذين سبقوكم من آباءكم و  
اجدادكم فى هداية خلقه و تبليغ رسالته و الانقطاع عن كل ما سواه و  
التّرح من صهبا الشّهادة حباً بجماله و بذلتم ما وهبكم ربكم لاعزاز  
دينه و ترويج مبادئه و كشف اسراره و تعميم تعاليمه و استحكام  
دعائم نظمه و اثبات استقلال شريعته و اشتهار صيت امره الاعظم  
العظيم تالله تنظركم في هذا الحين عيون اهل ملاء الاعلى و تستبركن  
بانفاسكم سكان رفرف البقاء و يشيرن اليكم اهل سرادق الابهى و تتهلّل  
لنصركم و ظفركم وجوه حوريات القدس فى الجنة العليا و تسبح ملائكة  
الامر حول حرم الكبريا و يمجّدكم فى مقابلة العرش سيّدكم و محبوبكم  
مركز عهدالله الامتن الاسمى و يبارككم ربكم و موليكم النّقطة الاولى  
مبشّر امره الاسنى سلطان الرّسل قرّة عين الانبياء و يخاطبكم لسان  
العظمة فى بحبوحة الفردوس جمال الله البهى الابهى مبعث الرّسل بارئكم  
و موجدكم بان يا احبائى و حفظة امانتى و هداة خلقى طوبى لكم  
بشرى لكم مرحى بكم من هذه المنحة العظمى انتم النّاصرون لامرى  
انتم الشّاريون من رحيق حبى انتم اعلام نصرتى فى مملكتى انتم  
المختارون فى ملكوتى انتم المتكثون على وسادة عزى طوبى لمن  
تأسى بكم و سلك فى منهاجكم تالله يؤيّد روح الاعظم كما ايّدناكم  
من قبل و من بعد ان استقيموا على هذا الصّراط اياكم اياكم ان تخوفكم

جنود الجبابرة و سطوة الفراعنة ایاکم ایاکم ان تمنعکم عن اداء رسالات ربکم و مولاکم و محبوبکم دولة هاتک او لومة لائم او صولة ظالم او شوکه فاتک سوف یدمدم علیهم العذاب کما دمدم علی الذین کانوا من قبلهم و انّ هذا الوعدُ غیر مکذوب». (توقیع نوروز ۱۱۳)

این خطاب اعلیٰ در مذاق عاشقان جمالش از هر نشاط و شعفی و از هر لذّت و طربی که تصوّر آن در خاطره‌ها خظور کند احلی و اجلی است با سلطنت جهان و کنوز زمین و آسمان برابری نمی‌کند چه التفات حضرتش دست هریک را گرفت و در جناح مکرمتش جای داد شوق و شعف و نشاط و طرب اهل بهاء باوج کمال رسید زائرینی که در سنوات اخیر بزیارت مولای حنون مشرف شدند این بهجت و سرور را در چهرهٔ بسیم و سیمای وسیم محبوب بی‌همتا ملاحظه کردند می‌دانند که از حرکت قلم هرقدر هم نویسندهٔ آن توانا باشد آن نور علی نور و آن سرور فوق کل سرور مسطور نگردد. می‌توان گفت میثاق الهی در آن حالت مشاهده می‌شد که در نهایت اشراق جلوه کرده‌است و در غایت حسن و ملاحظت ظاهر و لایح آمده‌است شاید این لوح مرکز میثاق که در خاتمهٔ این فصل مرقوم می‌گردد بتواند شمه‌ای از آن بهجت و سرور را بیان نماید:

«هو الله ای یاران حقیقی و مشتاقان جمال ابهی چون حی قیوم بجمیع اسماء و صفات و کمالات و شؤون بر ما کان و ما یکون تجلی فرمود و مطلع امکان را بانوار نیر لامکان متجلی نمود جوش و خروش در ذات کائنات افتاد نیشان رحمت فیضان نمود و پرتو آفتاب درخشید و نسیم صبا بوزید و ندای الهی بگوشها رسید دلها بطپید و جانها برמיד رخ‌ها برافروخت و پرده‌ها بسوخت و روی یار مهربان جلوه نمود قلوب عاشقان شعله سوزان بزد و چشم مشتاقان از سرور گریان شد گلشن توحید تزیین یافت و گلزار تجرید آراسته گشت جشن فیوضات ترتیب یافت و بزم الست آماده گشت سریر سلطنت الهیه استقرار جست و

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى<sup>۱۱</sup> متحقّق گشت پس اعظم تجلّی جمال قدم  
در این بزم اتمّ در هیکل میثاق جلوه فرمود و بر آفاق اشراق نمود  
مطرب الهی اوتار مثالث و مثانی بدست گرفت و باهنگ پارسی آغاز  
نغمه و ساز نمود و بشهنّاز این ترانه آغاز کرد.

این عهد الست است این پیمانہ بدست است این  
بازار شکست است این از یوسف رحمانی  
میثاق وفاق است این پیمان و طلاق است این  
آفات نعاق است این از رحمت یزدانی  
این عهد قدیم است این سرّ قویم است این  
این امر عظیم است این از طلعت ابهائی  
روحی لاحبائہ الفدا ع ع». (مکاتیب، ۱، ص ۴۱۳)

## فصل چهارم

### صعود حضرت ولیّ امرالله غصن ممتاز و دوره فترت

هنگامی که فتوحات حیرت‌انگیز امرالله هنگامه رستاخیز برپا کرده و اخبار خوش چون نسیم صبحگاهی در مرور و مایه بهجت و سرور بود و در بزم محبوب ساغر روحانی در دور و یاران رحمن از باده پیمان الست خرم و سرمست و پیمانه در دست داشتند قضای مبرم الهی چون بلای ناگهانی برسید و محبوب امکان را از جمع اهل بهاء برپود. آه که بزم نشاط را برچید و بساط اندوه و الم بگسترید روز روشن را بشام ظلام تبدیل کرد و یوم سرور را چون لیل دیجور از هم و غم تیره و درهم ساخت این طامه عظمی و واقعه کبری ارکان عالم وجود را مندرک نمود و آثار حزن و ملال در حقایق اشیاء ظاهر گردید.

حضرات ایادی برگزیدگان مولای توانا با حذاقت و متانت رحمانی اهل بهاء را به صبر و سکوت دلالت فرمودند و خود در نهایت طمأنینه و وقار در حلّ و کشف رموز و اسرار مشغول بودند و بحمدالله امدادات غیبیه و تأییدات الهیه طوری شامل آن نخبه ابرار و برگزیدگان پروردگار گردید که کشتی امر الهی را از طوفان حوادث نجات داده سفینه الله را بمحلّ معهود در نهایت سکینه و آرامی رساندند.

اما طبع موزون این بنده بی نوا که از این آتش بلا در جوش و خروش بود امکان نداشت آرام گیرد.

«هزار مرتبه گفتم که سر عشق بپوشم

نبود بر سر آتش می‌سرم که نجوشم»

احساسات درون که از معین طبع تراوش می‌کرد از قلم و مداد یاری و امداد می‌جست تا آنقدر که از نوک خامه ممکن است خارج آید بر

صفحه قرطاس ترسیم گردد. چون یکی از این دو قصائد بارض اقدس رفت و مورد عنایت واقع شد جرأت و جسارت زیاده گردید این ابیات بتدریج جمع شد و مجموعه‌ای را تشکیل داد که نام آن را «انین امین» نام نهادم چه احساسات دل سوخته‌ایست که برای اثبات عرایض بهترین شاهد و گواه است باشد که چون از سوز دل برخاسته بهتر در دلها اثر کند و زنگ هر ریب و شک را از دل بی عیب بزداید.

باری صعود غصن ممتاز روحی و روح العالمین لتراب اطهره فداء انقلابی در دل این بنده ناتوان ایجاد کرد و مراقبه و تدقیق در آیات الهی مرحله نوینی برای این قلب حزین پیش آورد مانند طفلی که در آغوش مادری مهرپرور و پدري فضل گستر تربیت یافته و بدلبستگی آنان بواسطه عاطفه غریزی گرفتار باشد فکر نمی‌کند که مهر مادر از کجاست که چنین دلرباست و فضل پدر از کدام دریاست که چنین گوهر زاست اما وقتی دست ستمکار روزگار او را از این نعمت محروم کرد آنوقت است که بیدار می‌شود و در باره مهر مادر و فضل پدر بهتر اندیشه می‌کند و بقدر سعه خود به بزرگواری آنان پی می‌برد.

اهل بهاء نیز بعد از صعود مولای بی‌همتا دانستند چه گوهر گرانبھائی را از دست داده‌اند و چه عصر مشعشعی را قدر ندانسته گذرانیده‌اند این بنده بی‌نوا هر قدر بیشتر در بحر آیات الهی غور کردم و دُرر و گوهرهای شاهوار بدست آوردم غبن و حرمان خود را در ایام وصال بیشتر حس کردم و هر قدر از حرارت آفتاب آیات الهی پخته‌تر شدم بخامی خود در ایام ظهور شمس حقیقت بیشتر پی بردم فکر و اندیشه‌ای در رگ و ریشه ما نفوذ کرده این بود که مبین منصوص معصوم ما همیشه با ما خواهد بود که تبیین آیات کند و حل مشکلات نماید تصور چنین نعمتی مستمرّ ما را چنین بسته سمع و بصر کرد و مانع تفحص بیشتر در اسرار و حقایق شد تا موقع آن رسید که مصداق این آیات جمال اقدس ابھی ظاهر و آشکار گردید.

قوله الاعلی:

«قالت و ما نرجع الیکم یا ایها الاصحاب و انّ هذا لرجع عجاب و نستر اسرارالله من الصحائف و الكتاب و انّ هذا امر من عزیز و هاب. و لن تجدونی الا اذا ظهر الموعد فی یوم الایاب و عمری انّ هذا للذل عجاب». (ادعیة محبوب ص ۱۵۷)

قبل از شروع بمطلب و شناساندن حضرت غصن ممتاز ولی امرالله و آیت الله از روی آیات و الواح بقدر وسع و استطاعت این بنده بی نوا لازم است نکته ای اساسی و مهم را مطرح کرده بعد با آزادی وجه خاطر را در آیات و الواح منعطف سازیم. در جمیع شرایع آیات الهی از دو نوع خارج نیست یا آیات محکمات است و یا آیات متشابهات. در آیات محکمات شرح و تفصیل لازم نیست و تأویل و تفسیر ذنبی عظیم است اما آیات متشابهات که معنی ظاهری آن معلوم نیست البته تبیین و توضیح لازم دارد اگر مبین و مفسر منصوص است و معصوم حکمش فصل الخطاب و کلامش کاملاً صواب و در غیر این صورت احتمال خطا در هر بشری بوده و خواهد بود ولی هرکس بقدر سعه و استطاعت از بحر زخار آیات الهی نصیب می گیرد و بهره بر می دارد چون اذواق و آراء مختلف است مخصوصاً وجهه خاطره ها متفاوت بنظر می رسد اقوال و الحان متغایر و آثار اقلام متنوع و متمایز ولی الحمدلله دستورات و نواهی در این شریعت الهی راه مشاجره و مجادله را مسدود فرموده زیرا هر دو نفس که در قول با هم مجادله نمایند هردو مردودند و مطرود بنابراین از نعمت الهی محروم قوله الاحلی:

«ایاکم ان تجعلوا کلمة الله علّة لاختلافکم و سبباً لاطهار البغضاء بینکم قل اتقوالله یا ملاء الارض و لا تكونوا من الغافلین». (اقتدارات ص ۲۸۷)

هیچ شک و شبهه نیست اگر العیاذ بالله اختلافی حاصل گردد بیت العدل اعظم حلال مشکلات است و مانع هرگونه اختلافات ولی باین بهانه که چون مبین منصوص نداریم نباید در آیات الهی تعمق کنیم و

معانی و اسرار آن را مورد بحث قرار دهیم سخنی است واهی و بر سخافت آن عقل سلیم گواهی می‌دهد زیرا مقصود از انزال آیات معرفت‌الله است و این میسر نگردد مگر بعرفان آیات و شناسائی بحقایق امور و خود الواح گواه است چه در مناجاتها از خداوند قلب صافی می‌طلبیم که ما را بحقایق اشیاء مطلع سازد و قابل ادراک معانی فرماید و شکی نیست بدون تأمل و تعمق در آیات حق تلاوت را بجای نیاورده‌ایم و حاصلی از زیارت الواح نبرده‌ایم.

برای اینکه مقصود تأویل معلوم آید و حدود آن مفهوم شود قسمتی از این لوح مبارک زینت‌بخش این اوراق می‌گردد تا راه اعتراض بکلی مسدود گردد:

«هذا ما نطق به لسان العظمة مقصود از تأویل اینکه از ظاهر خود را محروم ننمایند و از مقصود محتجب نمانند مثلاً اگر از سماء مشیت فاغسلوا وجوهکم نازل شود تأویل ننمایند که مقصود از غسل نمود وجه باطن است و باید بآب عرفان او را غسل داد و طاهر نمود و امثال آن. بسا می‌شود نفسی باین تأویلات وجهش با کمال ذفر و وسخ آلوده میماند و بخیال خود باصل امرالله عمل نموده و حال اینکه در این مقام واضح و معلوم است که شستن روست بآب ظاهر بعض کلمات را می‌توان تأویل نمود یعنی تأویلاتی که سبب و علت ظنون و اوهام نشود و از مقصود الهی محروم نماند. در ما انزله الرحمن فی الفرقان تفکر نما قوله تعالی. و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً...».

(اقتدارات ص ۲۷۹)

بعد جمال قدم جلّ ذکره در بیان معانی حکمت از زبان خلق تفاسیری ذکر می‌فرمایند و عقاید هریک را شرح می‌دهند و بعد می‌فرمایند قوله الاحلی:

«هر حزبی هم بقدر ادراک خود برهان و دلیل از برای هریک از آنچه ذکر شد گفته‌اند که اگر بتفصیل این مقامات ذکر شود بر کسالت



ببفزايد سبحان من نطق بهذه الكلمة العليا، رأس الحكمة مخافة الله چه  
مخافة الله و خشية الله انسان را منع می نماید از آنچه سبب ذلت و  
پستی مقام انسان است و تأييد می نماید او را بر آنچه سبب علو و  
سمو است انسان عاقل از اعمال شنيعه اجتناب می نماید چه که  
مجازات را از پی مشاهده می کند خيمه نظم عالم بدو ستون قائم و  
برپا مکافات و مجازات چندی قبل اين آيه مبارکه از مشرق فم الهی  
اشراق نمود للعدل جند و هی مجازات الاعمال و مکافاتهما و بهما ارتفع  
خباء النّظّم فى العالم و اخذ كلّ طاع زمام نفسه من خشية الجزاء  
كذلك نطق مالک الاسماء انه لهو النّاطق العليم. از قبل بعضی نفوس  
خود را اهل طريقت نامیده اند چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض  
موجود است طوائف مختلفه هریک طريقي اخذ کرده اند اسلام از آن  
نفوس متفرق شد و از بحر اعظم خليجها خارج نمودند تا آنکه بالاخره  
بر دين الله وارد شد آنچه وارد شد. اسلام با آن قوت عظيمه از اعمال  
و افعال منتسبين او بکمال ضعف مبدل شد چنانچه مشاهده نموده و  
می نمایند بعضی از نفوس که خود را درايش می نامند جميع احکام و  
اوامر الهی را تاويل نمودند اگر گفته شود صلوة از احکام محکمه الهی  
است می گویند صلوة بمعنی دعاست و ما در حين تولّد بدعا آمده ايم  
و صلوة حقيقي را عمل نموده ايم و اين بيچاره از ظاهر محروم است تا  
چه رسد بباطن. اوهمات نفوس غافله زياده از حدّ احصاء بوده و هست  
باری از تنبلی و کسالت جميع اوامر الهی را که بمثابه سدّ محکم است  
از برای حفظ عالم و امنيت آن تاويل نمودند و در تکايا انزوا جسته  
جز خورد و خواب شغلی اختيار ننموده اند و در معارف آنچه گفته شود  
تصديق می نمایند ولکن اثر حرارت محبة الله تا حال از ایشان دیده نشد  
مگر معدود قليلی که حلاوت بيان را يافتند و فى الجملة بر مقصود از  
ظهور آگاه گشتند. بعضی از اين تاويلات که در بيان حکمت ذکر شد  
هريک در مقام خود صحيح است چه با اصول احکام الهی مخالف

نیست آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و دیات و جنایات و امثال آن مقصود عمل بظاهر آیات بوده و خواهد بود ولکن آیات الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در فرقان نازل شده اکثر مأول و لا یعلم تأویلہ الا الله این مراتب در کتاب ایقان واضح و مبرهن است هرنفسی در آن تفکر نماید آگاه شود بر آنچه از نظر کلّ مستور بوده ... در کتب قبل هم آنچه در ذکر این ظهور از قلم اعلی جاری شد اکثر مأول است ... انسان منصف ادراک می نماید که چه مقام تأویل است و چه مقام حکم بر ظاهر تنزیل». (اقتدارات ص ۲۸۱)

از این بیانات و اضحات مقصود از تأویل معلوم آمد اما این عبد سراپا تقصیر و خطا ابدأ بخود اجازه نمی دهد حتی در آیات و الواحی که مذکور می گردد معانی آنها را آنطور که خود ادراک می کنم در روی کاغذ آرم ولی این آیات محکّمات کتاب اقدس امّ الکتاب آئین بهائی که حکمش فصل الخطاب است بطور وضوح دستور آتیه را تعیین می فرمایند و جای هیچ شبهه ای باقی نمی گذارد. هر وقت این آیات مبارک را می خوانم از نادانی خود در زمان هیکل مبارک حضرت ولی امرالله متحیر می گردم که چندین ده بار این آیات را زیارت کرده بودم ولی بمفاهیم آن التفات نکردم. این شعر مولوی را مطابق حال خود می یابم.

چشم باز و گوش باز و این عما حیرتم در چشم بندی خدا

قوله الاحلی فی کتابه الاقدس:

«قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الآیات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد اذن مطلع الوحی و من بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقّق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما امروا به من لدن مقتدر قدير و الا ترجع الی اهل البهاء الذین لا یتکلمون الا بعد اذنه و لا یحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللوح اولئک اولیاء النصر بین السموات و الارضین لیصرفوها فیما حدّد فی الکتاب من لدن عزیز

کریم». (اقدس آیه ۴۲)

در این آیات محکّمات مراحل و عصور این ظهور بطور وضوح معلوم است دوره مظهر آیات، دوره اغصان، دوره اهل بهاء (اولیاء نصر)، دوره بیت العدل اعظم و این بسی واضح است که اگر در علم الهی فصلی بین دوره اغصان و بیت العدل اعظم در میان نبود از یراعه عصمت ذکر الّا نمی شد و با این تلویح ملیح اخبار وقایع مستقبل نمی فرمود.

هیچ جای شبهه باقی نیست که اغصان و بیت العدل در امتداد هم قرار دارند و از حیث زمان نمی توانند در یک وقت باشند. بعد از زیارت این حکم محکم الهی در امّالکتاب ملاحظه می کنیم که تقدیر الهی همین بوده و ذکر اغصان نیز تنها محلّی است که می توان اشاره بولایت امر یعنی غصن ممتاز در کتاب اقدس یافت و چنانکه مکرّر مسموع آمد هیکل مبارک ولیّ امرالله فرمودند «ولایت خلق حضرت عبدالبهاء بود» که به غصن ممتاز عنایت شد ولی حضرت سرّالله الاعظم این سرّ را مستتر فرمود تا نامحرمان قبل از وقت محرم راز نشوند و بالغان باسراری که باید پوشیده باشد راه نیابند.

در شب اربعین صعود که در جمیع اقطار زمین محفل تذکر منعقد بود بعد از زیارت لوح ملاح القدس که آیات متشابهات است مطمئن شدم که دوره ولایت خاتمه یافته و دیگر مبین منصوص نداریم ولی جرأت اینکه کلمه ای بر زبان رانم نداشتم تا صبح همان روز زیارت آیات کتاب اقدس و التفات کامل بمضامین آن زبان مرا گشود زیرا این نصوص کتاب از جمله محکّمات بود و هیچ تفسیر و تبیینی لازم نداشت از آن روز بعد هر قدر بیشتر در آیات الهی غور و مراقبه کردم بر آگاهی و بصیرتم افزود و بطور وضوح دیدم بیانات حضرت اعلیٰ مخصوصاً در قیوم الاسماء اشارات و بشاراتی است که مقام رفیع و منیع این غصن ممتاز و قمر آسمان آئین بهاء را نشان می دهد و مبرهن می کند و همچنین در آیات جمال مبارک ظهور چنین نور مبین و خلق این حور

خلد برین را نوید می دهد. ایضاً در الواح حضرت عبدالبهاء علاوه بر آنکه این لؤلؤ مکنون و سرّ مصون را بشارت می دهد واضح می دارد که خاتمةاللطافند و این غصن ممتاز یتیمه ای عصما و درّی بی همتاست. اگر با قلبی فارغ و روحی صافی در خلال حدائق این آیات سیر و تفرّج کنیم حقایقی درک خواهیم کرد و لطائفی احساس نمائیم که روح از آن باهتزاز و فتوح آید. دریغ و افسوس که بیان آن معانی بدیع کار خامه مسکین نیست و چون آن انبعاثات شوقی و حلاوتهای ذوقی که در تلاوت آیات حاصل می گردد بر زبان قلم جاری آید از طراوت و لطافت آن بکاهد مگر ادبا و شعرائی که در دور بهائی بمنصه ظهور خواهند رسید برحسب روانی طبع و سلامت نفس و لطافت ذوق و حدّت شوق بتوانند در قوالب الفاظ معانی بدیع را بیان کنند چه که این گویندگان توانا لسانشان مفاتیح کنوز اسرار و رموز آیات الهی است که در طیّ این هزارسال بل پانصد هزارسال غواص وار در و لثانی شاهوار از بحر بیکران آیات بر ساحل امکان ریزند.

حال برای نمونه و مثال این عبد ناتوان از آیات جمال ابهی و حضرت اعلیٰ و حضرت عبدالبهاء در این اوراق می نگارم تا شاید بتوانم بقدر ذره ای از شمس جود این سالار وجود و قمر طالع آسمان آئین ربّ الجنود را ارائه دهم. دو لوح یکی لوح ملاح القدس و دیگری لوح مُصدّر به قد طلع جمال القدس عن خلف الحجاب مطالبی دقیق و مضامینی قریب یکدیگر دارند که مراحل دوره رسولی را کاملاً روشن و مبین می دارد و خاتمة ظهور شمس حقیقت را در عالم امکان و افتتاح دوره بطون را تعیین می نماید قارئین محترم را به تلاوت این آیات با قلبی فارغ و مکاشفه مستدعیم،

در یکی از الواح جمال قدم جلّ ذکره الاعظم می فرمایند:

«شجره عما در حرکت است و سدره وفا در بهجت تا دوحه بقا در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نورا از فنون لقا بورقا مقرون گردد که

شاید از مؤانست این دو لطیفهٔ ربّانی و دو دقیقهٔ صمدانی طلعت ثالثی پیدا شود تا نتیجهٔ فعزّزنا بثالث در عرصهٔ ظهور مشهود آید والسّلام». (ادعیهٔ محبوب ص ۲۹۸)

در کلمات مکنونه در دو محل که حضرت عبدالبهاء تفسیر فرموده‌اند عطف توجّه قارئین این اوراق را استدعا دارم:

«ای پسر هوی تاکی در هوای نفسانی طیران نمائی پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطنانی شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم بخراشی». (نفحات ۴، ص ۳۹)

«و اما عبارت کلمهٔ مبارکه در اسرار مکنونه که می‌فرماید: "هیكل بقاء از عقبهٔ زمردی وفا بسدرهٔ منتهی رجوع نمود و گریست گریستنی که جمیع ملاً عالین و کروبین از نالهٔ او گریستند و بعد ازسبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبهٔ وفا منتظر ماندم و راحهٔ وفا از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند در این وقت حوریّهٔ الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الّا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید جمیع بر تراب ریختند در این وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جایز نه... " باری ملاحظه نمایند آن اسمی که در آن زمان بتمامه ذکر شد چه بود ملاحظه می‌نمائید که بیوفایان چه کردند و چه جفائی روا داشتند. اذّیتی نبود که نکردند و صدمه‌ای نماند که نزدند و بسیف جفا هردم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این نزد همه واضح و مشهود است عجب‌تر از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدّت جفا اظهار مظلومیّت نیز می‌فرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب». (ماندهٔ آسمانی ۱۲، ص ۲۶)

در بیان این آیه حضرت ولیّ امرالله می فرمایند:

«راجع بسؤال ثانی فرمودند مقصود از حروف مذکور حرف اول و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدم است یعنی ب و ه و مقصود مبارک این است که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته بتدریج آنچه در هویت حرف ثالث که متمم اسم مبارک است مستور و مندمج است بر عالمیان ظاهر و مکشوف گردد...». (مانده آسمانی ۳، ص ۱۹۴).

و نیز در کتاب «دور بهائی» می فرمایند:

«آیا این کلمات تلویحاً مشعر بر آن نیست که ظهور الهی همواره رو بترقی و تکامل است و آیا دلالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف بر آن است که امری که از جانب خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتمیت ندارد و ظهور او آخرین ظهور مشیت و هدایت الهی نیست؟» (دور بهائی ص ۳۶). مقصود از ترقیم این دو آیه کلمات مکنونه چنانکه تفسیر حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه دلالت دارد هم پر و شانه و هم دو حرف اشاره به عهد و میثاق است.

حضرت عبدالبهاء خطاب بیکی از احبّاء در تفسیر رؤیایش می فرمایند: «اما مسأله حرف ثالث این را بخاطر داشته باشید عاقبت ظاهر خواهد شد و علیک البهاء الابهی» (مکاتیب ۲، ص ۷۸)

حضرت ولیّ امرالله در کتاب دور بهائی می فرمایند:

«باید بخاطر داشت که حضرت عبدالبهاء در لوحی که بافتخار سه نفر از احبّای ایران در خصوص مرجع اهل بهاء بعد از صعود سؤال نموده بودند، مدتها قبل از صعود اخبار به موضوع ولایت امر فرموده اند قوله الاحلی: انّ هذا لسرّ مصون فی صدف الامر المختوم کاللولؤ المکنون و سیلوح انواره و یشرق آثاره و یظهر اسراره» و در جواب خانم امریکائی لوحی از قلم میثاق در تفسیر سفر یازده کتاب اشعیا صادر

قوله عزّ بيانه: **يَا أمة الله انّ ذلك الطّفل مولود و موجود سيكون له من امره عجب تسمعين به فى الاستقبال و تشاهدينه باكمل صورة و اعظم موهبة و اتمّ كمال و اعظم قوه و اشدّ قدرة يتلثلا وجهه تثلثاً يتنوّر به الآفاق فلا تنسى هذه الكيفيّة مادمت حيّاً لانّ له آثاراً على ممرّ لدهور و الاعصار و عليك التّحيّة و الثّناء ع ع** . (دور بهانى ص ۸۳) در تمام آثار مبارك جز بيك نفر اشاره نيست و اين سرّ مصون كه باتمّ كمال و اعظم موهبت و اكمل صورت ظاهر خواهد شد جز حضرت ولّى امرالله نبود. همانقسم كه ملاحظه مى گردد در كتب انبياء سلف نيز مذكور و بهمان منوال كه اين ظهور اعظم بتفصيل اخبار شده از غصن و صبي نيز ذكرى يافت مى شود.

از بيانات شيخ محى الدين اعرابى و شيخ ابوسالم طلحه و غيره نيز در ضمن اخبار و وقايع يوم ظهور پس از بياناتى طولانى كه راجع بظهور مبارك حضرت اعلى و جمال مبارك و قيام حضرت عبدالبهاء و دوره سلطنت روحانيّه هريك از آن وجودهاى مقدسه مسطور گرديده راجع بدوره حضرت ولّى امرالله ارواحنا فداه از آن بزرگوار به صبيّ تعبیر گرديده است. قوله: **ثم يحكم الصبيّ صاحب الوجه البهى ويجلس على السرير حرف الشين ...** (اَيام تسعه ص ۲۴۶)

اگر در اين بيان حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در تفسير غلبت الروم با نظر دقيق عطف توجهى كنيم ملاحظه مى گردد آن اسرار الهى كه در صدف خفا بود امروز آشكار گشته و چه لثالى ديگر كه هنوز در اصداغ الفاظ محفوظ و مستور مانده چون موقع رسيد پرده از چهره بر اندازد و عالميان را معلوم دارد كه چگونه غفلت و نادانى سراپاى وجود ما را فرا گرفته بود كه در قرب وصال دستمان بدامن يار نرسيد. اَيام خوش وصل گذشت و ما بهواى خود مشغول بوديم. حال بايد انگشت ندامت بدنجان فرو بريم كاش باز چشم عبرت بين و گوش پندپذير ما باز مى شد و بتلافى مافات مى پرداختيم و به مناجات و

زاری از او طلب تأیید و یاری می‌کردیم شاید از گذشته ما بگذرد و برای آینده چشم و گوش ما را بگشاید قوله الاحلی:

«و فی مقام ارادالله بکلمة الروم الحقائق الممكنة المتجلية باسماء الله و صفاته المصطلية من نار الاحدية الموقدة فی البقعة المباركة فی بحبوحه الجنة الظاهرة المشهودة على اربعة اركان قدمية المؤسسة بزیر اللوہیة و الربوبیة القائمة بجوهر الفردانية فیالیت فتح الرحمن عن فم هذا الغلام ختام الحفظ و الکتمان حتی ایین لک یا حبيب مقامات نار الاحدية و الشجرة المباركة و اغصانها و اوراقها و شؤون بقعة الفردوس التي سرها الله عن اعین الكل الا الذين طاروا بجناح النجاح فی هوا ۱ يظهر فيه الافراح للارواح و استنشقوا رائحة الوفاء عن قميص البهاء المرشوش بالدم الحمراء بما فعل المشركون بجماله المشرق المنیر بعد ما اخذالله العهد منهم فی كل كتب و صحف و زبر عند اشراق كل نور من انواره و طلوع كل نیر فی آفاقه بان یعترفوا بقدرته و سلطانه و یسجدوا له یوم یاتیهم فی ظلل من غمامه و یفدوا انفسهم حین ظهوره فداء للقاءه فواحسرتاً علیهم و اسفاً لهم بما فرطوا فی جنب الله فسوف یأتيهم نبأ ما كانوا عنه غافلین اذا اقصعرت جلودهم و استدمت اکبادهم و ذابت قلوبهم و ناحت ارواحهم و تاوّه سرهم و عضوا اناملهم حسرةً و ندامةً علی ما فعلوا و حرموا انفسهم مائدة الحیاة النازلة من سماء رحمة ربهم العزیز الغفور» (مکاتیب، ۱، ص ۷۶)

مرکز میثاق ظهور سرّ عجیب را چنین بشارت می‌فرماید قوله الاحلی:  
 «اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لاحبائه الفداء که جسم معوق و جسد معطل گردد چه که اساس دین الله و علو کلمات الله و سمو امرالله در این است و بالفرض طفل رضیعی به ثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت ابهی نصرت او نماید و ملأ اعلی اعانت او کند عنقریب این سرّ عجیب آشکار گردد پس باید ما و شما و جمیع احبّاء الله الیوم نظر حصر در این لطیفه



ربّانی نمائیم تا جمیع امور بمحور مطلوب دوران نماید والبهاء علیک  
ع ع». (مائده آسمانی ۵، ص ۹۸)

این بنده بینوا هرچند الواح وصایا را مکرر خوانده و بلزوم اطاعت  
حضرت ولیّ امرالله و وظائف خطیری که آن مولای خون داشت تا  
اندازه ای آگاه بودم ولی راستی بعد از صعود هیکل انور و ممارست  
الواح و آیات پی بردم چه گوهر گرانبهائی را ناشناخته از دست دادیم  
فضل و احسان جمال مبارک و سرّالله الاکرم چه میراث مرغوبی برای  
ما گذاشته بود افسوس قدر آن نعمت را ندانستیم حال از طرفی آثار و  
اشار آن یکتا غصن ممتاز و سدره رحمانیه که در جلوه و بروز است و  
از طرف دیگر آیات حقّ را که در باره این آیت الهی است با دیده باز  
و قلب صافی زیارت می کنیم پی می بریم معنی آیت الله کدام است و  
ولایت را چه مقام است. در کتاب دور بهائی مقام سه هیکل مقدّسه  
این شریعت سمحا معلوم و تبیین شده و احدی را حقّ تجاوز از آن  
حدود معینه نیست اگر در آن رَق منشور این نکته مرقوم نرفته بود که  
می فرمایند: «یاران عزیز الهی هرقدر مقام ولایت امر در نظم بدیع  
حضرت بهاء الله جلیل و وظائف حیاتی و مسؤولیتش سنگین و عنایاتی  
که در حقّ او در کتاب وصایا نازل گشته موفور باشد نباید نسبت  
بمقامش مبالغه نمود. ولیّ امر هرچند حائز لیاقت و مصدر امور مهمّه باشد  
هرگز نباید بمقام فرید مرکز میثاق ترفیع داده شود». (دور بهائی ص ۸۴)  
ممکن بود این فکر مبالغه در خاطرها خطور می کرد ولی اطاعت آن  
مبیّن منصوص ما را ملزم می نماید همانقسم که دستور فرموده اند از  
روی احساسات نادرست راه خطا نپوئیم و سخن ناروا نگوئیم ولی چون  
کسی نیست که بتواند مقام ولایت را بعد از او همانطور که حضرتش  
مقام حضرت عبدالبهاء را تشریح کرد تبیین نماید این سر مستتر  
خواهد ماند و آینده بهتر به علو مقام و رتبه ولایت پی خواهد برد و  
خواهند دانست که این توابع منیعه و ترجمه های الواح که در حقیقت

یکتا عامل انتقال امر الهی به غرب است چه مقامی متعالی برای این فرع منشعب از دو سدرهٔ رحمانی باهل عالم ارائه خواهد داد و چه قدر و منزلتی آثارش احراز خواهد کرد زیرا تا احاطهٔ کامل الهی موجود نباشد چنین آثاری که اثمار آن اَقْلًا تا هزارسال رو بفزونی است بوجود نیاید و هرگز بشر هر قدر در آسمان ایمان و فضل ترقی نماید باین رتبه کمال که بوراثت از اصل شجرهٔ الهی گرفته نرسد در این اعوام فترت یعنی بعد از صعود مولای بی‌همتا تا بنای دیوان عدل الهی هر چند سالهای صعوبت و سوگواری بود و آتش حرمان قلوب و اکباد عباد را گداخت ولی در عوض اساس نوین ساخت و حضرات ایادی آن برگزیدگان حضرت ولی‌امرالله مخصوصاً حرم مبارک آن آیت تقدیس و تنزیه که مدت بیست سال در کنف حمایت ولایت امرالله پرورش یافته بود از همه بیشتر این جام بلا را نوشیدند و تحمل مصاعب و مشکلات لانهایه کردند ولی از آنجائی که هرچه غنا بیش عنایت فزون بر اثر این استقامت و بردباری تأییدات و یاری حضرت باری چون غیث هاطل از سماء فضل نازل شده سفینهٔ امرالله را از بین امواج سهمناک و طوفانهای شدید نجات داده بشاطی مقرر مستقر فرمودند. عظم جلالتهم و علو شأنهم بهم ارتفع بنیان المرصوص لادیوان العدل المنصوص الذی کان مرجع الامور و کھف الجمهور.

حضرت عبدالبهاء در وصف این باسلان مضمار شہامت و فارسان میدان استقامت می‌فرمایند:

«از آثار تأییدات عظیمهٔ حضرت احدیت و انوار فیوضات نامتناهیه اینکه نفوسی مبعوث فرمود که آیت هدایتند و شمع پرموهبت شبستان رحمت. نجوم بازغه‌اند و کواکب لامعه. نخیل باسقه‌اند و سرخیل جنود فائقه شهب نورانیته‌اند و سُرر رحمانیته آیات توحیدند و رایات تجرید امواج بحر محیطند و افواج ملکوت نور بسیط. ای ربّ آید ایادی امرک بجنود هاجمه من ملکوتک و نجوم ناجمه من جبروتک و لیوث

زائرة فى غياض ربوبيتک اى ربّ انهم ثبتوا على عهدک و ميثاقک و  
 ثبتوا فى رياض دينک و حديقة الاشواق الى نير آفاقک و ترکوا الهجوع  
 و دعوا الرقود و دعوا الوجود و خرّوا سجداً لعظمة ربوبيتک و وفدوا  
 الباب احديتک. اى ربّ اجعلهم آياتک الباهرة و راياتک النّاشرة و  
 سطواتک القاهرة و ثبت اقدمهم الراسخة و اجعلهم اشجار فردوسک  
 النّابتة و اثمار حديقة قدسک الزاهية و سرج هدايتک السّاطعة و حجج  
 عنايتک اللّامعة حتى تعلوا و تنشر فى الخافقين مظاهرهم و تذكر على  
 ممرّ الاعصار باثرهم انک انت المقتدر العزيز الودود. ع ع».

## فصل پنجم

### بیت العدل اعظم و توابع اولیة آن هیأت منصوص

اگر کتاب عهدی تنها بعد از صعود جمال اقدس ابهی بر عالمیان مرکز عهد و پیمان را معرفی کرد و اگر الواح وصایا ما را دلالت به ولایت غصن ممتاز نمود بیت العدل اعظم از ابتدای ظهور و تحقیق «الرّحمن علی العرش استوی» به عالمیان اعلام شد.

آیات جمال مبارک و الواح حضرت عبدالبهاء راجع به بیت العدل کثیر است. در کتاب اقدس ام الكتاب ذکر بیوت عدل در هر مدینه مسطور و مرقوم قوله الاعلیٰ:

«قد كتب الله علی کلّ مدینة ان يجعلوا فیها بیت العدل و یجتمع فیہ النفوس علی عدد البهاء و ان ازداد لابأس و یرون کأنهم یدخلون محضرالله العلیّ الاعلیٰ و یرون من لا یری و ینبغی لهم ان یكونوا امناء الرّحمن بین الامکان و وکلاء الله لمن علی الارض کلّها و یشاوروا فی مصالح العباد لوجه الله کما یشاورون فی امورهم و یختاروا ما هوالمختار کذلک حکم ربکم العزیز الغفار. ایتاکم ان تدعوا ما هو المنصوص فی اللوح اتقواالله یا اولی الانظار».

بیت العدل محلی در مواضع مختلف در کتاب اقدس مذکور شده و وظائف آن معلوم گردیده و همچنین ذکر بیت العدل اعظم نیز بتلویح و امور محوله باو چنانکه گذشت مخصوصاً در این آیه کاملاً تصریح گردیده قوله الاعلیٰ:

«قد رجعت الاوقاف المختصة للخیرات الی الله مظهر الآیات لیس لاحد ان یتصرف فیها الا بعد اذن مطلع الوحی و بعده یرجع الحکم الی الاغصان و من بعدهم الی بیت العدل ان تحقق امره فی البلاد لیصرفوها فی البقاع المرتفعة فی هذا الامر و فیما امروا به من لدن مقتدر قدير و الا

ترجع الى اهل البهاء الَّذِينَ لا يتكَلَّمون الاَ بعد اذنه و لا يحكمون الاَ بما حكم الله في هذا اللوح اولئك اولياء النَّصر بين السَّموات و الارضين ليصرفوها فيما حدّد في الكتاب من لدن عزيزٍ كريم». (کتاب اقدس جمال قدم جلّ اسمه الاعظم می فرمایند:

«اشراق هشتم. اینفقره از قلم اعلى در این حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب امور ملّت معلق است برجال بیت عدل الهی ایشانند امناء الله بین عبادۀ و مطالع الامر فی بلاده یا حزب الله مرتبی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملهمند بالهامات غیبی الهی بر کلّ اطاعت لازم. امور سیاسیّه کلّ راجع است به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الکتاب». (اشراقات، اشراق هشتم)

و همچنین می فرمایند:

«کلمة الله در ورق هشتم از فردوس اعلى دارالتّعلیم باید در ابتدا اولاد را بشرايط دين تعليم دهد تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزین دارد ولکن بقدری که به تعصّب و حمیّة جاهلیّه منجرّ و منتهی نگردد آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند آنّه یلمهم ما یشاء و هو المدبّر العليم». در آیات مظهر ظهور ذکر بیت العدل اعظم بسیار است نقل جمیع در این رساله ضروری نیست زیرا مبین آیات و مرکز میثاق اساس و بنای بیت العدل اعظم را با تعیین بیت العدل خصوصی طراحی فرمودند و در کتاب وصایا آنچه لازم و ضروری بود بیان کردند قوله الاحلی:

«اما بیت العدل الذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء

باید بانتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیرخواه جمیع نوع انسانی باشند و مقصد بیت عدل عمومی است یعنی در جمیع بلاد بیت عدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت عدل بیت عدل عمومی انتخاب نماید. این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد». (نفحات ۳، ص ۲۴)

ایضاً می فرماید:

«مرجع کلّ کتاب اقدس هر مسأله غیرمنصوصه راجع به بیت العدل عمومی . بیت العدل آنچه بالاتفاق و یا باکثرت آراء تحقق یابد همان حقّ و مرادالله است من تجاوز عنه فهو ممن احبّ الشقاق و اظهر النفاق و اعرض عن ربّ الميثاق ولی مراد بیت العدل عمومی است که از طرف جمیع بلاد انتخاب شود یعنی شرق و غرب احبّاء که موجودند بقاعده انتخاب مصطلحه در بلاد غرب نظیر انگلیس اعضائی انتخاب نمایند و آن اعضاء در محلی اجتماع کنند و در آنچه اختلاف واقع یا مسائل مبهمه و یا مسائل غیرمنصوصه مذاکره نمایند و هرچه تقرّر یابد همان مانند نصّ است و چون بیت عدل واضع قوانین غیرمنصوصه از معاملاتست ناسخ آن مسائل نیز تواند بود یعنی بیت عدل الیوم در مسأله ای قانونی نهد و معمول گردد. ولی بعد از صدسال حال عمومی تغییر کلی حاصل نماید اختلاف زمان حصول یابد بیت عدل ثانی تواند آن مسأله قانونیه را تبدیل بحسب اقتضای زمان نماید زیرا نصّ صریح الهی نیست واضع بیت عدل ناسخ نیز بیت عدل». (نفحات ۳، ص ۳۱)

در اغلب الواح حضرت سرّالله الاعظم اشارات و بشارات راجع به بیت عدل موجود است ولی این رساله مختصر حتّی گنجایش نقل منتخباتی از آن را ندارد الواح وصایا و کتاب دور بهائی بتفصیل وظایف این مؤسسه الهی را بیان می نماید اما حضرت ولیّ امرالله از

ابتدای جلوس بر مسند ولایت به تشیید و تحکیم اساس محافل محلّی و وضع و قرار اعمده یعنی محافل ملّی مبادرت فرمودند چنانکه در فصول گذشته مذکور آمد در اغلب توابع مبارکه دستوراتی راجع به تشکیل بیت عدل محلّی یعنی محافل روحانیّه محلّیه که بعدها باسم بیوت عدل خوانده خواهند شد بتفصیل بیان فرمودند تا آنکه امروز این کاخ رفیع بیت العدل اعظم در نهایت عظمت و اقتدار بهمان نحو که از قلم اعلی صادر شده و مهندس و مبین امرش طراحی فرموده و ولایت امر اساس و شالوده آن را محکم نهاده در کوه خدا در آن محلّی که بشارت آن در لوح کرمل داده شده برپاست و برحسب آن نوید جان پرور که هیکل انور ولیّ امرالله بجمیع زائرین اهمّیت آن را یادآور می شدند و امر بتلاوت آن لوح که بخطّ جلیّ در مسافرخانه مقام اعلی نصب است می فرمودند. سفینه الهی در کرم خدا بجریان در آمده است و از این قلب عالم بوسیله عروق و شرائین منظماً و مرتباً نیروی حیات بجمیع اقطار می رود. انوارش تابان است و حجّتش نمایان. اعتلاء او حجّت اوست و ارتفاع او بزرگترین دلیل و برهان. هر امری از آن مصدر کلّ خیر صادر شود بی قید و حرفی از قول به فعل آید و جمیع بنده صفت بکوشند تا جامه عمل بر آن بپوشند. امرش امرالله است و مخالفتش مخالفت با امرالله. ضریر بینوا که چراغ نبیند بچراغ چه بیند، چهره حقیقت که در قطب عالم تابان است روشنتر از آن می باشد که با دلیل و برهان آن را واضح و نمایان ساخت اقامت حجّت بر حقیقت بیت العدل اعظم بدان ماند که برای ارائه شمس از اضائه شمع مدد گیریم و نور کرم شب تاب را برای نشان دادن آفتاب بکار اندازیم.

شکر و سپاس که در این دور اعظم با چشم ظاهر و عود الهی را دیدیم و اضمحلال و تباهی فئه ناقضین و عصبه خائبین را به عین الیقین مشاهده کردیم خسران مبین و ذلت مهین برای ناکشین به عقبه جهل و ناکصین عهد در هر عصری از عصور بیش از پیش ظاهر گردید حال

نیز شک و شبهه نیست که امتحانات خداوند بی مانند بی گفتگو و بی چون و چند بوده و خواهد بود تا بندگان را آزمایش نفرماید در بارگاه جلالش نپذیرد و این امتحان بر حسب رتبه افراد متفاوت است هرکس مقرب تر است امتحانش مشکل تر است. در بین اتباع حضرت مسیح غیر از یهودای اسخریوطی اشخاص دیگر هم بودند که به نقض عهد و مخالفت حضرت روح برخاستند ولی چون او رئیس حواریین بود چنان از اوج عزت بر خاک مذلت افتاد که از جمیع خلائق در انظار پست تر گردید و جمع حواری از پلیدی او مبری شد باین سبب آن فئه قلیله بر ملل کثیره فائق آمد و جهانی را از پرستش اصنام و شرک و ظلام نجات بخشید و حال آنکه اگر لوث و پلیدی امثال یهودا مخفی و مستور باقی می ماند و از جمع حواری مجزی نمی شد هرگز این توفیق عظیم شامل عده ای قلیل از قبیل صیّادان ماهی نمی گردید که توانستند جهانی را در تحت حکم الهی آورند.

بعد از حکم محکم بیت العدل که قلوب مجروح را کاملاً التیام بخشود و به مدت فترت و قال و قیل بی معنی خاتمه داد دیگر رشته هرکلامی کوتاه است و بنای هر حجت و برهانی نارساست چه فتوای آن مرجع فصل الخطاب است و هرچه بگوید کاملاً صواب. اما چون موضوع این رساله عهد و میثاق است برای ایضاح مطلب اولین حکم محکم آن مرکز منصوص را تحت مطالعه قرار می دهیم تا بر اتقان آن هیچ منصف را مجال انکار نماند.

« ۶ اکتبر ۱۹۶۳ محافل روحانیّه ملیّه در شرق و غرب عالم بهائی شیدالله ارکانهم. یاران محبوب این هیأت متن قرار ذیل را باطلاع آن امناء امر رحمن می رساند:

بیت العدل اعظم متوجّهاً مبتهلاً بعد از غور و تمعن دقیق در نصوص مقدّسه مبارکه راجع به تعیین وصی حضرت شوقی افندی ربّانی ولی امرالله و بعد از مشاورات مفصل و همچنین ملاحظه آراء حضرات



ایادی امرالله مقیم ارض اقدس باین نتیجه رسید که طریق تعیین ولیّ ثانی امر بهائی وصیّ حضرت شوقی افندی ربّانی بکلیّ مسدود و امکان تشریح قوانینی که تعیین «من هو بعده» را میسر سازد بالمره مفقود است. این قرار را به جمیع یاران ابلاغ نمایند». (ارکان نظم بدیع ص ۸۳)

اگر قلم این بینوا بعد از صدور چنین حکم محکم جسارت می کند بحرکت آید و اقامه دلیل بصحت آن نماید برای روشن شدن سیل است چه حجت و برهان برای تبیین و اتقان مرجعی معصوم امری زائد است ولی چون از گوشه و کنار قبل از صدور این حکم متین بیت العدل اعظم زمزمه هائی بگوش می رسید که بسیار جانکاه و موجب افسوس و آه بود و همچنین همانقسم که گذشت مدعیان محبت چون گرگان خونخوار خود را در لباس شبان جلوه می دهند و مطالب بسیار جزئی را که ابداً به عظمت و جلال امرالله رخنه وارد نمی آورد بهانه می کنند برای آنکه حمل بر تهاون و تراخی نگردد گستاخی کرده در اتقان و استحکام این ابلاغیه بیت العدل اعظم شیدالله ارکانها بحث و تحقیق می کنیم.

در این کلام تام و پیام خوش فرجام دو مطلب است که هر دو را مورد بحث و مذاقه قرار می دهیم. یکی آنکه تعیین ولیّ امرالله امکان پذیر نیست. ثانی آنکه تقنین قانونی که بتوان بتوسط آن جانشینی برای حضرت ولیّ امرالله تعیین کرد ممکن نه.

۱ - عدم امکان تعیین ولیّ امرالله : بزرگترین حربه و سلاحی که معرضین و منحرفین از جاده صلاح به خیال خود در دست دارند الواح وصایا و کتاب دور بهائی است. لازم است که در این دو سفر کریم بدقت ملاحظه گردد تا معلوم آید مندرجات این دو کتاب در هیچ موضعی بر الزام ادامه ولایت ما را دلالت نمی کند. بلکه بر خلاف شرائطی موجود که خواه و ناخواه امکان قطع آن را در طیّ این دور شریعت عظمی نشان می دهد ولیّ آیه کتاب اقدس چنانکه مذکور آمد از آیات محکّمات است صریحاً دوره اغصان را قبل از دوره بیت العدل

مذکور داشته وجود فاصله را در بین این دو مرحله اخبار می فرماید و در آن دستورالعمل کافی برای دوره کوتاه بین اغصان و بیت عدل موجود است و این آیه واضح و مبرهن می کند که بیت عدل و دوره اغصان در طول یکدیگر قرار دارند نه درعرض هم. در این آیه صراحت کلام طوری است که هیچگونه تشریح و توضیح لازم نیست. هرگاه اختلافی در صورت ظاهر حاصل شد باید در مواقع دیگر که تصریحی نیست بحث شود نه در این آیه مبارکه. حال برای ازدیاد تبصّر و تعمق نکاتی چند مذکور می گردد تا معلوم آید آنچه منصوص است و ادامه آن بدون شرط است بیت العدل اعظم است که تنها مرجع امور و ملجاء جمهور است.

الف - نظری اجمالی بظهورات گذشته برای عبرت:

هرچند این ظهور اعظم را از حیث عظمت و اعتلاء با ظهورات دیگر مقایسه نمی توان کرد ولی از حیث کیفیت و طی مراحل کمال مانند ظهورات گذشته است «سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلاً». (قرآن ۳۳، ۶۲) جمال قدم جل ذکره الاعظم می فرماید: «گذشته آئینه آینده است ببینید و آگاه شوید شاید پس از آگاهی دوست را بشناسید و نرنجانید». (مجموعه الواح ص ۲۶۵)

حضرت ولی امرالله می فرماید:

«این موضوع را نیز باید بخاطر داشت که هرچند این ظهور دارای قوه ای عظیم و جامعیت و عمومیتی نامحدود است معذک بهیچوجه داعیه آن ندارد که ظهور مشیت و اراده الهیه باو ختم گشته و این نظر را اکیداً ردّ می نماید». (دور بهائی ص ۳۴)

بنابراین مانند کلّ ظهورات دور بهائی را بهاری و تابستانی و پائیزی و زمستانی است و البته تا این شریعت ابهی، اسنی و اجلی ثمره خود را که لا اقلّ در طی هزار سال است ظاهر نکند نسخ نگردد و مصداق «لکلّ امة اجل اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا تستقدمون» (قرآن ۷، ۳۴) واقع نشود. ادوار گذشته را دوره ظهوری بود و دوره بطونی

و بشهادت هیکل میثاق چنانکه مذکور آمد دور بهائی را همین سهم خواهد بود. برای عبرت مثال شریعت اسلام کافی است که پند گیریم و از جاده مستقیم منحرف نشویم.

در این ظهور اعظم هرچند راه انشقاق مسدود ولی سیر تکاملی و حرکت جوهری اقتضاء آن دارد که عالم امر همان مراحل را پیماید که گذشتگان پیمودند با این تفاوت که اگر در شرایع ماضی بخصوص اسلام امراض گوناگون که منشأ آن اختلافات شدید و شقاق بود و هیکل شریعت را رنجور بل جسم بی روح و اسم بی مسمی باقی گذارد این دور اعظم از این بلای ادهم مصون و محفوظ است ولی افسوس با وجودی که مفسدین و منحرفین حال پر وبال یحیای بی حیا و میرزا محمدعلی و اعوانش و ناقضین دوره ولایت را دیدند که چگونه خسرالدنیا و الآخره شدند عبرت نگیرند و دیده نگشایند تا خاک مذلت بر فرق خود بفشانند. زیرا پرده غرض و عارضه مرض مانع است و تا این عوارض مرتفع نشود چاره جز ادبار نیست. اقامه دلیل و برهان رفع امراض نکند و ارائه آفتاب حقیقت پرده اغراض ندرد. بنص محکم حروفات نفی در این دور اعظم ذلیلند و حقیر، زبونند و اسیر. اثبات بر نفی مسلط و شیطان منحوس و منفور در زاویه مسکنت محبوس و مقهور ولی شکی نیست پیری و ممات لازمه ضروری حیات و از مرگ طبیعی مفر و گریزی نیست خواهی نخواهی مثل سایر ادیان باید موقعی رسد که ولی معصوم که در تبیین آیات کلامش فصل الخطاب است نباشد و مردم خود با سعی و کوشش بقدر سعه و استطاعت از خوان نعمت الهی مرزوق و بهره مند شوند و بتدریج بعد از طی مراحل طفولیت و بلوغ و شباب و کمال موقع مشیب رسد و از فراز به نشیب سوق کند تا وقت موت در رسد در غیر این صورت باید آئین الهی ابدی باشد و یا ولی امر در آخر دوره شریعت را بمظهر ظهور بعد تحویل دهد و این مخالف سنت الهیه است.

ب - شرایطی که در الواح وصایا راجع به تعیین ولایت موجود است. قوله الاحلی: «ای یاران مهربان بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احبای جمال ابهی توجّه بفرع دو سدره که از دو شجره مقدسه مبارکه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله و مرجع جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله و احبای الله است و مبین آیات الله و من بعده بکرأ بعد بکر یعنی در سلاله او و فرع مقدس و ولی امرالله و بیت عدل عمومی که بانتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداء است آنچه قرار دهند من عندالله است من خالفه و خالفهم فقد خالف الله و من عساهم فقد عصی الله و من عارضه فقد عارض الله و من نازعهم فقد نازع الله و من جادله فقد جادل الله و من جحده فقد جحد الله و من انکره فقد انکر الله و من انحاز و افترق و اعتزل عنه فقد اعتزل و اجتنب و ابتعد عن الله علیه غضب الله علیه قهر الله و علیه نقمه الله حصن متین امرالله باطاعت من هو ولی امرالله محفوظ و مصون ماند و اعضای بیت عدل و جمیع اغصان و افنان و ایادی امرالله باید کمال اطاعت و تمکین و انقیاد و توجّه و خضوع و خشوع را بولی امرالله داشته باشند اگر چنانچه نفسی مخالفت نمود مخالفت به حقّ کرده و سبب تشتیت امرالله شود و علّت تفریق کلمه الله گردد و مظهري از مظاهر مرکز نقض شود». (نفحات ۳، ص ۱۹)

ملاحظه فرمائید حضرت ولی امرالله، آن عالم و محیط به حقایق اشیاء به علم لدنی، می دانست نادانی بی حیا انکار واضحات خواهد کرد و موضوع وراثت جسمانی را که باین وضوح بیان شده تبیین و تشریح خواهد نمود و وراثت جسمانی را به وراثت روحانی تعبیر خواهد کرد. برای نجات از چاه گمراهی و ضلالت، شمع آگاهی را باینوسیله در راه

خلق می افروزد قوله الاحلی:

«هرگاه ولایت امر از نظم بدیع حضرت بهاء الله منتزع شود اساس این نظم متزلزل و الی الابد محروم از اصل توارثی می گردد که بفرموده حضرت عبدالبهاء در جمیع شرایع الهی نیز برقرار بوده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به افتخار یکی از احبای ایران نازل گردیده می فرمایند. در جمیع شرایع الهیه ولد بکر امتیازات فوق العاده داشته حتی میراث نبوت تعلق باو داشت» (دور بهائی ص ۷۹).

ملاحظه می گردد که باز کلمه بکراً بعد بکر و در سلاله او مذکور است و چون این اصل مسلم است که حضرت ولی امرالله ارواحنا لمظلومیته الفداء را نسلی نبوده پس این سلاله قطع است و بر عدم ترتیب اثر نتوان داد. ولی ممکن است مغرضین و معرضین باز این عبارت را بهانه قرار دهند زیرا می فرمایند:

«بدون این مؤسسه وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلتش بکاهد و از واسطه فیضی که بر عواقب امور در طیّ دهور احاطه دارد بالمره بی نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظائف تقنینیه منتخبین ضروری است سلب شود و چنانچه بیت عدل اعظم که اساساً اهمیتش از ولایت امر کمتر نیست از آن منتزع گردد نظم بدیع حضرت بهاء الله از جریان باز مانده و دیگر نمی تواند حدود و احکام غیرمنصوصه تشریحی و اداری امرالله را که شارع اعظم متعمداً در کتاب اقدس نازل نفرموده تکمیل نماید». (دور بهائی ص ۸۰)

قدری عطف توجه قارئین را در این عبارت مستدعیم که تفکر و تأمل فرموده ملاحظه نمایند صاحب امر و ولی او کار را تا چه اندازه محکم فرموده اند. اگر این وراثت ولایت که منحصر به حضرت شوقی ربّانی غصن ممتاز و در سلاله او بود به شخص دیگر انتقال یابد که این شرط اصلی از او برداشته شده باشد و معصومیت که فطری و موروثی او بود از او سلب گردد شکی نیست اساس این نظم متزلزل گردد ولی

در صورتی که ولایت باو ختم شود آثاری که از آن ولیّ امر و غصن ممتاز بدست ما رسیده آنچه در کمون آن توابع است بتدریج بظهور آید زیرا آن عالم به عواقب امور هرچه در طیّ قرون و دهور لازم بوده در آن دساتیر مدوّن و مضبوط فرموده است.

بلی هرگاه شخصی بگوید که این دستورات و اوامر ولایت برای شریعت ابهی لازم و ضروری نیست و آنها را تغییر دهد چنانکه مدعیان ولایت کرده اند امر الهی در خطر افتد و این موضوع تنها مربوط به امر ولایت نیست بلکه هرکس العیاذ باللّه ادعا نماید دستور جمال قدم ما را کفایت می کند الواح مرکز میثاق و کتاب وصایا ضرورتی ندارد آئین نازنین جمال قدم را از ریشه برکنده است بهمین نحو اگر بگوئیم بیانات جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله ما را کافی است و احتیاج بتشریح احکام جدید در طیّ دوره هزارساله او ازید نداریم امرالله را ابتر ساخته ایم و از رشد و ارتقاء باز خواهیم داشت زیرا این رشته پیوسته است و یکی بدیگری مربوط هرگز بیت عدل بقدر سر موئی از دستورات حضرت ولیّ امرالله تخطّی نکند چنانچه در نصوص مظهر ظهور و مرکز عهد تجاوز جائز نشمارد.

ج - تعیین ولیّ امرالله با حضرت شوقی افندی، غصن ممتاز بود لاغیر: قوله الاحلی فی الواح الوصایا:

ای احبّای الهی باید ولیّ امرالله در زمان حیات خویش من هو بعده را تعیین نماید تا بعد از صعودش اختلاف حاصل نگردد و شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد لهذا اگر ولد بکر ولیّ امرالله مظهر الولد سرّ ایبه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید». (نفحات ۳، ۲۱)

اگر قدری در ریاض این کلمات و عبارات سیر کنیم ملاحظه خواهیم کرد آن واقف بجمیع امور جملات را طوری تلفیق و تنظیم فرموده اند

که تا نارسیدگان برسند و اطفال شیرخوار قبل از موعد از امید باین مانده آسمانی محروم نگردند در ظاهر امیدهاست ولی تمام مشروط و باید جمیع شرایط موجود باشد تا بتوان ولی امر آتیه را تعیین کرد و وظیفه اهم آن هم بعهده ولی امرالله است چه اولین مسؤل تعیین ولایت اوست لاغیر. در اینصورت معلوم است آن مولای حنون که در اجرای اوامر و دساتیر جد بزرگوارش ذره ای فروگذار نکرد. آنچه در حیطة اختیار داشت تا دقیقه آخر عمر صرف انجام الواح وصایا کرد، هیچ شک و تردید نیست که در این موضوع نیز یعنی انتخاب جانشین خود فتور و کوتاهی ابدأ جائز نمی شمرد ولی چنانکه همه می دانیم از این عالم ادنی به ملکوت ابهی پرواز نمود و وصیتی نگذاشت زیرا هرگز بخود اجازه نمی داد بقدر سر موئی از دستورات حضرت عبدالبهاء روح الوجود لرمسه الاطهر فداه تجاوز نماید و چون خداوند بی مانند بحکمت قدیمه تمام شرایط را برای تعیین ولایت گرفت چاره ای نداشت جز آنکه این موضوع را مسکوت بگذارد.

این عبارت ممکن است مورد بحث قرار گیرد «اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر الولد سرّ ایبه نباشد یعنی از عنصر روحانی او نه و شرف اعراق باحسن اخلاق مجتمع نیست باید غصن دیگر را انتخاب نماید». این بسیار واضح است که غصن دیگر از نسل ولی امرالله است لاغیر. چه این عبارت عطف به جمله «اگر ولد بکر» است گذشته از همه کلمه یعنی در سلاله او برای رفع هرگونه سوء تفاهم کافی است این عبارت را با طرزی روشن تر حضرت ولی امرالله در کتاب دور بهائی نیز به تکرار بیان فرموده اند.

چنانکه ملاحظه می گردد ادامه ولایت منوط و مربوط بسه شرط است: شرط اول لزوم آنکه از نسل حضرت شوقی ربّانی باشد. شرط دوم آنکه حضرت ولی امرالله او را تعیین نماید. شرط سوم آنکه هیأت نه نفری منتخبین از جمع ایادی قبل از صعود او را تصدیق نمایند.

حال انسان منصف بعد از زیارت این رِقّ منشور و این صحیفه نور که حضرت مولی الوری باین تأکید جمیع نکات را محرز فرموده اند آیا کدامیک از این سه شرط را موجود می بیند تا در مخیله اش امکان خلیفه و جانشینی برای آن مسند معصوم و مرجع عموم خطور کند. این استحکام الواح وصایا که چون زیر حدید است باید کاملاً اهل بهاء را هدایت نماید که در عقب امر موهوم نگردند و بنائی اوهن از بیوت عنکبوت مثل اوهام قبل ن سازند که بتدریج شاخ و برگ از کذب و تخیلات و موهومات بر آن اضافه شده باعث انزجار اهل فهم و کمال گردد. الحمدلله عالم انسانی بسنّ بلوغ رسیده دیگر عقول و عقاید به قلاند خرافات در نیاید و به شهر جابلقا و جابلصا و غیبت صغری و غیبت کبری نگردد و بشر بینوائی را که تمام تقصیر و متمایل به شرّ است استغفرالله بر مسند عصمت ننشاند.

سبحان الله این انسان چیست که چون با جناح خرد و تقوی در آسمانهای فلاح و رستگاری پرواز می کند به کشف حقایقی بدیع و معارفی بدیع فائز شده به اوج کمال می رسد و چون از نور برّ و تقوی محروم می گردد تمام عقل و دانائی خود را صرف ادبار و تیره بختی خویش ساخته وسائل عجیبه برای هبوط و سقوط خود در مهاوی ذلّت و مساوی آماده می سازد و چون مطمح نظرش جز هوی و هوس و خودپسندی نیست شخص بی اراده را مغرضانه بجای مبدأ اراده قرار می دهد تا مطلق العنان بتواند خواهشهای نفسانی خود را که از منبع شقاق و نفاق درونی نبعان دارد راضی و برخوردار سازد.

خدا شاهد و گواه است هر مؤمنی بقدر خردلی به عظمت و مقام و رتبه حضرت ولیّ امرالله آگاه باشد و در کلمات حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء روح الکاائنات لرمسهم الاطهر فداء راجع بآن غصن منشعب از دو دوحه رحمانیه دقت کرده باشد محال است بقدر دقیقه ای خود را راضی کند که دیگری بانتخاب بشر بر



کرسی ولایت جالس گردد. جمال قدم جلّ ذکره الاعظم در سوره غصن می فرمایند:

«قد نبت غصن الامر من هذا الصل الذی استحکمه الله فی ارض المشیة و ارتفع فرعه الی مقام احاط کلّ الوجود فتعالی هذا الصنع المتعالی المبارک العزیز المنیع. ان یا قوم تقرّبوا الیه و ذوقوا منه اثمار الحکمة و العلم من لدن عزیز علیم و من لم یذق منه یکون محروماً عن نعمة الله ولو یرزق بكلّ ما علی الارض ان انتم من العارفين». (ایام تسعه ص ۱۷۸)

اگر با دیده دقیق در این کلمات درّیات تحقیق نمائیم ملاحظه می شود که جمال قدم از فرع این غصن حکایت می فرمایند نه از فروع آن. می فرمایند آن فرع عالم وجود را احاطه می نماید. شکی نیست الواح وصایا و کتاب دور بهائی که در آن همان مضامین الواح وصایا تکرار می شود بر حسب ظاهر بمقتضیات حکمی چند که در عالم الهی محفوظ است حضرت سرّ الله الاعظم این سرّ را مستتر فرمود بل مقنّع به سرّ ساخت اهل بهاء را امیدها بخشود که ایام وصال دائمی است و آن یوم یمن را شام شوم فراق در پی نیست و قمر ولایت در آسمان شریعت همیشه تابان است. بطوری سرمرستان باده وصال محو جمال دوست شدند که گمان هجران از خاطره ها خطور نکرد تا آنکه صعود آیت الهی واقع شد و این طامّة عظمی طوری بغتی بود که زلزله در ارکان عالم انداخت پاره ای از هوش رفتند ولی دوباره بهوش آمدند و چون بعد از هر خرابی آبادی است و بعد از هر تعبى سرور و شادی. اهل بهاء به لطائف و حقایقی آشنا شدند که جز بواسطه آن این انقلاب و شورش روحانی ممکن نبود. معلوم آمد آنچه از قلم معجزشیم حضرت سرّ الله الاعظم مرقوم رفته بود مایه امیدواری اهل بهاء و برای نگاهداری جامعه ای بود که سنّ طفولیت می پیمود و در حقیقت و نفس الامر جمیع امور مشروط و مربوط بادامه ولایت بود ولی آن عالم بر

هر معلوم و محیط بر عاقبت و آینده امور می دانست که جز شوقی ربّانی که غصنی ممتاز است کسی دیگر لایق این امتیاز و قادر به تحمّل چنین بار گرانی نیست ولایت را در نسل او حصر و محدود و راه اختلاف را مسدود فرمود.

نکته دقیقى که معلوم می دارد حضرت عبدالبهاء آگاه بودند و پیش بینی آن را فرموده بودند این است که موضوع طرد روحانی که مخصوص حضرت ولّی امرالله است و کسی دیگر حقّ اجرای این عمل را نداشت حضرت سرّالله الاعظم آن را به ایادی امر واگذار فرموده بودند و اجرای این موضوع غیر ممکن است مگر موقعی که ولّی امر نباشد. فاعتبروا یا اولوالابصار و اگر این نکته در الواح وصایا نبود حضرات ایادی در دوره فترت دچار اشکالات شدید می شدند.

بعد از این طامه عظمی که حقایق اشیاء بناله و فغان افتاد و جمیع ارکان وجود بحرکت آمد حضرات ایادی با حذاقت و متانتی موفور این عقبه صعب العبور را طی فرموده امر الهی را بساحل نجات رساندند و بار امانت الهی را بدوش مرکزی منصوص که در تحت صیانت جمال مبارک و عصمت فائض از حضرت اعلیٰ است نهادند. این افتخار و جلالت و بزرگی و نبالت و فتوت و مردانگی حضرات ایادی را در دوره هزارساله او ازید امر جمال مبارک بی نظیر و بدیل ساخت و از همه بالاتر آنکه چون کار خود را انجام دادند و ثمر ظاهر آمد مانند گلبرگ در اقطار عالم منتشر شدند تا بوی طیب امر الهی را بمشام قریب و بعید برسانند و بوظیفه مقدسه صیانت و تبلیغ امرالله فائز گردند و تمام مسؤولیت را بعهدۀ این محور امر و قطب تشکیلات که جمیع امور طائف حول اوست یعنی بیت العدل اعظم گذارده کاملاً خویش را در تحت اختیار آن مرجع منصوص قرار دادند.

۲ - موضوع دوم پیام بیت العدل راجع باینکه تعیین قانونی برای تعیین ولایت امر ممکن نیست.

این امر واضح است که بیت العدل اعظم حقّ تشریح حکمی دارد که نصّ آن در آیات جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله نباشد، در صورتی که شرایط ولایت را حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا تعیین می‌فرمایند و چون هیچکدام از این شرایط حصول پیدا نکرده‌است بنابراین هر قانونی برای تعیین ولایت وضع شود مخالف نصوص الهی خواهد بود اما مقام و رتبه متعالی ولایت از آنچه مسطور آمد و در بیانات و آیات الهی معلوم گردید بقدری منیع و رفیع است که در هیچیک از ادوار نظیر و مثیل او نبوده‌است و اگر حدّ و تعریف خود آن مولای حنون ما را محافظه نمی‌فرمود بی هیچ ریب و شکّ اهل عالم و اولاد آدم که این همه مناقب و آثار مشاهده می‌کرد و تا این حدّ توصیف کمالات ایشان را در کلمات الهی می‌خواند ممکن بود مقام و رتبه این آیت‌الله را برابر با حضرت عبدالبهاء ارتقاء می‌داد ولی بموجب بیان آن مرکز منصوص که می‌فرماید «نباید به مقام فرید مرکز میثاق ترفیع داده شود» نباید راه مبالغه پوئیم و جز مطابق نصوص سخن گوئیم و چون کسی نیست مقام ولایت را آنطور که سزاوار حضرتش می‌باشد چنانکه خود او مقام و رتبه هیاکل مقدسه امر را تبیین فرمود تشریح کند بنابراین باید منتظر بود که آثار این آیت الهی در دور بهائی آنچه در کمون دارد ظاهر سازد تا کلّ بدانند که این توابع بدیع و ترجمه‌های بلیغ اثر خامه آن مولای حنون چه قدر و منزلتی در عالم امر دارد آنوقت است که انوار ساطع این قمر لامع در سماء امرالله خود بخود در جلوه و شهود آید و معلوم گردد که تا قوتی ملکوتی و نیروی موروثی نباشد چنین آثار بوجود نیاید و بشر معمولی هرقدر هم در عقل و نهی و هوش و ذکاء بمقام عالی رسد نمی‌توان تصوّر نمود که این مقام را احراز کند.

این بود که آن دیوان عدل الهی با این ابلاغیه خود راجع به ولایت قلوب کشیه و افنده مجروح را التیام بخشودند و زنگ ملال از سینه

اهل بهاء بزودند و قال و قیل بی معنی را خاتمه دادند.

اما این بنده شرمنده در ایضاح این خطاب بیت العدل اعظم با نهایت الحاح طلب پوزش می کنم و از درگاه الهی استغفار می جویم، چه جسارت ورزیدم و بدلیل و برهان قاطع نظریه و احساسات باطنیه خود را نگاشتم ولی هرگاه حکمی دیگر از آن دیوان عدل الهی صادر می شد که مخالف احساسات درونی و قیاس و منطق برهانی این عبد بود حقّ منیع شاهد و گواه است که بدون لِمَ و بِمَ راه اطاعت می پیمودم چه اوامر آن محور نظم عالم احتیاج به حجّت و برهان ندارد جمیع قاطع است و کامل و افکار امثال این ناتوان ناقص و امکان خطا در بشر موجود. بنابراین هر امر که صدور می یافت قبول می کردم و جز اطاعت صرف اظهار وجودی نمی کردم ولی حمد خداوند بی مانند را که هرچه پیش آمد مطابق احساسات دل و جان و حجج و بیناتی بود که اهل بهاء پیش خود طرح کرده بودند.

اما مقام منیع بیت العدل اعظم و اختیاراتی که مظهر ظهور باو اعطاء کرده در عالم امکان بی نظیر و بدیل است چون در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی<sup>۱</sup> و عصمت فائض از حضرت اعلی<sup>۱</sup> است بنابراین وسعت فعالیتش لاتحصی<sup>۱</sup> است هرچه کند از جانب خداوند است و کسی را حقّ چون و چرا نیست اطاعتش اطاعت خداست و مخالفتش مخالفت با امرالله است هر گره ای بدست او بسته شود دیگری گشودن نتواند و هر عقده ای که او گشاید بستن آن بدست دیگری نشاید، روح فیاض قدمی که در این مرآت انوار متجلی است خلقی جدید بوجود آرد و عالم امکان بتدریج آنچه در کمون نهفته دارد از فیض مدرار جمال اقدس ابهی بعرضه وجود ظاهر سازد تا از زاده آدم رجالی مبعوث شوند که لایق استماع آیات الهی باشند و عالم انسانی در جمیع کمالات رحمانی راه تعالی پیماید و در مراتب علم و ادب و صنعت و حکمت و موسیقی برتبه کمال رسد. آنوقت توده غبرا جنّت ابهی<sup>۱</sup> شود و هنگام آن

رسد تا روح الهی که در اجساد کلمات مخفی و مستور بود در هیاکل انسانی که خلق تازه یافته‌اند دمیده شود و مقصود از خلق جدید و صنع بدیع واضح و عیان آید قوله عزّ بیانه:

«بِسْمِ الَّذِي هُوَ مَنْفَعُ الرُّوحِ فِي اجْسَادِ الْكَلِمَاتِ بِرُوحِ قَدَسٍ مَنِيرٍ. حمد خدا را که عیون حیوانی غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود بتأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت بلی چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیات ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیات باقی و روح قدسی بخشد مبدأ و محلّ آن چشمه ظلمات ارض است و مبدأ و سبب این چشمه جعد محبوب، چون حور معانی که از ازل الازل خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لایزالی اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی بانجمن رحمت ربّانی در آید و یک تجلّی از تجلّیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلّی و اشراق شوند مشهود نه. امر بخلق جدید و صنع بدیع گشت، جمیع اهل ملأ اعلیٰ و سگان رفارف بقاء متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند در این حین نسیم صبای قدسی از سبای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطری از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را بماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفسی از نفس قدمانی در او دمید اذا قاموا خلقاً لو ينظر احدٌ منهم بطرف طرفه على اهل السموات و الارض لينعدمن كلهنّ و ينقلبنّ و يرجعنّ الى عدم قديم و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل سرادق عظمت و اهل حجابات قدرت و ملأ

کرویین و حقائق صافین جنت خلد را بانوار جمال تزیین نمایند و بفرش سندس و استبرق قدسی فرش نمایند و بعد اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریّه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سموات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت و کوثر حبیه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت پس ای همپران هوای قدسی از توجه بدنای فانی خود را از این سلسبیل باقی ممنوع ننمائید شاید برفار فبقای لقای جمال ذوالجلال اذن دخول یابید و کذلک نذکر لکم الاسرار فیما ستر علی عقولکم و قلوبکم فی الماء الذی ذکر فی کلّ الالواح بالحيوان لعلّ بعد انقطاعکم عن کلّ من فی السموات و الارض الیه تصلون و الی بدایع فیض فضله ترجعون» (مجموعه چاپ مصر صص ۲۷۴ - ۲۷۲)

حال که دست غیب یزدانی از جیب عظمت سلطانی بیرون آمده و نظم بدیع جهان آرایش در قطب امکان علم هدایت برافراشته یقین است آن هیأت نورانی حقیقت انسانی را چنانکه سزای این ظهور کلی الهی است در این قالب جسمانی ظاهر خواهد فرمود بطوری که لایق ادراک معانی و حقایق آیات الهی باشند.

این مژده جان پرور و نوید بهجت اثر را حضرت ولی امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر فدا چنین بیان می فرمایند:

«یا امناء البهاء و خلفاء حبه و حمله امانته و هداة خلقه بیقین مبین بدانید که این ادوار الهیه که در آینده در ازمنه مختلفه متناوباً متسلسلاً بر حسب مشیت ازلیه در بین بریه تجدید می گردد کلّ مانند شرایع قبلیه چون حلقه های یک سلسله بیکدیگر مرتبط و از اقسام و اجزاء این کور مقدس محسوب و هریک منتسب بمظهوری از مظاهر الهیه و خاضع و تابع سنن و احکام مخصوصه صادره از شارع آن

دور مقدّس است اوّل و اشرف و اعظم این ادوار دور اعزّ بهی الانوار جمال اقدس ابهی که بنفسه المهيمنة على العالمين هم شارع دور بهائی و هم مؤسس این کور متعالی است. مرجع این دور کتاب اقدس الصّحيفة العليا و الحجّة العظمی و قسطاس الهدی بین الوری بدایتش سنه ستین که بفرموده نفس مظهر ظهور مبدأ تاریخ بدیع است امتدادش بنصّ آن کتاب مستطاب اقلّ هزارسال مابه الامتیازش تأسیس بنیان مرصوص عهد متین و میثاق غلیظ حضرت ربّ العالمین و رفع لواء معقود و نصب جبل ممدود بین السّموات و الارضین یگانه کافل و ضامن انتظام و استحکام اساسش نظم بدیع الهی ولید میثاق یزدانی، آغازش دو ظهور متعاقب و اشراق شمس حقیقت متتابعاً از خانه حمل و برج اسد مسک الختامش جلوه سلطنت قاهره الهیه و اعلان امر مبرم حضرت احدیه و استقرار ملکوت الله در بین بریه و استحکام وحدت اصلیه هیأت اجتماعیه و ارتفاع علم صلح اعظم و تأسیس مدنیّت لاشرقیه و لاغربیه الهیه در این دور مقدّس که غره کور عظیم الهی است نقره ناقور و نغمه سافور مطابقاً لما نزل من القلم الاعلی مترادفاً مرتفع گشت و رستخیز اعظم برپا شد کون بحرکت آمد و عالم عالم دیگر گشت و جشن اعظم و عیش اکمل اتم اهل ملاً اعلی را باهتزاز آورد جمیع کائنات در بحر طهارت منغمس گردید و کلّ اشیاء بقمیص اسماء مزین گشت. نسائم غفران بر هیاکل اکوان بوزید و عالم و مافیها را منقلب نمود و استعداد بلوغ در هیکل عالم انسانی ایجاد گشت مکلم طور سلطان سریر لاهوت بر عرش ظهور مستقر گردید و ماء حیوان از شطر رحمن بر عالمیان مبذول گشت در این مقام از یراعه مرکز عهدالله این کلمات عالیات نازل: «اگر در این کور بدیع و دور جدید ببصر حدید ملاحظه نمائی مشاهده می فرمائی که جهان در این تجلی جمال قدم از مطلع اعظم بخلق جدید فائز گردیده و حقیقت وجود بجمیع کمالات غیب و شهود مزین گردیده و انوار تقدیس از افق توحید

بر مطالع تجرید ساطع گشت و غمام تسبیح بامطار تمجید آمر. شمس حقیقت از برج اسد لامع شد و باشد حرارت در اشرف نقطه ظاهر حال بحسب ظاهر اگرچه آثار باهرة این طلوع الهی بتمامه در حیز شهود مشهود نه اما در حقیقت وجود تحقق یافته و بمقتضای استعداد این عباد ظاهر و عیان گردد». (توقیع رضوان ۱۰۵)

این بیانات تامّات و جمیع آیات عالیات ظهور رجالی را در این دور نورانی در ظلّ امر الهی و بیت عدل اعظم بشارت می دهد که جواهر وجودند و انجم تابنده آسمان آئین ابهائی ولی معلوم است پیدایش این مردان نامی و نوابغ گرامی جز در طیّ حوادث مستمرّ و متوالی که در گردش ایّام و لیالی ظاهر می گردد و امتحانات شدیده و اتّفاقات عجیبه را شامل است ممکن و مقدور نیست. بحر عظیم و متلاطم الهی تا خس و خاشاک و کفهای ناپاک را از خود دور نسازد از تلاطم و خروش نکاهد و نیاساید. درر شاهوار را در اعماق خویش بهروراند و کثافات و آلودگی های سطح دریا را بدور افکند. جمیع ناس از بنی آدم که هنوز در ظلّ ظلیل امر وارد نشده اند قابلیت دخول در ملکوت الهی دارند و هریک بقدر استعداد از فیوضات الهی بهره مند شده داخل ملکوت الله گردند ولی کار آنهائی که داخل در ملکوت الهی شدند و بواسطه نقض عهد و پیمان خود را از برکات خداوند متّان دور کرده اند بسیار دشوار است.

آیا چطور می توان تصوّر کرد که انسان به حضرت بهاء الله معتقد باشد که مظهر ظهور کلیّ الهی است اما بکتاب عهد او اعتراض کند و یا بالفرض حضرت عبدالبهاء را مرآت حقیقی تجلیات اب سماوی بداند و کتاب وصایای او و ولیّ امرش را انکار کند و یا به هر سه این هیاکل ثلاثه ایمان داشته باشد و از حکم بیت العدل اعظم منصوص کتاب اقدس و شارع احکام غیر منصوص رو بر گرداند بدیهی است انکار کلمه ای از آیات الهی انکار جمیع است. شخصی که ادّعای ایمان



می‌کند و قسمتی از عمر خود را در جنب امرالله گذرانده باساس سامیه این شریعت سمحا معرفت حاصل کرده حال قسمتی از نصوص الهیه را انکار می‌کند کذاب است و رایحه ایمان بمشامش نرسیده لایق دخول در ملکوت الهی نیست زیرا در بازار آئین الهی جز صدق و صفا و محبت و وفا رواج ندارد اینجا کالای حقد و حسد و ضغینه و بغضاء و کبر و عناد را نپذیرند و چون شخصی داخل امر بهائی گردید و خوی و اخلاق بهیه او به فضائل انسانی تبدیل نشد بناچار عدم شخصیت و جنسیت او را از شریعت الله دور خواهدکرد. این ناقضین عهد و میثاق قابل قبول در شریعت الهیه نخواهند بود و دوری از آنها فرض و واجب است.

## خاتمه

عهد و میثاق که در ذرّ بقا برای یوم لقاء از جمیع کائنات اخذ شد جز رابطه عشق و محبت نیست و این حبّ که در کینونت ازلی و ذات قدمی علت خلق آفرینش شد از عین وحدت عالم کثرت پیدایش جست. از اوّل لا اوّل هرچه در آینه امکان نقش حدوث گرفت تمهید مقدمات بود که ظهور کلی الهی یعنی جمال قدم در هیکل انسانی ظاهر گردد و وحدت بنی آدم را در کره زمین برقرار کرده ملک ناسوت را آینه ملکوت فرماید.

«یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلیّة کینونتی عرفت حبّی فیک فخلقتک والقیّت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی». (نفحات ۴، ص ۲) چون مشیت ازلی اراده اشراق فرمود هر شیء لون خود را ظاهر کرد و بر حسب تعیین ذوات مراتب و مقامات بمیان آمد و مدارج جزء و کلّ مشهود شد.

نردبان است این ره پرگیرودار هرکسی بر پله ای دارد قرار ولی این عناصر متضاده و حقایق متباعده بواسطه جذب و انجذاب متبادل نظم متعادل گرفت و روابط ضروری منبعثه از حقایق جزئی عوالم کلی تری بوجود آورد بطوری که استحکام این روابط مایه حیات شد و انهدام و تلاشی آن باعث ممت. بعبارت دیگر پیمان و میثاق چندین حقیقت خلقی بدیع تولید کرد که بنوبه خود این موجود جدید با حقایق دیگر عقد اجتماع بسته موالیدی کلی تر بوجود آوردند.

تا موقعی که این عهد و پیمان پاینده و برقرار است آن مولود مسعود راه تعالی می پیماید و اثرات متعالی ظاهر می سازد ولی همینکه پایه این پیمان سست و مایه آن نادرست گردید چاره جز انهدام و تلاشی نیست. این عهد و میثاق که در عالم طبیعت با نظم و ترتیبی خاص در عوالم جزئی و کلی انجام می گیرد قائد آن حالتی غریزی است که

در موالید ثلاث هریک را بطرف وجه مخصوص بخود او سوق می دهد ولی در انسان که دارای عقل و اراده است این اختیار باو تفویض شده که در دو جهت نقصان و کمال سیر کند. عقول و آراء و عقاید و اذواق در بین ابناء آدم بسیار متفاوت و متغایر. برای رتق و فتق امور و نظم و ترتیب جمهور عهد و موثیقی لازم است که بوسیله آن عقد اجتماع هیأت جامعه بوجود آید و انسان مدنی الطّبع از تفرقه بجمع گراید و از اختلاف که مایه ملمات است به ایتلاف که موجب حیات است رهبری گردد. اجتماعاتی که برای امور جزئی در بین جوامع خواه علمی خواه تجاری خواه فنی تشکیل می گردد برای منظوری مخصوص است ولی شرایع الهی اساس عهد و پیمانی کلی که بنیان آن در سرشت آدمی است بر پای می دارند. منبع این الفت و اتّحاد همان حبّ است که مایه ایجاد بود یعنی نار محبّت ازلی که علّت خلق کائنات بود در نهاد انسان بطور اخصّ نهاده شد حیات و تعالی او منوط و مربوط بایقاد این جذوه محبّت است. پیغمبران عظام که بوحی الهی در جمیع اقطار جهان متوالیاً مبعوث شده اند برای تحکیم این عهد و میثاق بود تا یوم لقاء که ظهور کلی الهی است و جمال غیب در هیکل شهود بتمامه مشهود است جمیع قبائل مختلفه و مذاهب متنوعه ارض را با وجود آداب و آراء و اخلاق متباینه و تکثرات و تغایرات متعدّده در تحت خیمه یکرنگی آورده میثاق قدیم و عهد قویم روز الست را که بر طاق نسیان نهاده شده بود دوباره بیاد انسان آرد و باینوسیله سرپرده یگانگی مرتفع نماید و وحدت عالم انسانی رخ بگشاید.

هرچند امروز در جمیع اقطار جهان آثار تباعد و تناقض و تنافر و تخالف در بین قبائل کره ارض بتمامه و من جمیع الجهات مشهود و اختلاف آراء و عقاید و مسالک جمیع را در وادی مهالک انداخته است ولی فئه قلیله که عهد الست را نشکستند و با دوست یکتا پیمانی جدید بستند فیوضات مستمرّ آن شمس ظهور و انوار غیبی آن منبع

نور را بدستور مخصوص مرکز منصوص و محور مرصوص نظم بهاء الله یعنی بیت العدل اعظم بجمیع اقطار عالم می‌رسانند در انحاء عالم در گردشند و با ابناء آدم در آمیزش تا این عهد و پیمان را بیاد خلق آرند و روابط بین قلوب را به محبت الله برقرار سازند چون این متمسکین به عروه میثاق راهی جز سبیل عشق نپویند و آرزویی جز رضای دوست نجویند بدستور «اعملوا حدودی حباً لجمالی» باجرای اوامر و احکام شریعت الهی خود را آماده کرده با قوتی ملکوتی نار محبت در قلوب و افنده برافروزند و با همه تباعد و تخالف احزاب و فرق مایه تألف و تعاضد گردند و به رابطه عشق و محبت قلوب را التیام داده جمیع را به خیمه یکرنگی آرند.

## کتاب شناسی

- آثار قلم اعلیٰ، حضرت بهاءالله، کتاب مبین، جلد اول، نشر سوم، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۲ بدیع. جلد چهارم، مؤسسه مطبوعات امری ایران، ۱۳۳ بدیع.
- ادعیه محبوب، حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، نشر دوم، لجنة نشر آثار امری، آلمان، ۱۴۳ بدیع.
- ارکان نظم بدیع، غلامعلی دهقان، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۱ بدیع.
- اشراقات، حضرت بهاءالله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لجنة نشر آثار امری آلمان، ۱۳۷ بدیع.
- اقتدارات، حضرت بهاءالله، خطّ جناب زین المقرّبین، چاپ سنگی. اقدس، حضرت بهاءالله، امّ الکتاب دور بهائی، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی.
- الواح چاپ مصر، حضرت بهاءالله، مطبعة سعاده، قاهره مصر، ۱۹۲۰ میلادی.
- ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری، طهران، ۱۲۱ بدیع.
- بدیع، حضرت بهاءالله، کتاب بدیع، خطّ جناب زین المقرّبین، ۱۲۸۶ هـ ق. پراک Zero Palm Press، ۱۹۹۲ میلادی.
- بیان، حضرت ربّ اعلیٰ، بیان فارسی، امّ الکتاب دور بیان پنج شأن، حضرت ربّ اعلیٰ، تفسیر والعصر، حضرت ربّ اعلیٰ، تویق نوروز ۱۰۵ بدیع، تویقات مبارکه حضرت ولی امرالله. لجنة نشر آثار امری، آلمان ۱۹۹۲، ص ۲۷۳.
- تویق نوروز ۱۱۱ بدیع، مأخذ بالا ص ۵۱۳.
- تویق نوروز ۱۱۳ بدیع، مأخذ بالا ص ۵۹۰.

خاطرات نُه ساله، (دکتر یونس خان افروخته) ارکان نظم بدیع.  
دور بهائی، حضرت ولیّ امرالله، ترجمهٔ لجنةٔ مَلّی ترجمهٔ ایران، لجنةٔ  
نشر آثار امری، آلمان، ۱۴۴ بدیع.

رحیق مختوم، عبدالحمید اشراق خاوری، لجنةٔ نشر آثار امری، طهران  
۱۰۳ بدیع.

سفرنامه، بدایع الآثار، جناب محمود زرقانی، در دو جلد نشر سوم،  
لجنةٔ نشر آثار امری، آلمان، ۱۴۴ بدیع.

غلاطیان، پولس رسول، رسالهٔ به غلاطیان، کتاب مقدّس، انجمن پخش  
کتاب مقدّسه، ترجمهٔ فارسی، ۱۹۸۵ میلادی.

قرآن، قرآن مجید، ام‌الکتاب دور اسلام  
قرن بدیع، حضرت ولیّ امرالله، ترجمهٔ نصرالله مودت، مؤسسهٔ معارف  
بهائی، کانادا، ۱۴۹ بدیع.

قیوم الاسماء، حضرت ربّ اعلیٰ، تفسیر سورة یوسف، نسخهٔ خطّی.  
مائدهٔ آسمانی، عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسهٔ مَلّی مطبوعات،  
طهران، ۱۲۱ بدیع.

متی، انجیل متی، کتاب مقدّس.

مفروضات، حضرت عبدالبهاء، گفتگو بر سر ناهار، لیدن هلند،  
۱۹۰۸ میلادی.

مکاتیب، حضرت عبدالبهاء، جلد اوّل، مصر، مطبعةٔ کردستان  
العلمیه ۱۹۱۰ میلادی، جلد دوم، ۱۳۳۰ هجری قمری، جلد  
سوم، مصر، مطبعةٔ فرج الله زکی الکردی، ۷۹ بدیع  
مکاشفات، یوحناى نبی، کتاب مقدّس.

مناجاة، حضرت بهاء الله، مجموعهٔ اذکار و ادعیه، دارالنشر بهائی  
برزیل، ۱۳۸ بدیع.

نفحات ۳، نفحات فضل شمارهٔ ۳، الواح وصایای حضرت عبدالبهاء،  
مؤسسهٔ معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹ بدیع.

نفحات ۴، نفحات فضل ۴، کلمات مبارکهٔ مکنونهٔ فارسی و عربی،  
مؤسسهٔ معارف بهائی، کانادا، ۱۵۰ بدیع.

## مضمون قسمتهای عربی به فارسی

۱ - ص ۱۳ قران مجید:

زمانیکه فرزندان آدم آنانرا گواه گرفت که آیا من خدای شما نیستم ؟ همه گفتند بلی گواهی میدهیم تا در روز قیامت نگویند از غافلین بودیم. یا اینکه بگویند چون پدران ما قبلاً مشرک بودند ما فرزندان پیروی آنها کردیم. آیا بجرم اهل باطل ما را بهلاکت میرسانی.

۲ - ص ۱۳ قیوم الاسماء:

آن زمان که در عالم ذر (قبل از تولد) اسم اعظم را عرضه داشتیم بعضی انبیاء بعزم شهادت پیش آمدند و لذا آنانرا پیشوای عالمیان قرار دادیم و نفوسی مثل آدم و شعیب و یونس و ایوب لحظه‌ای توقف کردند خداوند آنانرا مبتلای درد کرد تا بخداوندی وی اقرار کردند. پس از آن اوصیای پیامبران اجابت نمودند لهذا خداوند آنانرا به پیشوائی مردمان برگزید و بعد آنان که مشمول عنایت الهی بودند باجابت سبقت گرفتند و بعضی مردم تأخیر کردند. هیچ چیز در جهان نیست که حسابش در کتاب مبین نباشد.

۳ - ص ۱۵ مناجات:

میفرمایند، گواهی میدهم که از اولین کلمه‌ایکه از فم او خارج شود و اولین ندائی که باراده او از آن بیرون آید همه اشیاء عالم منقلب گردد. و حقائق وجود زیر و رو شود و کلمات تکوینیّه در عالم ملک و ملکوت و ظهورات واحدیه در عالم جبروت و نشانه‌های احدیه در عالم لاهوت از هم بگسلد و بهم به پیوندد و با هم جمع شود. سپس میفرمایند، باین ندا بندگان بظهور اعظمت و امر اتمّت بشارت دادند اما زمانیکه ظاهر شد مردمان اختلاف کردند و آسمان و زمین منقلب گردید و ارکان اشیاء باضطراب افتاد و بآن فتنه پدیدار گشت و کلمه منفصل گردید و بین ذرات اشیاء امتیاز بوجود آمد و دوزخ شعله

کشید و بهشت پدیدار گشت. آنگاه میفرمایند خوشا نفسیکه بتو رو آورد و وای بر آنکه از تو روی بگرداند و در این ظهور که وجوه مظاهر نفی بسیاهی گراید و مطالع اثبات رو سفید شود به کفران تو و آیات تو پردازد.

۴ - ص ۱۶ کتاب اقدس:

میفرمایند، مردمان در خوابند اگر بیدار شوند با قلوب خویش بسوی خدا میشتابند و آنچه دارند ولو خزائن ارض رها میکنند تا آنکه مولایشان بکلمه‌ای از آنها یاد کند. بعد میفرمایند، آنکه علم مستور در لوح محفوظ نزد اوست و جز خود که برتر از عالمیان است بآن آگاه نیست چنین خبر میدهد. و سپس چنین انذار میفرمایند که مستی هوس آنقدر آنها را فرا گرفته که ندای مولای عالمیانرا که از هر جهت مرتفع شده نمیشنوند.

۵ - ص ۲۸ کتاب بدیع:

جمال مبارک بیان حضرت حسین را چنین نقل میفرمایند: «میدانی ای محبوب بخاطر اعتمادی که به خدا دارم چیزی نمیخواهم. محبت بجمال الهی رشته صبرم را برید. فرزند حرام قصد ریختن خونم کرده، قسم بحضرت عزّ تو نه پنهان و نه آشکار با او بیعت نخواهم کرد، خدایا آرزو که خون و اشک من بزمین ریزد نزدیک گردان. ایکاش در روز شهادت تشنه باشم.» سپس قسم یاد می‌فرمایند که بوزش بوی خوش رضوان او همه وجود معطر گردد و اهل ممالک غیب و شهود بجزبه در آیند و از کلمات او در این مقام اهل ملاً اعلیٰ به هیجان آیند و همه وجود چون مشتاقان نوحه کنند و بمشابه عاشقان بگریند و باتش دوستی او بین زمین و آسمان مشتعل گردند و بتوجه او بسوی زمین کربلا بمنظور فدای نفسش در راه خدا، همه ممکنات بسوی پروردگار روی آورند.

۶ - ص ۳۱ قیوم الاسماء:



حضرت اعلیٰ میفرمایند، پیمان تورا از پیامبران و فرشتگان و همه مردمان براستی گرفتیم و بزودی خداوند میثاق پایدار خود را بحق خواهد گرفت.

۷ - ص ۳۲ پنج شأن:

مرایای بیان را هشدار میدهند زمانیکه شمس بهاء اشراق نماید بسوی او بشتابند چه که خلق نشده اند مگر برای ملاقات او و سپس میفرمایند، که آنان بتمامی خیر در سال ۹ نائل خواهند شد.

۸ - ص ۳۲ کتاب اقدس:

میفرمایند، آرزمان که دریای وصال خشک شود و نوشته ابدی در مآل منقضی گردد به نفسیکه اراده الهی بر او تعلق گرفته و از این اصل قدیم منشعب شده روی آورید.

۹ - ص ۳۳ کتاب اقدس:

مردمان را خطاب میکنند که چون ورقای احدیه از شاخسار ثنا بر پرد و آهنگ مقصد آخرین نماید برای درک آنچه از معانی آیات که در نمی یابند بفرع منشعب از این اصل قدیم مراجعه کنند.

۱۰ - ص ۳۴ ادعیه حضرت محبوب:

جمال مبارک میفرمایند که بآنچه در کتاب اقدس نازل شده بنگرید... بفضل خود که بخشنده و کریم هستیم امر خود را این چنین ظاهر کردیم، بعد میفرمایند، خداوند فرمانروای حکیم مقام غصن اکبر را بعد از غصن اعظم قرار داده است. ما نیز پس از غصن اعظم غصن اکبر را بر گزیدیم و این امری از جانب خدای دانا و آگاه است.

۱۱ - ص ۳۴ ادعیه حضرت محبوب:

خداوند قلم اعلیٰ را خطاب میکند که صدای شیرین او را شنیده است و به او که مظلوم عالمیان است میگوید اگر برودت نباشد حرارت بیانش چگونه آشکار میگردد و اگر بلا احاطه نکند آفتاب شکیبائی او چطور پرتوافشان می شود. به او اندرز میدهد که از دست اشرار ناله سر ندهد

زیرا او بجهت صبر خلق شده است و سپس طلوع وی از افق میثاق در بین منافقان و اشتیاق او را به ذات باری تعالی می ستاید.

۱۲ - ص ۳۵ نفعات فضل ۳:

حضرت عبدالبهاء می فرمایند خداوند ایشان را در دریای مصائب کمرشکن و بلایای گرانبار و آلام و محنی که جمیع احباء را فرا گرفته مشاهده میکند و می بیند که چگونه سختی ها و خطرها از هرطرف ایشان را احاطه کرده و در دریای مشکلات غرقه نموده و گرفتار هجوم دشمنان و آتش کینه نزدیکان از ناقضین امر قرار داده است. بعد خطاب به جمال مبارک میفرمایند، تو از آنها عهد وثیق گرفتی که قلباً به من توجه نموده و مرا از ستم ظالمان ممانعت کنند و موارد اختلاف را به من رجوع نمایند تا آنکه حقیقت بر آنها آشکار و شبهاتشان زائل شود و آیات الهی در جهان انتشار یابد ولی آنان نقض عهد نمودند و بر نابودی من و نشر اوراق شبهات قیام کردند و هر افترائی را به من بستند و به اینهم اکتفاء نکردند و زعیم آنها به تحریف کتاب پرداخت و آنچه را تو در حق اولین کسی که بتو ظلم رواداشت (یحیی ازل) فرموده بودی به من نسبت داد تا مردمان را بفریبند. چنانکه زعیم ثانی (میرزا بدیع الله) به این امر اعتراف کرده و آنرا به خط و امضای خویش انتشار داده است. بعد میفرمایند آنان نزد حکومت آنقدر به این عبد افترا بستند که گوش از شنیدن آن متنفر است تا آنکه حکومت و سلطان و رؤسای دولت ترسیدند، امور مشوش و نفوس مضطرب و دلها آکنده از حسرت و احزان شد. و بعد استغاثه می فرمایند که همه اشیاء از غم بلایای وارده بر ایشان گریانند ولی خویشان ناقض خوش و خندان. به عزت خداوندی قسم یاد می فرمایند که گروهی از حسودان و دشمنان چون ایشان را غریق دریای مصائب دیدند بر ابتلا و غربتشان گریستند و شهادت دادند که جز دوستی و صفا از ایشان مشاهده نکرده اند و لکن ناقضان عهد بر بغض خویش افزودند و از استغراق ایشان در دریای

مصائب شادمان گشتند. ولی با اینهمه از خداوند مسئلت مینمایند که این ناقضان را بسبب ظلمشان مؤاخذه نفرماید زیرا آنان نادان و سفیهند و انصاف و اعتساف و نیک و بد را از یکدیگر تمیز نمی دهند، از شهوات نفس خود پیروی مینمایند و به ناقص ترین و نادان ترین شخص (میرزا محمدعلی) تأسی میکنند. از خدا می خواهند که بر آنان ترحم فرماید و آنان را از بلا مصون دارد و جمیع آلام را بجهت ایشان که در دریای بلا غرقه هستند مقرر فرماید. چهره بر خاک میسایند و با نهایت تضرع از خدا می خواهند تا آنان را که بر ایشان اذیت روا داشتند و اهانت نمودند عفو فرماید و گناهان آن ظالمان را به حسنات تبدیل سازد، راحت و رخا از برای آنان فراهم کند و از دهش و بخشش خویش بهره ور گرداند.

۱۳ - ص ۳۷ مکاتیب جلد دوم:

حضرت عبدالبهاء به احبّاء خبر میدهند که بزودی مجانین را در زیان آشکار مشاهده خواهند نمود و سپس مناجات میکنند که خداوند احبّایش را به ثبوت بر میثاق عظیمش مؤید دارد و بر امرش مستقیم فرماید، به آنچه در کتابش امر فرموده است عامل کند تا آنکه هریک پرچم هدایت و سرج ملأ اعلیٰ و مخازن حکمت کبریٰ و ستارگان هدایت افق ابهی شوند.

۱۴ - ص ۳۸ ایام تسعه:

جمال مبارک میفرمایند که شاخهٔ پاک (غصن اعظم) از سدرهٔ منتهیٰ و هیکل مقدّس ابهی منشعب شده است، خوشا بحال آنان که در سایهٔ او پناه گیرند. سپس می فرمایند شاخهٔ امر الهی از این اصل روئیده است و خداوند آن را در ارض مشیت مستحکم کرده و فرع او را بنحوی برافراخته که عالمیان را در بر گرفته است. مردمان را امر می فرمایند که به سوی او بشتابند و از اثمار علم و حکمت پروردگار دانا بچشند ... سپس می فرمایند خداوند «کلمه» را که از لوح اعظم جدا شده

به طراز نفس خودش زینت داده و بر جهانیان تسلط بخشیده و نشانه عظمت خویش بین مردمان قرار داده است تا بواسطه او خدای را ستایش کنند. سپس امر می فرمایند که مردم شکر خدای را بجا آرند که این نعمت عظیم و بخشش کامل را که هراستخوان پوسیده ای را زندگی عطا خواهد کرد ظاهر فرموده بعد می فرمایند هر که به او توجه کند مانند آنست که به خدا توجه کرده و کسی که از او اعراض کند مثل آنست که از جمال الهی اعراض کرده و برهان حق را کفران نموده ... می فرمایند که او ودیعه خداوند و امانت الهی و بمثابه ظهور حق و طلوع شمس حقیقت بین بندگان مقرب خدا است، رائحه رضوان را از گل وجودش استنشاق کنید و فضل الهی را مغتنم شمیرید و از او که در هیکل بشری مبعوث گردیده است رو میپوشانید.

می فرمایند آنان که خود را از ظل غصن محروم ساخته اند در بیابان سرگردانند و از حرارت هوی و هوس سوزان. مردمان را امر می فرمایند که در سایه رحمت خدا بیاسایند و از حرارت روزی که جز سایه نام خداوند غفور مأمونی وجود ندارد محفوظ بمانند، جامه ایقان بر تن کنند و از تیرهای ظنون و اوهام در امان مانند.

میفرمایند که بجای خدا شیطان را برای خودتان معین و ناصر مگیرید و در عوض پروردگار طاغوت را مربی خود بدانید. ذکر آنها را وا بگذارید و جام زندگانی را بنام پروردگار بخشنده بدست گیرید که قسم به خدا یک قطره از آن جهانیان را زنده گرداند.

۱۵- ص ۳۹ آثار قلم اعلیٰ جلد سوم:

جمال مبارک میفرمایند آیا پس از طلوع شمس وصیت از افق اکبر الواح ممکن است که پای احدی از صراط امر الهی بلغزد؟

خطاب به قلم اعلیٰ میفرمایند به آنچه از جانب خداوند علی عظیم مأمور است مشغول باشد و از آتشی که قلب تو و قلوب اهل فردوس، آنان که در حول امر بدیع گردانند، را می سوزاند مپرسد. زیرا شایسته

نیست که به آنچه از تو پوشیده است واقف گردی.

۱۶ - ص ۳۹ آثار قلم اعلیٰ جلد چهارم:

جمال مبارک قسم یاد می‌کنند که چشمشان و چشم علی‌اعلیٰ (حضرت باب) در عالم بالا گریان است و قلبشان و قلب محمد رسول‌الله در سرادق ابهی نالان و فؤادشان و افئدة پیامبران در سدره منتهی نوحه سرا. میفرمایند برای خود مغموم نیستم بلکه برای کسی که پس از من در سایه امر با سلطه و اقتدار آشکار خواهد شد نگرانم. زیرا اینان رضا به ظهورش نمی‌دهند و آیات او را منکر می‌شوند.

۱۷ - ص ۴۱ پنج شأن:

حضرت اعلیٰ در باب ۱۷ از واحد سوم از شهر سوم میفرمایند آیا بهاء‌الله را میشناسید چگونه او را نمی‌شناسید؟ و آیا سرالله را می‌شناسید؟ او اول من آمن به من یظهره الله است چگونه او را بجا نمی‌آورید؟

۱۸ - ص ۴۲ قیوم الاسماء:

حضرت اعلیٰ خطاب به گروه مؤمنان میفرمایند سرالله الاعظم که در ام‌الکتاب مقامش بس عظیم است نزد مولای برحق شما است.

۱۹ - ص ۴۶ ایام تسعه:

به توضیح شماره ۱۴ مراجعه فرمائید.

۲۰ - ص ۴۷ نفحات فضل ۳

حضرت عبدالبهاء ثابتین به عهد و پیمان الهی را که از قلم اعلیٰ در لوح محفوظ مثبت است به رجالی توصیف می‌فرمایند که ملامت سرزنش‌کنندگان و هیچ تجارتی و عزتی و سروری آنان را از وفای به عهد و میثاق پروردگار باز نمی‌دارد.

۲۲ - ص ۵۱ تفسیر سورة والعصر:

حضرت اعلیٰ در مورد ولایت او که بر عرش عطا مستوی است می‌فرمایند حق هر صاحب حقی را ادا میکند و رزق هر ذیحیاتی را

به او می‌رساند.

۲۳ - ص ۵۴ توقیع نوروز ۱۱۱:

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند ... فرصت را باید غنیمت شمرد و الآ برای آنچه در محضر الهی از دست داده ایم حسرت خواهیم خورد ... گروه مؤمنین و مؤمنات را در همه دیار تشجیع می‌فرمایند که شتاب کنند، با تمام امکاناتشان به کمک برخیزند، دنیا و زر و زیور آنرا پشت سر گذارند، اوطانشان را ترک گویند، خانه و خانواده را رها کنند و پیام الهی را به مردمان ابلاغ نمایند و آنان را به وعده‌های حضرت محبوب بشارت دهند. قسم یاد می‌فرمایند که اگر قیام کنند باران فیض حضرت مولی‌الوری بر آنها خواهد بارید و چون از وطن هجرت کنند رموز پنهان امر حضرت معبود بر آنها آشکار خواهد شد و اگر پایداری نمایند بنیان دشمنان آنان بلرزه در خواهد آمد و چنانچه منقطع شوند ریسمان اوهام رؤسای آنان سست خواهد شد. مجدداً به عزت و جلال خداوندی سوکند می‌خورند که اگر در این راه قدم ثابت نمایند روح القدس در دهان آنان می‌دمد و جبرئیل به آنان الهام می‌رساند و روح اعظم از چهار جهت آنان را احاطه می‌کند. از اجبأ می‌خواهند که اگر از موقناتند در خدمت امر پروردگار که از هر امری مهم‌تر است به پیش‌روند و می‌فرمایند این بهترین نصیحت من به یاران است اگر قبول نمایند.

۲۴ - ص ۵۵ توقیع نوروز ۱۱۳

حضرت ولی امرالله در این توقیع منیع از بقعه احدیه (ارض اقدس) با قلبی مملو از محبت یاران ... ندا می‌فرمایند و ازاینکه ندای پروردگارشان را اجابت نموده اند و از وطن هجرت کرده‌اند و بفتوحات عظیمه نائل آمده‌اند می‌ستایند و قسم یاد مینمایند که عیون ملاً اعلیٰ ناظر به آنان است و حضرت نقطه اولی خدماتشان را تبریک می‌گویند و جمال اقدس ابهی آنها را مخاطب می‌سازند و آنها را ناصر و معین امر

می خوانند و از آنها می خواهند که در این صراط مستقیم بمانند و انداز میکنند که مبادا قدرت جابره و سطوت فراعنه آنان را به هراس اندازد و از ادای رسالت بازشان دارد.

۲۵ - ص ۶۱ ادعیه حضرت محبوب

جمال ابهی<sup>۱</sup> در این لوح مبارک پس از اینکه طلوع شمس جمال قدس را اعلان می فرمایند و از انکار اهل کتاب یاد میکنند می فرمایند که دیگر بسوی شما باز نمی گردم و اسرار الهی را فاش نمی کنم و مرا نخواهید یافت تا روزی که موعود مراجعت نماید.

۲۶ - ص ۶۲ اقتدارات

جمال مبارک احبّاء را برحذر میدارند که مبادا کلام الهی را علت اختلاف و اسباب دشمنی نمایند و از آنها می خواهند که پرهیزکار باشند و غفلت نکنند.

۲۷ - ص ۶۳ اقتدارات

حضرت بهاء الله مجازات و مکافات را سپاه عدل می خوانند زیرا سرآورده نظم عالم بوسیله آن دو برپا می شود و عصیانگران از خوف مجازات زمام نفس خود را نگاه میدارند.

۲۸ - ص ۶۴ کتاب اقدس

جمال مبارک مرجع اوقافی را که برای خیرات تقدیم میشود به ترتیب خود هیکل مبارک و سپس اغصان (غصن اعظم و غصن ممتاز) و پس از آنان بیت العدل، اگر در بلاد تشکیل شده باشد، تعیین می فرمایند که در ساختمان بقاع و سایر امور امری صرف نمایند و اگر بیت العدل پس از اغصان تشکیل نشده باشد مرجع اوقاف عده ای از اهل بهاء هستند که جز به اذن او کلامی نخواهند گفت و بجز آنچه در این لوح حکم شده است عملی انجام نخواهند داد. این نفوس اولیاء نصره هستند و این اوقاف را بمنظور آنچه در کتاب الهی امر شده است صرف خواهند کرد.

۲۹ - ص ۶۸ دور بهائی:

حضرت عبدالبهاء می فرمایند این رمز (مرجع اهل بهاء پس از صعود مرکز میثاق) در صدف امر چون مروارید ذیقیمتی محفوظ و مستور است و بزودی انوارش پرتو افکن و آثارش ظاهر خواهد شد.  
۳۰ - ص ۷۰ دور بهائی:

حضرت عبدالبهاء به یکی از اماءالرحمن میفرمایند که آن طفل تولد یافته و موجود است و او را به تمام جمال و کمال و قوت و عظمت مشاهده خواهد کرد که درخشش و جهش آفاق را روشن خواهد نمود. به او گوشزد مینمایند که در ایام حیات خود این کیفیت را فراموش ننماید چه آثار آن طفل در ممر دهور و اعصار باقی خواهد ماند.  
۳۱ - ص ۶۹ ایام تسعه:

شیخ محیی الدین میگوید رهبر، جوانی است دارای روی نورانی که بر سریر حرف شین (شوقی) جالس است.  
۳۲ - ص ۷۰ مکاتیب جلد اول:

حضرت عبدالبهاء منظور از کلمه «روم» را در مقامی حقایق ممکنه که به نامهای خدا تجلی کرده و از آتش احدیت در بقعه نورا در میانه بهشت گرم شده و بر ارکان چهارگانه قدم دیده شده و بر پایه های الوهیت و ربوبیت بنیان یافته و به جوهر فردانیت برپا شده تعبیر فرموده اند. سپس میفرمایند ایکاش خداوند مهر سکوت را از دهان من برمی داشت تا اینکه مقامات آتش جاودانی و شجره مبارکه و شاخه ها و شاخسارهای آن و شئون بقعه فردوس را که خداوند از چشمان کل، باستثنای آنان که راحه وفا از پیراهن به خون آغشته بها استشمام مینمایند، پوشانده برای تو تبیین کنم. با اینکه خداوند از آنان پیمان گرفت تا روزی که در سایه ابرها (در لباس بشری) ظهور کرد به امرش اعتراف کنند و به او سجده نمایند معهذا از انجام اوامر الهی سرباز زدند. بزودی بلای ناگهانی بر آنها وارد خواهد شد و آن زمانی است که پوست بر تن آنان پاره خواهد شد و از مائده آسمانی محروم خواهند گردید.



۳۳ - ص ۷۴ کتاب اقدس:

حضرت بهاء الله امر فرموده اند که در هر شهری بیت العدل دائر گردد و ۹ نفر (طبق عدد بهاء که مساوی ۹ می باشد) در آن مجمع مجتمع شوند و اگر تعدادشان بیشتر باشد بلامانع است. خداوند را حاضر و ناظر بدانند و همان گونه که در باره امور خودشان مصلحت اندیشی میکنند، در باره مصالح مردمان مشورت کنند و آنچه پسندیده است اختیار نمایند.

۳۴ - ص ۷۴ کتاب اقدس:

لطفاً به یادداشت شماره ۲۸ مراجعه فرمائید.

۳۵ - ص ۸۰ قرآن مجید:

هرامتی را اجلی است که چون فرارسد ساعتی پیش و پس نخواهد شد.

۳۶ - ص ۸۷ آیام تسعه:

لطفاً به یادداشت شماره ۱۴ مراجعه بفرمائید.

۳۷ - ص ۹۶ نفحات فضل ۴:

جمال قدم به فرزندان انسان خطاب می فرمایند که من در ذات قدیم و کینونت ازلی خویش بودم حَبَم را در وجود تو دریافتم پس تو را خلق کردم و مثال خود را در تو تلقین نمودم و جمال خودم را در تو ظاهر فرمودم.

Bahá'í Studies number 13

'Safínih-i-Mítháq-i-Iláhí

(The Ark of the Divine Covenant)

By: Dr. Amínu'lláh Mişbáh

Published by: Centre for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada

Printed in: Ontario, Canada

First edition in 1000 copies

154 B.E. - 1997

ISBN 1-896193-17-X



## BAHÁ'Í STUDIES

Number 13

# SAFÍNĪH-I-MÍTHÁQ-I-ILÁHÍ The Ark of the Divine Covenant

by  
Dr. Amínu'lláh Mişbáh

Copyright © 1997, 154 B.E.

ISBN 1-896193-17-x

Centre for Bahá'í Studies in Persian

P.O.Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276 Email [PIBS@BCON.COM](mailto:PIBS@BCON.COM)